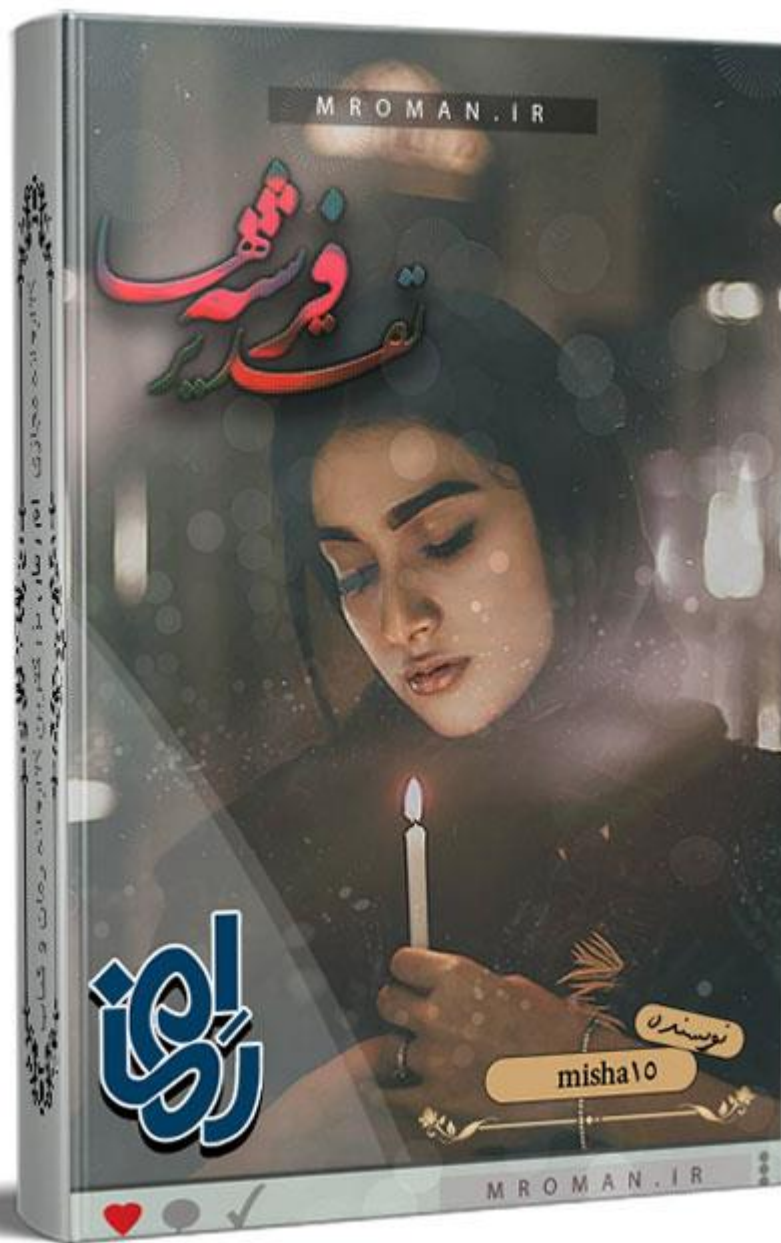




دانلودرمان های ایرانی جدید و مطابق با قوانین جمهوری اسلامی ایران

...: Mroman.iR:...:



عنوان کتاب: تقدیر فرشته ها

نویسنده 15mroman.ir::

برای دریافت کتاب های بیشتر به وبلاگ پاتوق رمان مراجعه فرمایید.

mroman.ir

ما شانسه اینم اخه پوشم چی من حالا خدایا کمرم به زدم دستامو بستم کمدم در

پیدا پوشیدن برا لباسی هیچ هنوز ومن هست بابا دوست دختر عروسی فردا

داریم

بلند گوشیم اس صدای که کمدم جلوی زمین رو بودم نشسته ها کولی عین نکردم

به مخ بی بهار این بالاخره جون اخ داشتم ورش شدم بلند میگ میگ سرعت با

شد

کردم باز رو وروردی صندوق سریع خورد دردم

_دارم دیگه م نکرده پاره مو یقه تا جایی یک بریم بیا شدید سریده م حوصله

من بین

ماشین با مخ با بنده چون گفتم کم بگم هرچی بیاری ماشینتم اگه میپو کم خونه

تو

داریم ما وفامیله فک زیاده برام روندن برا هم گاری فعلا میگه هم بابا ستون تو

رفتم

زشتو کم سلام درضمن

حالا میکنم عوض اسممو من بزنه حرف ادم مثل یکبار شد اگه این بیژن زاده امام
یا

گرفتم شو شماره زنان بشکن بیخیال میزدی زنگ یک خو کتاب اندازه داده اس
یک

_خوبی مشنگه بهار سلام الو

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۳ mroman.ir

_خوندی؟ اسو قرمزی کلاه پسر خاله سلام

_میکردم فک راجبش داشتم الان ااره

_خوب؟

_که بهار دونه یک نشی مرگ دق خونه تو وقت یک که کنم همراهیت میتونم

میبینم میکنم فک که حالا جمالت به

بده رضایت تا بزنی پوشیه باید میشناسیش که خودت کنی راضی هم رو ستاره

مامان که شرطی به فقط نداریم بیشتر

_من با هم ستاره بیا تو بزنی فک کم وای

_دیگه قول اوکی

_چی؟

_دیگه؟؟ میپوشی چادر

– بزنی فک انقد اگه ما خونه در نمیرسی شبم تو که اینجوری دیگه گمشو برو

رفت سرم آرام وای

– بای اومدم بابا باشه

– بای زودتر

وجین مانتو درعوض زیاد ندارم مجلسی لباس اگه خوب م بیچاره کمد سر رفتم

دوباره

چند هر اتاقو این هم بیچاره خانم زری اگه میریزه کمد و دیوار در از بیرونی

ولباس

لباس داشتم من خوییم ادم همچین یک زکی میگه شام بازار به نکنه تمیز یکبار

وقت

یکم ودامنش بود تنگ ش بالاتنه که سفید مانتوی یک به خورد چشم میگشتم رو

ها

جالباسی تو از سریع داشت کمرش رو هم مشکی پهن کمر بند یک میشد تر

گشاد

سفید روسری یک پوشیدم هم مشکی چسب جین یک ایول خودشه اره اوردم

درش

کیف یک میمونه فقط شدم تکمیل خوب کردم پیدا کمد اعماق از خوشجل

مشکی

من چون برداشتم کمد تو از مشکی دستی کیف یک بزارم توش وسایلمو که
کوچیک

جور این به برسه چه ببرم راه خودمو ندارم حوصله بیرون میرم وقتی نیستم فعال
بس

رفتم بیرون دادم کج روسریم زیر از کوچولو یک موهامو کردم عوض لباسامو
سریع چیزا

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۴ mroman.ir

پرپر ادمو والله بگیرم پول بابا از که شرک گربه جلد تو رفتم اول ها پله راه تو
پایین

خدایا نشسته مبل رو دیدم که شرکت باشه نرفته بابا اگه البته که بدن پول تا
میکنن

کردم حلقه دروش دستامو پشت از شکرت

_ شما؟ احوالات خودم جون بابا سلام

_ شده؟ مهربون من دختر شده چی باز دخترم مرسی

_ مولا به گلم پارچه یک خوبی این به دختر من بابا ا

_ لعنت منکرش بر

_ بیا شم بلند کزت عین فردا که نمیخوای بگیرم لباس اینا بهار با برم میخوام

من بابا

_میکنم نگاه بعدا ها نداری بر زیاد فقط هست پول اتاق تو شلوارم جیب تو بیا

زود فقط شیطون برو بیا

_بابایی چاخلص باشه

_پولو که بابا اتاق تو رفتم دیوار به میکوبه سرشو من دست از م بیچاره بابای

این اخر

دوباره روحه عین م قیافه منکه ابرفرض یا ایینه تو خورد چشم ای دفعه یک

بردارم

کوچولو یک با زدم کرم یکم میز رو ریختم وسایلمو اتاقم تو رفتم جت سرعت با

سریع

هم مانند صورتی زنگ کم خیلی رژ یک چشم تو کشیدم م ای قهوه مداد ویک

ریمل

تو روحیه تقویت برای اوکی یک نمیشد دیده ازش اثری بود زنگ کم بس البته

زدم

خونه میکشه منو بهار الان که برم بعد بخونم اشهدمو اول خوب دادم خودم به

ایینه

صدهزار رو خدا حالا نیست راه بیشتر ربعی یک ماشین با دانشگاه نزدیک

بهارشون

اونجا هم دیگه دوساعت و گرنه بهارشون خونه نزدیک شون ستاره خونه شکر
مرتبه

شهرداری باها و فروشگاه پاساژها دیدن جای به شبی نصفه باید بعد میشدم
معطل

ماشین راستی ماشین تو پریدم سریع میشناسم خودمو من میکردم متر رو
خیابونا

و سعیدی احمد اهنگ دارم دوشش خیلی که هست جیگر قرمز 90 ال یک هم
بنده

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page 5 mroman.ir

اسمون سقف تا صداشم کردم پلی هم رو میخوام تو با رو زندگی زاده طالب عماد
در جلو و ستاره بهار دیدم بهارشون خونه جلو رسیدم تا رفتی که برو د کردم زیاد
اشهد گفتم دادم قورت بلند دهنمو اب نمایشی حالت به کردم باز نصفه درو
واستادن

گفت ستاره که خندیدم منم خندیدن دوتا شون که الله الا اله لا ان

_ نشو پرو خندیدم بهت حالا

_ بشم کیف خر یکم من گذاشتی اگه مرض

_ هستی نسبت بلا خودت تو نیست لازم

افتادن بهم اینا باز سپردم تو به دیوانه دوتا این دست از خودمو خدایا واویلا:بهار

فردا بخرم چیزی نمیتونستم امروزم اگه چون شدم مرگ دق من کردیم پیدا

شلوغی اون تو پارک و جای رسیدم تا

برا که نمیزارن اعصاب و الله بودم شده غیرتی ندارم غیرت رگ منکه که زده

تیپ همیچی بهار برم بیژامه با بودم مجبور

بود بهتر یکم باز ستاره ادم

_میشه دوتا وسط از مانتوت الان بهار ستاره همین جان به

سرم پس زد یکی ستاره موقع همون

_ایش حساسم خودم رو من نخور قسم منو جون مشنگ دختره غضنفر ننه جون

عروسی برن مایو با فردا مجبورن خانم ارام وگر نه ماشین از بیرون بفرمایید ها

مشنگ ستاد: بهار

میکنه شهید منو جا همون هم بابام برم مایو با من نداره ودم شاخ که دیوانه:من

_گمنام شهید شد گم ت جنازه شلوغی اون تو فردا گردنت بنداز پلاک یک

امروز فقط گرامی ویادت شاد روح:بهار

نشی

_کن نگاه رو ها فروشگاه بزن حرف کمتر دیوار به روت

تا پشتش داره استین کرده طراحی رو اینا عاقلی ادم کدوم میکنم شک بودن

بدتر دیگه یکی از یکی لباس های مغازه

خخخخ بازه نافش

_هارو لباس این های طراح بده شفا خدا:ستاره

نداده عقل داده شفا: بهار

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page6mroman.ir

نکردیم پیدا موقع اون از خوب مغازه یک عقل بی بهار این جون میریم راه داریم

هنوز وما گذشت ها سال

کج ی سلیقه لطف به اما بود خوبم های لباس بینشون نگذیریم حق از: ستاره

میزنیم پرسه اینجا ها علاف عین داریم هنوز ما جنابعالی

امید نا داشتم دیگه میکشیدم زمین رو خودمو خستگی از داشتم دیگه که من

دراومد بهار صدای که توش پریدم سریع کردم پیدا خوشجل مغازه یک که

میشدم

_ها نیست بد میری داری بدی ندا یک ها ادمیم هم ما

کار مشککی وسفید قرمز ست با هم ش مغازه بود جوون زن یک فروشنده که تو

رفتیم

فروشنده گفته طبق داشت قشنگی جلوه وخیلی بود ولوستر چراغ از وپرا بود

شده

مجلسیش های لباس از ژرنال یک واسمون میاره دبی از لباساشو بیشتر میگفت

ش

ساده خیلی گرفت چشمو زرشکیش لباس یک بودن قشنگ خیلی همشون که

اورد

مرگ ذوق میخواستم اوردهش برام وقتی بود گیر چشم خیلی هم زیباییش اما بود

صدا رو بهاروستاره چنددقیقه از بعد کنم عوضش پرو تو رفتم گرفتم لباسو

سریع شم

پرو اتاق طرف کردن حمله ها ومغول عین دوتاشون که زدم

من جان پیشه دوثانیه زشته ارام همون این زمان امام یا:بهار

کجا این کجا کلی اون بابا نه: ستاره

میخواست دلم خیلی نبود بیشتر دونه یک همین کارمون این از چون بینم لباسو

میتونم منم ببخشید:فروشنده

بینم تنخورشو

که بود حریر جنس از زرشکی لباس یک اومد کش فکش کلی هم فروشنده که

بود کرده قشنگش وخیلی بود شده کار ای نقره منجوق با کمرش روی بود نرم

خیلی

الله بسم کردم عوض لباسمو بستم درو گردنش پشت میرفت که داشت بند

دوتا

بود رسیده بود اومده کش بس فکم گفت قیمتشو وقتی رسید گردنش حساب

موقع

شونه لختی که داد خودش جنس از هم حریر شال یک اخرش فروشنده پای جلو

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page ۷ mroman.ir

میداد گیر کلی بابا و گرنه پوشونه هاشو

_چنده؟ ساعت بهار

7:30 _ساعت حضورت به عرضم

_من مهمون پیتزا بعد دفعه خودتون جون به باشم خونه 8 باید من که بریم

کامبیز زاده امام با

_بگه؟ راست پینوکیو حالا تا شده: ستاره

من ماشین چفت ماشین یک دیدم که پارکینگ طرف رفتیم سریع دادن جواب

بیخیال

تا زدیم اونور اینور انقد ساعتی نیم بیرون بیاریمش همیشه اصلا که جوری کرده

پارک

پارکینگ تو از تا کردم ماشینه صاحب بار قشنگ حرفای هم کلی بیرون اومد

ماشین

بودیم بهارشون خونه جلو بعد دقیقه 20 گاز رو دادم فشار پامو سریع بیرون

اومدیم

بودم خونه در جلو 8:30 خونه طرف روندم بعدم کردم پیاده چهارراه سر هم رو ستاره

بود نشسته تاب رو بابا دیدم که تو برم کردم باز درو

_ خودم باباجونی سلام

_ کردی دیر چقد دخترم سلام

_ دادم نشونش بادست وپلاستیکو کردم پیدا اینو شدم هلاک نمیومد گیر لباس

بعدم 8 تازه ساعت وای

_ عزیزم؟ خریدی چی حالا

_ مبینید فردا باشه این دیگه نه

_ کشیده زحمت کلی خانم زری بخوریم شام بریم بیا دخترم باشه

وحالش افتاده مامان یاد دوباره میدونم کردم اعلام موافقتمو سرم دادن تکون با

منم بابا نه البته کرد داغونش واقعا ورفتنش بود مامان عاشق بابا اخه شده

اینطوری

دست کردم عوض لباسمو بالا رفتم میکنم حس زندگیم هر گوشه تو کمبودشو

پایین اومدم زدم اب یک وصورتمو

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page 8 mroman.ir

_ طلاونقره دستت خانم زری به به

_دخترم جونت نوش

بابا _بخور ما با بشین بیا هم خودت نباشی خسته خانم زری نکنه درد دستت

_اقا ممنون میکنم خواهش

ماهی با پلو سبزی که منو علاقه مورد غذاهای از یکی نفری سه نشستیم بعدشم

بزارم مرگمو کپه بالا بردم تشریف بدم شده پاندا عین که بعدشم خوردیم رو

بود

خودن به شروع اهنگه هنوز بیره خوابم تا بدم گوش موزیک یکم برداشتم

هدفونمو

به وادار منو عجیبی نیروی یک میبینم رختخوابمو وقتی من اخه برد خوابم من

نکردش

داشت ریز یک هی خبری بی خدا از کدوم نمیدونم که بدم خواب گیج میکنه

خوابیدن

زحمت هزار با بود کرده گیر من شماره رو سوزنش کنم فک نبود کنم ول میزد

زنگ

دیگه چون زدم تماسو برقراری دکمه سریع کردم پیدا رختخوابم پتومو لای از

گوشیمو

بود اعصابم رو صداس

بفرمایید بله _

گمشو بلندشو هم تو پس بخوابم از بیشتر نداشت مامانم من چون شی بیدار تو
خواستم فقط

_برو گمشو مخت تو خاک الهی شی ذلیل بهار وای

بهار به که همینطور نبرد خوابم کردم هر کار بالشت زیر کردم سرمو کردم قطع
تلفنو

بشورم و صورتمو دست دستشویی تو پریدم سریع پایین طبقه رفتم میدادم فحش
اشپزخونه تو رفتم بعدشم میشن ترک زهر بینن اینجوری منو بابا خانمو زری
اگه وگرنه

متعالی عالی صبح پدرگرامی بر سلام

_بخیر صحبت دخترم سلام

_کجاس؟ خانم زری پس

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page 9 mroman.ir

_میکنه تمیز رو اتاقا داره

_بیایم سر حال یکم رگ تو بز نیم مشتی صبحانه یک بزار پس اهان

_دختر تو دست از

که بکشم اتاقم به دستی یک رفتم منم شرکت رفت بابا خوردیم رو صبحونه بابا

با

بوک فیس برم کردم باز تابمو لب رفتم گرفت وقتمو از دوساعتی باشه تر تحمل
قابل

چندتا ها سایت تو رفتم بیخیال نمیشه وارد هم فیلترشکن با حتی نخیر دیدم که
کنم دانلود سعیدی احمد از کلیپ ویدئو چندتا رفتم بعدم کردم دانلود خوشجل
رمان

اتاق کف بشینم میخواستم دیگه بود بیشتر من دانلود سرعت از مورچه سرعت
که

خانم زری به کمکی یک لاقل پایین رفتم دارزتر پا از دست اتاق کف به بکوبم
سرمو

کردم حلقه دورش دستامو واستاده قابلمه سر دیدم که بکنم

_بخیر روزت گل خانم زری بر سلام

_بخیر هم تو روز دختر گلم سلام

_سرید حوصلم بکنم کاری یک منم بده میگم خانم زری

_دادم انجام رو همه نیست کاری دخترم نه

_میپروم مگس بیکاری از دارم خودم جون به خانم زری دیگه نکن تعارف

_کن درست سالاد بردار داری لازم هرچی یخچال تو از عزیزم باشه

زدم داد اشپزخونه تو از اومد هم بابا شد تموم تا

_ها بکشی گشنگی ظهرو باید بیای دیر کاشته گل خانم زری که بدویا بابا

_شیطون اومدم باشه

سشوار موهامو اومدم عالی حموم یک از بعد حموم تو پریدم رفتم سریع نهار از بعد

فلج دستم شد تموم تا موهام کردن فر به کردم شروع ورداشتم بابلیسمو بعدم کردم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱ • mroman.ir

بردم دوکنار از گیره با موهامو تخت رو گذاشتم دراوردم کمد تو از لباسمو رفتم شد

زدنه لاک نوبته حالا خوب ماشاالله نیستم قانع که کم به زدم هم تافت عالمه یک بالا

محشر که زدم ای نقره ترک لاک روش بعد زدم زرشکی لاک هامو نانخن همه اول

کردن ارایش به کردم شروع بعد کاملا شه خشک تا واستادم ساعتی نیم بود شده خیلی دودی سایه یک با بود سخت نهایت بی که کشیدم باریک خیلی چشم خط یک

کردم این از کلا من بودم زده هم کننده سفیدد کرم قبلش اسونه که ریمل خوب کم

مراحل خوب تره قشنگ پوست رنگ برا سفید میکنم فک نمیاد خوشم برنزه های

بود 7:10 ساعتی حله اونم که ورژ رژگونه یک مونده فقط شد تموم که سخت خودم از خودم والا شدم مرگ ذوق کلی دیدم ایینه تو خودمو وقتی کردم تنم لباسمو

کنم فک دیگه که پوشیدم بلندمم پاشنه مشکی کفشای خخخ بود اومده خوشم وگفت بوسید پیشونیمو بابا پایین رفتم وقتی شد بابا اندازه قدم _دخترم شدی رها شبیه چقد

وبوسیدم کرد دود سپند برام هم خانم زری شده خوشتیپ خیلی که طوسی وکروات بلیز با بود پوشیده دودی شلوار کت یک بابا

باغ نزدیکای رسیدیم وقتی بود باغ یک تو عروسی کردیم حرکت بابا با بالاخره بود

فرش سنگ جاده بود قشنگ نهایت بی شدیم داخلش وقتی میومد موزیک صدای

هم کنارش ها مهمون زیرپای بودن ریخته رو شده پرپر رز گل عالمه یک که شده

تو رفتیم وقتی بود کرده رویایی خیلی رو فضا که بود روشن کوچولو های شمع

زد لبخند بابا دیدن با راشدی اقای که بودن واستاده در دم راشد واقای خانومو
ای دقیقه 45 یک ورودمون از بد کرد بقل منو هم راشدی خانم کردن بقل
وهمدیگرو

ارام سلام میکردهم تکرار رو جمله این هی میکردهم احوالپرسی سلام داشتم فقط

mroman.ir 15 تقدیر فرشت ه ها

Page 1 | mroman.ir

سر رفتیم بابابا که درمیآورد مو داشت زبونم دیگه شدم خوشحال دیدنتون از
هستم

یک که میزدم دید اطرافو داشتم بیکار همینطور ربعی یک یک نشستیم میز یک
یاسمین گفت کرد دراز دستشو پیشم رسید وقتی پیشم اومد خوشجل دختره
کنارمو صندلی رو نشست بعدم دادم انجام کارو همین اون از تبعیت به منم
هستم

کردن صحبت به کرد شروع

_دوست پدرم که هستم شهسواری یاسمین من کنم معرفی خودمو اول بزار

خوب

بعدم خوشگله خانم میزدم دیدت داشتم اومدی وقتی از امشیم هستن راد اقای
برام بعدم بزیم حرف کلام دو هم با پیام گفتم خودم عین میپرونی مگس داری
دیدم

و خندید زد چشمک یک

منم که شیطونم خودت عین هستم راد ارام منم کنم شروع من بزار خوب والله
اره

نباشه تنها بابا که اومدم این برا امشبم خندیدیم دوتایی که زدم چشمک یک
بهش

نیستم مهمونی اهل زیاد من و گرنه

—بیام شدم مجبور بود تنها بابا تو عین منم

—نیست؟ مامانت مگه

—پیشش شهرستان رفته احواله مریض یکم متاسفانه م خاله نه

—بده شفافش خدا اهان

—عزیزم ممنون

بابای پیش بود اومده هم یاسمین بابای و خندیدم گفتیمو کلی یاسمین با اخرشب
تا

زیاد کلا قیافش داشت ارایش کلی که میزد حرف باهاشون داشت هم خانمه یک
من

بود عجیب نمیشست دل به

هم خانمه واون شهسواری واقای بابا بودیم میز یک سر یاسمین منو شام برا شب

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

بود زده زل اخم با همیچی بود واستاده رومون روبه هم پسره یک سریمون پشت
میز

چندبار یاسمین ها درگیرن خودشون با مردمم دزدیدم باباشو ارث من بگی انگار
ما به

پایین مینداخت سرشو میکرد نگاهش یاسمین وقتی بره رو از که چشاش تو زد زل
موقعی شب کاره خیلی نخورد کتک من دست از اخرش ما طرف میزد زل دوباره
ولی

داشته ارتباط هم با هم بعدا که گرفتم ازش یاسمینو شماره بیایم میخواستیم که
تو کار درمورد ماشین تو کردیم خداحافظی همه با ساعتی نیم یک دوباره باشیم
برا رفتیم که صبح فردا گفت که گفتم بابا برا واستخدامم استادمون پسر شرکت
میگه نظرشو بعدش استخدام

بالشت به سرم دراوردم لباسامو میشدم بلند زود باید صبحم بود شده دیروقت
وحشتناک خیلی اهنگه یک که گوشیم الارم صدای با صبح برد خوابم نرسیده
الارم اهنگ واین نمیشم بیدار بتر کونن بمبم اگه من چون شدم بیدارم بودم
گذاشته

با میبره خوابم میخونه داره لالایی میکنم فک بدتر من که ارومه انقد گوشیا های
شستم سرد اب با و صورتمو دست دستشویی طرف رفتم بلندشدم بسته چشای

خیلی مشکی مانتوی یک مانتو هام بین کردم باز کمدمو خو بیرون اومدم کردم

شانه هامو مو زدم هم مسواک یک

نپوشیده بیشتر دوباری یکی که برداشتم شیک

موهامو پوشیدن به کردم شروع دراوردم هم مشکی ومقنعه مشکی جین یک

بودم

برداشتم هم کوچیک دستی کیف یک دراوردم مقنعه زیر از یکمشو بستم

بالاسرم

تنشه وشلوارش کت همیشگیش عادت وطبق اومده هم بابا دیدم که پایین رفتم

صبح یک لیوانا تو میریخت چای داشت هم خانم زری بود حال تو مبل رو

وکیفشم

هم چای لیوان یک خوردم عسل با سرشیر یکم میز سر نشستم گفتم بلندبالا

بخیر

یکم کشیدم چشم تو رنگ کم مشکی مداد یک کنم ارویرا یکم که بالا رفتم

خوردم

مانتوم یقه به عطر هم یکم زدم ودستام صورتمو به هم کنند نرم گرم زدم لب

برق

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۳ mroman.ir

در دم داشت هم بابا که پایین رفتم برداشتم کیفمو حله خوب زدم دستام و مچ سوی به پیش رفتیم بابا ماشین وبا پوشیدیم کفاشمونو هم با میوشید کفشاشو بعد داشتم دوشش خیلی من که بود مشکی سوزوکی یک بابا ماشین من کار محل

کف داشت فکم بیمارستان در جلو رسیدیم وقتی بیمارستان به رسیدیم ربع یک که هنگیدم کاملا وقتی بود و خوشجلی بزرگ بیمارستان بس میزد بشکن زمین همون مدیر اتاق دوستن هم با مهروند آقای همون یا استادمون و پسر بابا فهمیدم ارامش ادم به که بود رنگ خوش خیلی ای پسته سبز و سفید ست مهروند آقای اتاق تو بوش بود شده باعث که بود طبیعی های گل بزرگ گلدونای اتاقشم تو میداد

اگه گفت که کرد استخدام تابستون ماه سه برا منو مهروند کنه مست وادمو بیچه هم امروز کنم کار شب شیفت یا وقت نیمه طور به هم دانشگاه زمان میتونم بخوام

کارم فردا واز بیمارستان تو میمونم بیمارستان ومحیط باشراط بیشتر اشنایی برای

تو موندم منم رفت بلندشد قهوه یک و خوردن تشکر از بعد هم بابا میشه شروع با بودن ومهربونی متشخص ادمای همشون که شدم اشنا پرسنال با بیمارستان بود زده شیطونی تو شدم دوست زود خیلی بود خودم همسن تقریبا که دخترا از

یکی

بهم رو بیمارا رفتیم مهسا با مهربون هم و خیلی بود مهسا اسمش من دست رو هم ها نوزاد و بخش میاره درد به ادمو دل واقعا هاشون بعضی دیدن که داد

نشون

های بچه این اینجا میام بیکارم هر وقت من میگه مهسا ادم لب رو میاره خنده یک که رستوران یک رفتیم مهسا با نهار برای اومدن دنیا به تازه که میبینم

خوشجلو

وقتی نهار خوردن از بعد رفتیم مهسا ماشین وبا داشت فاصله بیمارستان تا ربعی ساعت فردا از ولی خونه برم امروز میتونم من که گفت مهربون بیمارستان

برگشتیم

نداشتم کاری هیچ بود 4:30 ساعت خونه اومدم وقتی میشه تموم کاری ساعت 8

15mroman.ir تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۴ mroman.ir

دانلود که رو رمانی چندتا که بالا رفتم بعدم دادم توضیح برایش بیمارستان

و درمورد زدم حرف خانم زری با یکم بکنم

دیگه میخونم رمان وقتی من بخونم رو بودم کرده

اروم دلم نخونم اخرش تا وقتی تا چون خدا با کامپیوتر یا کتاب پای از بلندشدم

بودم کرده تعریف خانم زری برای که رو هایی دیالوگ دوباره شام از بعد شب

نمیگیره

بیدار میشدم سحر کله باید فردا که بخوابم رفتم بعدشم کردم تعریف هم بابام

برای رو

استخدام تازه که پرسنال از یکی شدم کار به مشغول بیمارستان تو روز اون

فردای از

میزد تیپ انچنان بیمارستان میومد وقتی بود ساله 30 یا 29 تقریبا پسر ویک بود

شده

من که نمیدونه ولی میداد نشون سبز چراغ همش اولم از سرقرار اومده بگی

انگار

وجدی مغرور العاده فوق کار محیط تو سر جاش نشونم اینو اگه نیست ارام اسمم

رو کوچولو دختر یک امروز میخندم میگم رسولی خانم یا مهسا با فقط هستم

دارم استرس خیلی میریم آموزش برای ماهم داره سرطان که کنن عمل

میخواستن

بعضی حتی والان شده عادی براش چیزا واین میکنه کار اینجا وقتی چند که مهسا

تجربه اصطلاح به میکنم نگاه فقط فعلا من اما میزارن اون عهده به هم هارو عمل

از

داشته فعالیت میتونم چند هفته از بعد منم مهروند آقای گفته طبق میکنم کسب

العاده فوق که زدم حاضریمو انگشت رسولی خانم پیش رفتم اومدم که صبح

باشم

این موقع همون که مهسا پیش اتاق تو رفته بعدشم هستش مهربونی خوبو زن
از اونم که بیارم چای میرم گفتم مهسا به من تو اومد در از تا رسید هم سینا

پسره

نیومده؟ امروز ابدارچی مگه: گفت تر مشنگ من

_ نخوردم صبحونه بگیرم و کیک ابمیوه بیمارستان کنار فروشگاه از برم میخوام
نمیخوام چای اما چرا

رفتید شما اومدم من تا که بود بد من قدم انقد یعنی: سینا

_ از بعدشم کردم نگاهش فقط نگفتم هیچی (نداشتی خبر خودت بود بد قدمت

اولم از)

گرفتم تصمیم بعدشم گشتم حوالی همون ساعتی نیم یک رفته شدم رد کنارش

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ۱۵

Page ۱۵ mroman.ir

شماره تا کردم فک یکم داشت عمل امروز که کوچولو دختر اون پیش برم

یکسر

تو بودن گرفته خصوصی اتاق برایش پدرش مادر دوم طیفه رفته اومد یادم اتاقش

گفت که اومد ظریفش صدای که ردم در بیمارستان _ بفرمایید

هست؟ اجازه گفتم تو کردم سرمو کردم باز نصفه درو

تو رفتم که کرد محوی خنده یک

چطوره؟ حالت وشجاع خوشگل خانوم ایلار سلام

جون خاله خوبم

میشی راحت ما دست از دیگه خونه میری بعدش داری کوچولو عمل یک

امروز

کنن امادش عمل برای ببرنش اومدن بعد زدم حرف باهاش یکم خندید فقط

دوباره که

ودستکشو گان رفتیم باهم شه اماده بره میخواست هم مهسا که اتاق تو رفتم منم

داشتم استرس سرتاپا من عمل اتاق داخل رفتیم وقتی پوشیدیم چیزا وری این از

جای به شه خوب زود که میخوام قلبم ته از واقعا ساله 9 دختر بچه اون به برسه

چه

تخته رو کنه وشیطونی بره مدرسه خودش همسن های بچه مثل الان اینکه

ساعتی 4 تقریبا میدونه سلامتیشو قدر تازه میبینه اینارو وقتی ادم بیمارستانه

با دکترا به نباشید خسته گفتن از بعد بود کننده خسته واقعا که کشید طول

عملش

خسته بازم اما بودم نکرده کاری هیچ اینکه با کنیم عوض لباسمونو که رفتیم

مهسا

مهسا موقع همون که نیست راه به رو حال زیاد دارم استرس وقتی من کلا بودم

بهبترشه حالت بخوری بیارم چیزی یه با چای برم من بشین پریده خیلی رنگت
گفت

لباساش کردن عوض از بعد هم سینا میکنی عادت بعد شدی اینطوری اولته دفعه
کار حساب کنم فک که کردم بهش نگاه یک من کنار صندلی رو نشست اومد
کرد شروع اخرش میکرد باز دوباره میکرد گره هم تو انگشتاشو همش اومد
دستش

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ۱۵

Page ۱۶ mroman.ir

زدن حرف به

_میکنید فرار من دست از همیشه شما چرا

_شماست تفکرات اینا

_خانم و مهسا شما دوستی عین همکار دوتا در حد باشیم دوست باهم میتونیم هم

ما خوب

_؟ الزامی دوستی رابطه این وجود ببخشید بعد

_ندارم بدی قصد من بدونید که گفتم فقط نه

_بودم نکرده فکر اینطوری منم

والله میگذره چی این دل تو که میدونه خدا حالا

بود دستش بود و کیک چای توش که سینی یک اومد هم مهسا بعدش ثانیه چند

چون بز نیم سر یک مریضا به بریم گفتم مهسا به بعدشم خوردیم هم با نشستیم
 نداشتیم ای دیگه خاص کار شب تا نداشتیم واقعا اتاقو اون تو نشستن حوصله
 بعداز خونه بریم که شیم آماده رفتیم مهسا با که بود دقیقه 7:45 ساعتای
 بودم شده خسته واقعا امروز خونه طرف روندم همکارام بقیه مهسا از خداحافظی
 خریدم ظرفیا این از شکلاتی بستنی یکدونه داشتم نگه فروشگاه یک جلو توره
 بود 8:40 ساعتای میچسبه هست که تابستونم کردم بستنی هوس چرا نمیدونم
 حساب یکم گفت بهش زدم زنگ نیومده هنوز بابا گفت خانم زری که خونه
 رسیدم

خوردیم شام خانم زری با میاد کنه درست اونارا شده اونور ابنور شرکت کتابای
 دیدیم هم مثنی سریال یک خانم زری با نشستیم اوردم رو بستنی رفتیم بعدشم
 قیافش از اومد بابا بود 11:30 ساعتای کل به رفت در خستگی خوردیم هم بستنی
 هیچ خودم من چون نباشه تنها تا نشستیم بابا با اشپز خونه تو ست خسته بود
 معلوم

داد توضیح برام کاراش درمورد هم بابا باشم تنها میخورم غذا وقتی نیامد خوشم
 15mroman.ir تقدیر فرشت ه ها

Page | ۷mroman.ir

بالکن یک اتاقم تو میبره خوابم مگه هر کار میکنم حالا بخوابم تا اتاقم تو رفتم
 بعدشم

میشن بازی اسباب اندازه ها ماشینا وادم میکنی نگاه که بالا اون از که دارم
کوچولو

تو بالکن نشستم رفتم برداشتم هدفونمو گذاشتم هم میز و صندلی یک باحاله
خیلی

اهنگم این عاشق من کلا کردم پلی رو شدم وابستت سعیدی احمد اهنگ

میبره در دامو که پرا حساسه ت چهره انقد

بیشتره ساده عشق یک از تو به دارم من که حسی

میشکنه اخمامو که لبخندت زیباست انقد

روشنه تو قلب که مطمئنم اما خاموشم من

میخوام تورو قلبم ته از حرفام پای به بشین یکبار واسه

عادت کردم تو وبه شدم وابستت

باشی من مال باید تو عشقم دیونتم

تو بگذره نمیخواد از هیچکی که مهربونی انقد

بیشتره ساده عشق یک از تو به دارم من که حسی

منه با ای لحظه هر که خیالت دلنشین انقد

میزنه تو گرم وجود با فقط نبضم مو زنده تا

میخوام تورو قلبم ته از حرفام پای به بشین یکبار واسه

باشی من مال باید تو عشقم دیونتم عادت کردم تو به و شدم وابستت

بعد چند دقیقه که کشیدم دراز تخته رو وبستم بالکن در تو اومدم بلندشدم
بیخیال

بسته چشای با شم بلند نداشتم حال اصلا زد زنگ گوشیم 6 ساعت صبح برد
خوابم

رفتم کردم باز چشممو مردنم از جلوگیری برای درودیوار به خوردم هزار بار
بلندشدم

زری که پایین رفتم پوشیدم لباسمو بیرون اومدم گرفتم دوش یک برداشتم مو
حوله

mroman.ir 15 تقدیر فرشت ه ها

Page | Amroman.ir

به رسیدم بیمارستان طرف افتادم راه بعدشم ست خسته حتما خوابه بابا گفت
خانم

زیر ماشین با سینارو پسره این بود نزدیک که پارکینگ تو پیچیدم سریع
بیمارستان

تیغی جوجه خود شد کنم فک شد وارد شک بهش الان بود سیخ کم موهاش
بگیرم

رسولی خانم پیش رفتم پیچیدم جلوش از بالا اوردم عذرخواهی نشونه به دستمو
لباسامونو اتاق تو رفتیم هم با بود واستاده جا همون هم مهسا که زدم انگشتمو

اورژانسی بیمار یک موقع همون که واستادیم استیشن جای رفتیم کردیم عوض
یک بود خورد تیر بازوش تو عمل اتاق رفتیم کردیم عوض لباسمونو رفتیم
سریع آوردن

از بعد بخش تو بردنش عمل از بعد بودن همراهش هم پلیس چندتا بود جوون
پسره

حرف باهاش وقتی واینا چطوره حالش اومده بهوش بینم بزمن سر بهش رفتم
ظهر

که الان اما بود بسته چشاش آوردنش که موقع اون برمیگردوند روشو همش
میزدم

اشناست برام خیلی میکنم نگاهش دقیق

بدجور ولی کنه عوض سرمشو بیاد کنیم صدا رو مهسا رفتم شدم خیال بی منم
میخواه هم امروز مهساست عروسی جمعه بگم اینم راستی بود کرده درگیر
ذهنمو

مهسا وجود دارن عمل یک شب جمعه خوب ولی مهروند اقای از بگیره مرخصی
بره

به رو دفعه این که کردم قبول ومنم داره شب شیفت ها جمعه همیشه چون

الزامی

اتاق رفتیم مون کاری ساعت اتمام از بعد کنه قبول مهروند اگه البته برم جاش

میده بهم خاصی ارامش یک دارم دوست خیلی اتاقشو فضای من مهروند

_مهروند؟ آقای هست اجازه

_بفرمایید بله

کشته منو مهروند این تیپ کلا نشستیم میزش روی روبه های مبل روی رفتیم

باهم

همین ست رفته شسته خیلی کلا زده ژل وموهاشم تنشه وشلووار کت همیشه

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۹ mroman.ir

همون بیاره قهوه برامون گفت منشیش به که میکردم تحلیلش تجزیه داشتم

جوری

زدن حرف به کرد شروع هم مهسا موقع

_جمعه شب که میدونم بگیرم مرخصی رو فردا وپس فردا میخواستم من

مهروند آقای

پیام نیست مقدور برام کنید باور ولی داریم عمل

خواست میداد گوش دقت با داشت میز رو بود گذاشته کرد گره انگشتاشو

مهروند

اوردن رو ها قهوه موقع همون که بده توضیح دوباره کنه باز دهن

هست عروسیم جشن درواقع: کرد شروع بعدش

این ندیدم اومدم که موقعی از من عجب چه زد کوچیک لبخن یک مهروند
گفتنش بعداز

یکنواخته صورتش حالت همیشه بخنده اقا

_شید خوشبخت ایشالله بیان دکترا بقیه بگم میتونم من بیاتی خانم نداره عیبی

_تر به زیاد شاید بیان من جای به که کردن قبول هم راد خانم مهروند اقای

ممنون

کنن کمک میتونن مطمئنم اما باشن نداشته

_مانعی هم نیاوردین تشریف اگه دارم ایمان ایشون توانایی به من نیست

مشکلی

باشه اوموزنده خیلی براتون میتونه بیاید اگر خوب اما نیست

_حتما بله

داشتید فرصت میشم خوشحال گفت داد مهروند به هم دعوت کارت یک مهسا

اخرش

بعد داره عمل میگه خوبه بگیرم گاز زمینو خنده از میخواستم من یعنی بیارید

تشریف

بیرون اومدیم وقتی والله بده قر عروسیت وسط برات بیاد گان با شه بلند داری

توقع

طرف افتادیم راه بعدشم خوردم مهسا از هم مفصل کتک یک که خندیدم سیر

دل یک

کانادا تو که م دایی با بود قرار چون کامپیوتر پشت پریدم سریع خونه رفتم وقتی

خونه

تو آورد برام شاممو بیچاره خانم زری بود کرده کف دهنم دیگه اخراش بزnm

حرف ست

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۲۰ mroman.ir

کنیم خدا حافظی دادیم رضایت بالاخره که بود 11:30 های ساعت اتاقم

سینا پسره این بود نیومده هم مهسا بود کننده کسل خیلی که هم شنبه پنج روز

یک میخواستم اخرش کنه باز من با صحبتو سر میخواست هی تنهام من میدید

هم

عمل وجود با نیست خوب زیاد هم کوچولو ایلار حال راستی سرش تو بزnm

اتشین

نداره تاثیر زیاد میگن البته که کرده تجویز براش درمانی شیمی دوره یک دکتر

دوباره

شدن خبردار بددنش تو غده وجود از دیر خیلی پدروماردش چون بهتره هیچی

از اما

زودتر ایشالله نگرانم واسش خیلی کمتره خیلی درمانش به نسبت هم دکترا امید

شه خوب

که بودیم نشسته خونه بود اومده زود امروز بابا روز چن این برخلاف خونه اومدم

وقتی

شرکتاش از یکی با بابا همکاری مناسبت به میگفت آورد وشیرینی چای خانم

زری

زد زنگ تلفنش بار چن بابا خوردم چایمو من وقتی تا میدونه خدا شرکت کدوم

ولی

کارش از سر بالاخره اما اعلم الله چی واسه حالا اتاقش تو رفت چندبارم هر که

تو اومد موقع همون هم بابا که کنم روشن تلویزیونو بردارم کنترلو بلندشدم

درمیارم

پذیرایی

_بیا بابا میزنی حرف تلفن با داری همش اومدم من که موقعی از جان پدر سلام

که انداختم تیکه بهش نوعی به میام صبح میرم شب روزه چن بینمت یکم بشین

فهمید سریع من از تر زرنگ خودشم که اتاقش تو میره همش چرا

بستم قرارداد باهاش که شرکتی همون رییس هیچی گفت بعد کرد من من یکم

اول

میزد حرف باهام داشت شرکت کارای از سری یک درمورد

میشناسمش؟ من شرکته این رییس هست کی حالا مبارکه راستی اهان

_ نه شاید اره شاید نمیدونم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page۲۱ mroman.ir

_چی؟ یعنی

_وپدر من با داشت سماعی دختر عروسی شب که خانمی همون اینکه یعنی

میزد حرف یاسمین

_باشید موفق والله بگم چی نمیدونم اونه شرکت رییس پس اهان

_دخترم ممنون

فرط از اونس حاضره شام گفت خانم زری بعدش که کردیم نگاه تلویزیون بابا با

یکم

خوابیدم ونخورده خورده رو غذا خستگی

یعنی شدم بیدار بالکن جلو میشینه میاد هرروز که ای پرنده مبارک صدای با

صبحم

کردم سرمو خوننده اواز وقته چه سحر کله اخه دیوار به بکوبم سرمو برم

میخواستم

بلند نداره فایده دیدم رفتم کلنجر ساعتی یک نشد که نشد بخوابم دوباره که

پتو زیر

کردم روشن هم محمدی گل شمع چندتا کردم پر حمومو وان حموم رفتم شدم

بیرون اومدم دیگه که بگیرتم بخارش ترسیدم بودم حموم تو بود دوساعت
نزدیکای

کمه گلشونم جمعه خانم وزری پدر جمع بله دیدیم که پایین رفتم
بارونم فحش الان ابر فرض یا ورداشتم تلفنو دوستامه نوبته باشه هم نوبتی امروز
داد جواب بوق تا سه از بعد که خانم بهار اول میکنن
_جونم بهار سلام

_خودم معرفت بی دوست سلام

_میزدی زنگ تو داشتی وقت که تو نزدم زنگ من خوب مرض

_کنید عفو رو حقیر بنده این باشماس حق آینده دکتر خانم بله:بهار

_میشه چی بینم بکنم فکرامو تا حالا

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ۵

Page۲۲mroman.ir

_میگذره؟ چطور بیمارستان تو کارات گرفتش جو با بروگمشو

_چیزه میگم بهار! عالی

_کرد میز چیز باز این کنه خیر به خدا

_بخوره تون کله به باد شهر بازی ببرمتون میخوام بده نمیگم اصلا درد

_ارام؟ مرگ

_بهار مرگ

میری؟ کی ایول

برگردیم 9 تا باید چون خوبه بریم 6 ساعتی

فعلا پس بای خوبه

بای

داد جواب جت عین نکشیده دوبوق از بعد که ست ستاره نوبته حالا

خانم ستاره سلام الو

نشدن؟ مرگ دق تو دست از دستت زیر هنوز بیماریات خودم مشنگ دوست

سلام

دکتری بهترین تو میگن همشون نه

سقف به اعتماد ماشالله

میای؟ شهر بازی بریم امروز کنم شادت گفتم بیخیال حالا

مسافرت میریم داریم ظهر بعداز بابا نه

گرفتی وقتمو بگو زودتر خوب بگیری بلا ای

بود تنگیده برات دلم خو احساس بی مخت تو خاک

نره یادت هم سوغاتی سفر خوش کردم شوخی عزیزم باشه

کنی ترش میترسم بگیر فاکتور رو اخری اون گلم مرسی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۲۳ mroman.ir

_ستاره؟ داری عمه! خسیس

_بای بای پایین اومد فکت گمشو برو

_بای

دنبالشون برم ک شد قرار شد تکرار دوباره ها و دیالوگ یاسمینو به زدم زنگ

بعدشم

یک خوب فکر یک اهان نکنم چیکار کنم چیکار کردم فک هرچی بیکارم دیدم

بعدشم

سه های عینک اوردم اونو رفتم بودم خریده پیش روز چن ترسناک بعدی سه

فیلم

که هرچی خونه کنار مغازه رفتم داریم کم و پفک چیپس حالا خو اوردم

تلویزیونم بعدی

رو بابا خانمو زری..... و وتخمه لواشک چیپسو و پفک خریدم اومد دستم دم

تلویزیون پای کردم فک میکرد نگاه عادی همیچی که بابا گذاشتم فیلمو کردم

صدا

خیلی بیچاره خانم زری بود پریده رنگم بودم گر خیده خدایی که من برده

خوابش

عینکو خانم زری میریخت داشت خواره ادم خونای داشت قسمتش یک بود

باحال

میگه برداشته

_ شد کثیف همه ها فرش کن قطع مادر کن قطع

خوشجل تیپ یک شدم حاضر رفتم بلندشدم هم 4ساعتی خنده از بودم مرده

یعنی

بیرون 10تا که داده ویژه اجازه هم بابا رفتم بلندشدم جلوم ریختم کج موهامو

زدم

روندم کردم پلی رو تو بودی مقصرش سعیدی احمد اهنگ برداشتم ماشینو باشم

ازادی خانواده تقریبا بود زده تیپ زیادی دوباره بیشعور بهار این بهارشون خونه

طرف

ساعت یک بودیم نرفته حالا تا یاسمنشون خونه ازاده پوشیدنشم لباس براهمین

داره

کردیم پیدا ادرسو وقتی زدن دور خودمون درو کلی از بعد پرسیدیم ادرس

زدیم زنگ

کنم فک بود کرده خوشگل حسابی هم یاسمین بود شون ستاره خونه پشت

درست

میکردیم رد اونو وقتی که بودیم قرمز چراغ پشت توراه بود تر ساده شون همه

از من

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

هم مشکی زانتیای یک که شه سبز چراغ بودیم منتظر بود پارک بعدش یکم

درست

چندبار بود ها تیغی جوجه این از که بود توش جلف پسره چهارتا اومد من

ماشین کنار

شیشه اومد سر طاقش بهار اخر بالا دادم رو همه ها شیشه من که انداختن تیکه

چراغ تا میشه سبز لعنتی چراغ این حالا مگه دادن جواب کرد شروع پایین داد

رو

تو بیرون همون نبود جا پارکینگ تو شدیم رد گاز رو گذاشتم پامو سریع شد

سبز

وقتی پارک تو بریم بعد که گرفتیم بستنی خیابون ور اون رفتیم کردیم پار

خیابون

خودش خدا لخالق جلال بود پارک ماشین کنار هم مشکی زانتیای اون برگشتیم

باشیم خوش یکم بیرون اومدم نداشتم رو چیزا اینجور حوصله اصلا کنه بخیر

امروزو

اومدن ما پشت اونم تو رفتیم وقتی شده خانمه واون بابا درگیر ذهنم کم

میخوام بستنی منم خو میگفت کوچیکا بچه عین همش یکیشون میزدن فک ریز

یک

بودن اعصابم رو حسابی

بدبخت جون نوش گفتم دهنش تو کردم رو بستنی برگشتم یهویی بالا زد امپرم

دیگه

میگزفتن گاز خنده از هارو موزاییک داشتن دوستاش میشد خفه داشت کنم فک

بار بیست که شدیم سوار هوایی ترن ویاسمین بهار با نشد پیداشون بعدش دیگه

اصلا ظاهرش بود سالتو اسمش بودن گذاشته دستگاہ یک پارک تو خوندم

اشهدمو

کم یاسمین خوردیم ماست فهمیدیم تازه شدیم سوار وقتی خوب اما نبود

خطرناک

برد نام میکرد یاری مغزش که جایی تا پیامبرو 124000 و امام 12کنه گریه بود

مونده

بود 10:20 ساعت خوردیم پیتزا هم با رفتیم شبم اخر گذشت خوش خیلی

اونشب

تو بالکن طرف رفتم دراوردم کفشامو بالکنه تو بابا گفت خانم زری که خونه

اومدم

حرف تلفنش با داره بابا دیدم کردم گوش واستادم میاد کسی صدای دیدم که

خونه

میگفت که میومد صداش میزنه

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۲۵ mroman.ir

_ندارم مشکلی داری بچه تو اینکه با من میکنه مخالفت ارام مطمئنم دلم دو
نمیدونم

اما شده بزرگ میدونم و خودش بوده خودش فقط الان تا میشناسی که ارامو اما
که ای ساده بحث موضوعو این بگم بهش کم کم باید بیارم فشار بهش نمیخوام
اینا همه میتونه میکنی فک خواهرش میشه دخترت شی ارام مادر میخوای تو
نیست

واسش سخته کنه هضم روزه یک رو

واقعا میکردم مرور همش ذهنم تو بود نامفهوم برام مکان زمانو بودم واستاده جا
همون

هم بابا موقع همون داد صدا زمین رو افتاد دستم از کیفم که بود همنقد بابا عشق
وگفتم میکرد سنگینی دلم رو هرچی زد خشکش من دیدن بابا برگردوند روشو
_بود این کردید پیدا معشوقه پیری سر شدید عاشق تازه کاری مخفی بسه بابا
بسه

بدون اینو بدی میخوای چی مامانو جواب که واقعا مامان به تو ای افسانه عشق
اون

باشی موفق نیمونم باشه مادرم از غیر به یکی خونه اون زن که ای توخونه من

که

دستش از خیلی بگم نیومد دلم که بابا بگم میخواستم اخرش حتی
 دویدم بعدش کشیدم عمیق نفس یک میزدم حرف داشتم نفس یک بودم
 ناراحت

تا دارم شب شیفت امروز بودم نگفته هنوز بیمارستان طرف روندم ماشینم طرف
 خانم زری شدم دور اونجا از گاز رو گذاشتم پامو که دوید ماشین دنبال سرکوچه
 ضبطو میریخت پایین خود به خود همش هام اشک بود زده خشکش در در
 بیچاره

خودن به کرد شروع رفتی تو که میگن همه فلاحی مازیار اهنگ که کردم روشن
 نیستی تو که میگن همه تورفتی که میگن همه
 دروغه شکستی تنگمو دل دوباره که میگن همه
 بینی اینجوری منو میومد دلت چجوری
 بینی تودوری منو نزدیک چه ها ستاره با
 mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۲۶ mroman.ir

دروغه که گفتم ولی تورفتی که گفتن همه
 بمونم منتظر اگه عجیبه که میگن همه
 میمونم اینجا ابد تا دروغه حرفاشون همه

خیلی من دل نداره عیبی خوب ولی و کوره سوت خیلی اینجا عزیزم واسمت تو

بی

صبوره صبوره

ماشین تو شدم خوشحال بیمارستان راه بودن طولانی از بار اولین واسه شکر

خدارو

که کنم جمع حواسمو تا کشتم خودمو عمل سر شب اون کردم خالی دلمو حسابی

گفت نیست خوب زیاد حالم که بود فهمیده هم مهروند خود عمل از بعد نزنم

گند

یکم حال این با بیمارستان تو هستن بقیه خونه برم میتونم نیست ضروری مورد

دیگه

راه که بود 5ساعتی کردیم چک دکتر از یکی با رو همه رو مرضا موندم م دیگه

نمیخواستم چمدونم تو گذاشتم کردم جمع وسایلمو اتاقم تو رفتم خونه طرف

افتادم

دیدم بابا نشسته پایین بابا دیدم که پایین رفتم بود 7ساعتی میرم خونه این از

من بیاد زنی اگه گفتم حرفم زیر بزنم

بود هم تو حسابی اخماش واستاد جلوم اومد

_شبو؟ بودی کجا

_مهمه

_نکن بازی من اعصاب با بده جواب کجا بودی میگم آرام
_همون که برم شم رد جلوش از میخواستم دیگه بود گذشته ای دقیقه 5 سکوت

بازم

نعلبکی اندازه چشم نداشتم انتظارشو اصلا گوشم تو زد محکم سیلی یک موقع
فک هم بابا خود میریخت اتوماتیک اشکام میزد منو بابا که بود باری اولین این
بود شده

میکرد نگاه دستشو کف داشت چون بود شک تو کنم

_تو شبو که کسی دخترتونم آرام من رفته یادتون که کرده پر زن اون و ذهنتونو
فکر انقد

داشتم شیفت بودم بیمارستان باشه راهش تنها این اگه حتی نمیخواهه خیابون

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۲۷ mroman.ir

حق هم شما اینجا نیمونم دیگه من بدونید ولی پیرسید مهروند دکتر از میتونید
دارین نیاز محرم یک وبه باشه پیشتون که نیست کسی وشما میرم دارم الان
همین من چون کنید ازدواج دارید

شید خوشبخت

رو مسئله این اگه شاید زکی گفتم جت به که شدم رد بابا جلو از سریع همچین
الان اما کنم هضمش میتونستم میاورد دلیل برام بابا اگه یا میفهمیدم یواش یواش

هیچ برم کجا کردم فک هرچی راه تو اومد پیش و دلخوری اومد پیش اتفاقی چیز همه

خریده برایش باباش هم جداگانه خونه یک که بود بهار راهم تنها نرسید ذهنم به جا

داد جواب ثانیه چند بعد گرفتم بهار و شماره سریع میکنه زندگی پدر و مادرش با خوب ولی

_ خوبی بهار سلام الو

_ زدی؟ زنگ شده چی مرسی عزیزم سلام

_ داریش؟ هنوز یعنی هستش هنوز شدش چی داشتی خونه یک تو میگم بهار

_ میخوره خاک بدبخت داره شده مبله بابا اره

_ نفهمن هیچی مادر پدرت خواهشا اما دارم لازم تو خونه چند وقتی من نمیگی نه

بکنم ازت خواهشی یک بهار

_ براچی؟

_ شده دعوا بابام با

_ بیارم برات کلیدو یا خونه در میای نیست حرفی باشه

_ تون درخونه میام نه

_ فقط گفت که کردم تعریف برایش داستانو نشست ماشین تو اومد بهار ای

دقیقه چند

بمونه مجرد عمرش اخر تا نمیتونه پدرتم بالاخره بکن فکراتو روز چند این تو
بگم میتونم

هیچکی خودش از غیر به زندگیت سرخونه رفتی هم وتو شد افتاده پا از که فردا
درمیاد تنهایی از باباتم هردوتونه نفع به کنه ازدواج سر حال که الان اگه اما
نمیمونه

_بود کرده قفل مخم من فعلا اما میگفت راست بهار

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page ۲۸ mroman.ir

دوتا که بود کوچیک ویلایی خونه یک ش خونه طرف روندم بهار با خداحافظی از
بعد

ست بود شیک خیلی داخلش خوب ولی کوچیک پذیرایی یک بک داشت خواب
اتاق

که چیزی تنها الان من اما بود ومدرن جدید چیزش همه واقعا بود ای قهوه کرم
خونه

تند یکم میدونم کنه ازدواج باهاش میخواست که زنی واون بود بابا بود کرده پر
مغزمو

که دیدم خونه رسیدیم تا کرد مجبور منو ناخوداگاهم ضمیر موقع اون اما کردم
برخورد

بیمارستانو حال واقعا امروز بیمارستان طرف رفتم سریع بود 10:30 ساعت شده

دیرم

رو مهسا رفتم وقتی بود خسته واقعا بودم بیدار شبو کل دیشبم که خصوصا

نداشتم

وای بود کرده تغییر کلی بود برداشته ابروهاشو بود شده خوشگل کلی که دیدم

سفید طلا بند دست یک میدم بهش فردا نداره عب رفت یادم هم عروسیشو

کادوی

نداشتم کردن کار توان واقعا اونروز بود ناز خیلی که بودم خریده برایش ظریف

خیلی

نگران خوبه جام گفتم دادم جواب اخیری دفعه که زد زنگ موبایلم به بار چن

خانم زری

میخواست دلم خیلی میگذره روز چند میگه هم بابام به که میدونستم نباشه

به شبو کل هام شب بیمارستانم روزها نبود جور شرایطش خوب اما بگیرم

مرخصی

تقسیم بینمون بابا محبت اینکه باشه هم دیگه دختر یک اینکه میکنم فکر بابا

ازدواج

زده زنگ بس خانم زری نیست خودم دست اما ست گانه بچه فکرام میدونم شه

بگو بابا به م گفته بهش اخیری دفعه کرده م خسته پرسیده حالمو دقیقه به دقیقه

مخالفت کار این با نمیتونم من بالاخره نباش نگران برمیگردم بمونم دیگه روز
چن فقط

هم بدم ازار خودمو هم چرا پس میگیره صورت ازدواج این نخوام چه بخوام چه
من کنم

صورتمو دیدتم وقتی بابا برگشتم وقتی خونه برگشتم بعدش دوهفته درست رو
بابا

اما زدم حرف تیزوتند باهش اونقد که شدم شرمنده منم جورایی یک کرد بوسه
غرق

گفتم بهش حرفامو در جلو جا همون بگیرم پس حرفمو که همیشه

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۲۹ mroman.ir

_حقتونه که میدونم ندارم حرفی من باشه حرفاتون رو بابا فکر کردم تمام
دوهفته

بدونم میخوام داره امکانش اگه فقط نشستید مامان پای به کم شما هم کنید
ازدواج

کیه زن اون

_ملاقات همدیگرو زود زودی به میپسندیش هم تو مطمئن دیدیش حتی

میشناسیش

تنها رو ما مامان که بودم کوچیک خیلی نیست میخوای که جور اون زندگی همیشه میکنید

بزرگ گفتم بهش هرچی بود ها مدرسه اول روز بودم دبستان پنجم یادمه گذاشت

از بیشتر مامان رفتیم که صبح بود یکی مامان حرف ولی بیای نیست لازم دیگه شدم

زیاد چون خونه رفت شد شروع کلاس وقتی بود همیینجور همیشه داشت شوق من

بیاره کوچولو داداش یک برامون دیگه چندماه بود قرار اخه وایسته سرپا نمیتونست

مدرسه از وقتی کمه عمرشون من های خوشحالی همیشه اما بودم خوشحال خیلی اومدم وقتی بودن شده جمع ما خونه فامیل همه نبود خونه مامانم دیگه برگشتم بود داده دست واز جوونش دختر میزد سروصورتش به مادر بزرگ میکردن گریه همه

درون از هممونو بزرگ غم دوتا تحمل بود نیومده دنیا به حتی هنوز که ای نوه همراه

خوب اینم اما کنم درک خوبی وبه مسائل نمیتونستم موقع اون من کرد داغون تحویل سردخونه از که فرداش محالاته جزوه مامانم دیدن دیگه که میدونستم

از کاملاً صورتش چون کنم خداحافظی ازش بار آخرین برای نداشتن حتی
گرفتمش

اون از بعد میشد شبام کابوس همیشه برای شاید میدیدمش واگه بود رفته بین
شده اب نشد که نشد پیدا گشتن بودن گرفته زیر مامانو که ای راننده دنبال

هرچی

با هرروز نمیتونم میگفت مامان چهلم از بعد کرد عوض رو خونه بابا زمین تو بود
رفته بود

برم خودمم که میشم تحریک همش باشه چشم جلو اینا اگه بکشم عذاب اینا
دیدن

هم بابا شده خوب م روحیه که الان تا شدم حرف کم من که بود اون از بعد
پیشش

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۳۰ mroman.ir

زن که میدونم سایقش واحوال حال به برگشته تازه سال همه این گذشت از بعد

این همه محالات جزو مادرم جای به کسی پذیرفتن نیست اسون من برای بابا

گرفتن

شدم بزرگ من که حالا کرده بزرگ منو تنهایی سال همه این هم بابا اما میدونم

رو

تنها فعلا میگم چیز یک روز هر شدم خل منم نمیدونم بینم خودمو فقط نیست
انصاف

میکردم فکر اولاً شده خوب خیلی الان بیمارستان تو کار پیام راه بابا ازدواج با
اینکه راه

برای بریم بابا با دیگه دوروز شد قرار میشه تر اسون برام هرروز الان اما سخته
خیلی

درموردش چیزی نمیخواه دلم نمیدونم اسمشو حتی من که خانم همون با زدن
حرف

تو دیگه ایلار که بود این شنیدم وقت چند این تو که خبری بدترین راستی بدونم
زیاد

تو و که مادرش خدا بنده بود سنگین برام هضمش خیلی واقعا دیگه این نیست
دنیا این

تشیع هم فردا بود نمونده ازش چیزی دیگه بود خورده غصه بس دیدم
بیمارستان

دیگه که روزی چند هم سینا پسره این میرم من اما بیاد نمیتونه که مهسا شه
جنازه

اومد دیر بازم بابا اومدم بیمارستان از امروز وقتی بهتر بیخیال شده چی نمیدونم
نمیاد

دیدم بودم نشسته بالکن تو که بود 11 ساعتی خوردیم غذامونو خانم زری منو

خونه

خیلی مشکی روسری ویک مشکی جین با مشکی مانتوی دست یک بلندشدم

اومد

وبرگرم ایلار جنازه تشیع برم کاریم ساعت بین بود قرار فردا که بیرون

گذاشتم قشنگ

هم دکترا بیشتر گفتن تسلیت اومدن همه هم دکترا حتی رفت دنیا این از که

روزی

بیان میخوان فردا

روز هر میومد بدم زنگ صدای این از دیگه واقعا شدم بیدار مایلیم زنگ صدای

با صبح

بیرون اومدم گرفتم ربهه یک دوش یک رفتم شدم بلند زور به میداد پارازیت

خوابم وسط

کشیدم ای قهوه مداد چشمو داخل زدم کننده سفید کرم یک کردم خشک

موهامو

تن تو خیلی که پوشیدم کتی مانتوی یک دیگه بسه کشیدم هم ویتامینه رژ یک

خوب

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

پوشیدم مکشی ای پارچه شلوار یک نمیاد در جور باهاش اصلا جین دیدم بود
قشنگ

خیلی کردم هنگ دیدم ایینه تو خودمو وقتی میستاد وای وقشنگ استوار خیلی
که

رسیدم تا شد تموم خوب زدمش تمیز گره یک کردم سرم مو روسری بود شده
عالی

رفتیم هم با بود اومده هم مهسا زدم انگشتمو رسولی خانم پیش رفتم بیمارستان
شکسته پاش بود افتاده ها پله از بیچاره آوردن و جوونه دختره یک که اورژانس
بخش

میرفتم 11 ساعت باید چون نرفتم منم همین برا میکشید طول خیلی عملش بود
دقیقه 20 زهرا بهشت تا کردم عوض لباسمو رفتم بعدشم بودم بخش تو
چندساعتی

تکیه بود همونجا که درخت یک به بود غوغایی قبرش سر رسیدم وقتی بود راه
ای

خالی خودمو بود کرده سنگینی دلم رو که مدت این های غم ی همه اندازه به
کردم

خودشون حال تو اصلا پدرومادرش بود شده بر گزار ومجلل بزرگ واقعا

مراسمش کردم

درکش واقعا ماشین تو بردش باباش زور به اخر کرد غش قبر سر چندبار

مادرش نبودن

اب روز به روز چشات جلو بعد کنی بزرگش وعلاقه عشق باهزار که ای بچه

میکنم

طرف افتادم راه تسلیت بعداز میکنه نابود داخل از ادمو که عذابی شه وپرپر شه

8ساعت تا نبود خوب زیاد وحالم بود گذاشته تاثیر روم زهرا بهشت جو

بیمارستان

بود سختی کار هم وقعا که کردم کنترل خودمو بود هرجوی

هم کلمه کردن پیدا خدایا خواستگاری روز بگم چی نمیدونم بگم عروسی روز

بالاخره

استرس هم بار اولین برای خانم این خونه بریم شب برای قراربود امروز سخته

براش

بابا ازدواج سردرگم خودمم بزارم چی اسمشو نمیدونم که حسی یک هم داشتم

تا داره استرس بود معلوم کاراش دادن انجام نحوه از صبح از بابا بود ناگهانی

خیلی

کنار بادمجونی شیک وشلوار کت یک شب برای کردم سرگرم اتاق تو خودمو

بعدازظهر

یک داشت زیبایی خیلی و تنخور بود زانوم بالای تا کتتش بلندی که بودم گذاشته

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page32mroman.ir

یک حموم رفتم بلندشدم باشه آماده لباسام که گذاشتم کنار رنگشم هم روسری

اول حالا کنم شروع خب کردم خشک موهامو بیرون اومدم که بودم حموم تو

ساعتی

باریک خیلی چشم خط یک زدم کننده سفید روش بعدش زدم کننده نرم کرم

یکم

رنگ کم خیلی رژگونه یک بود کرده برابر دو بلندمو های موژه که ریمیل با

کشیدم

وقتی بود 6ساعت چون کنم تنم لباسامو کم کم برم شدم بلند زدم هم هلویی

شم مطمئن ظاهر م اراستگی از که کزدم برانداز ایینه تو خودمو چندبار پوشیدم

لباسامو

کت بابا میکرد نگام محبت با بابا رفت م صدقه قربون کلی خانم زری پایین رفتم

بعدم

خوش خیلی که مانند شکلاتی ای ه قهو وکروات بلیز یا بود پوشیده مشکی

وشلوار

وکلی میزد تیپ جوری همین بابا بیرون میرفتیم مامان با هر وقت یادمه بود شده

تیپ

کنم پرت حواسمو کردم سعی گرفت دلم یاداوریش با میکرد خوشتیپ

میریم؟ کی بابا-

_ عزیزم 7:30 ساعتای

_ خوبه

ساعت های عقربه میداد گوش اخبار داشت بابا آورد شربت لیوان یک نفری

خانم زری

بالاخره که میشدم خسته داشتم کم کم دیگه نداشتن ای عجله هیچ بگی انگار

تا شون خونه بریم بلندشیم گفتم بابا به که شد طاق طاقتم دیگه شد 7:30 ساعت

باز دروبرامون زدیم زنگو بود بزرگ تقریبا ویلایی خونه یک بود راه ساعتی نیم

ما خونه

گل از پر بود که داشت متوسط گفت میشه کوچیک نه بزرگ نه تقریبا حیاطه یک

کرد

همون در جلوی بگیره خوبی بوی خیاط بود شده باعث که یاس های و گل زرد رز

های

سلام وقتی بودن و ایستاده من و سال همسن تقریبا جوون دختر یک با اونشبی

خانم

بود شیوا هم دخترش واسم ست راحله خانمه اسم فهمیدم تازه کردیم

احوالپرسی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page۳۳mroman.ir

حرف هم با و خانمه بابا اونشب نمیزد حرف زیاد میومد گیر و گوشه اروم نظر به

دخترش

انچنان هم ما طرف نداره فامیلی خانمه طرف از و چون کنن عقد که شد براین

قرار زدن

کوچیک خیلی جشن یک بعدا شد لازم اگه اما بگیرن خودمونی کوچیک خیلی

مجلس یک نداشت وجود فامیلی

وراحله کنن عقد دیگه روز دور شد قرار بود دیر یکم کارا این برای دیگه چون

بگیرن

معروف قول به تا که اونقدی گذشت زود خیلی چیز همه ما خونه بیان هم وشیاوا

خانم

ها سال این تموم که چیزی شدم مادر صاحب دوباره ومن گذشت زدیم بهم

چشم تا

میزدم و حرفامو میکردم دردودل باهاش اسمون به رو میگشتم دنبالش اسمونا تو

سال همه این که مادری بود این میکردم برطرف اسمون به کردن نگاه با موها

دلتنگی

من جنس از دلش اونم اگه کنم لمسش میتونم حالا اما کردم زندگی باهاش من
باشه بابام زن فقط اینکه نه باشه من مادر که بخواد اگه باشه

شد و تموم گذشت چیز همه ساده خیلی عقد روز

وسط این شیوا منو فقط شه و تموم بگیرن زودتر چه وهر جشن که بودن تکاپو تو
همه

جدید زندگی این نه داشتم جشن این به نسبت نه احساسی هیچ بودیم کاره هیچ
ازش سنی تقریبا اینکه با خانم راحله بازار میزن همش روزا این خانم راحله و بابا
بود خریده که هارو لباسی جوونه خیلی ودلشم مونده خوب خیلی خوب اما
گذشته

هیچ اصلا که زنی همچین به اونم داده دل دوباره طوری چه بابا نمیدونم هنگیدم
دیدم

رفته که اخرش سفر از برام بابا که رو لباسی منم نیست یکی ما خانواده با چیزش
روزا این بیچاره خانم زری پوشم بودم و گذاشته بود آورده انگلیس یعنی عمو
پیش بود

های اتاق وسایل با وسایلو میکردو تمیز رو ها اتاق داشت بود شلوغ خیلی سرش
میکردم تمیز داشتم وقت که جایی تا ها وقت بیشتر منم میکرد عوض و راحله
شیوا

خونه میزد برق تمیزی از که کردیم گردگیری حسابی رو خونه خانم زری با

جمعه روز

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page۳۴mroman.ir

وقت دیر تا من چون باشم داشته وقت منم که باشه بعد جمعه جشن قرار شد
برای ایران برگردم میخواد میگفت بود کرده تلفن عمو اونروز نمیشد بودم
بیمارستان

وزنشم اومده دنیا به اونجا ش بچه که کنه ترک رو کشوری میخواد یعنی همیشه
داره خبر خدا برگردم میخواد چرا حالا عجیبه کشوره اون اهل
میخواست میگفت مهروند بیمارستان نیامد دیگه سینا گذشت و باد برق مثل هفته
یک

کلام هم شیوا با چندباری هفته یک این تو دیگه شهره یک به بگیره انتقالی
ظاهرا

رو از همیشه باشه خوبی زن مادرشم شاید البته خوبی دختر مادرش برخلاف شدم
که نکردیم قبول شیوا منو اما ارایشگاه رفته خانم راحله امروز کرد قضاوت ادما
ظاهر

کردم خشک هامو مو بیرون اومدم گرفتم دوش رفتم شدم بلند اینکه بعا صبح
بریم

بود اومده حموم از تازه اونم که شیوا اتاق تو رفتم ست امده کارام همه دیدم

_ خوبی سلام

کرد سلام اروم بعدش زد ملیح لبخند یک

_کنیم خوشجل رو همدیگه موهای بیا لاقل نرفتیم ارایشگاه که حالا میگم

_موافقم باشه

_کردن خوشجل فاز تو بریم بیارم رو چیزا جور این بابلیسمو برم من کن صب

دومین پس ایول

_تنگه وقت که دختر بدو باشه

موهای اون دادم فر رو شیوا موهای من اوردم لازمو وسایل اتاقم تو از جت عین
رفتم

داشتم دوست خیلی من که بود کلاغی پر مشکی من برخلاف شیوا موهای منه

حرف وقتی شیوا بودیم شده خوشجل خیلی دو تامون شد تموم وقتی موهاشو

مادرش دوباره ازدواج از اونم کنم فک هست صداتش تو غمی یک معلومه میزنه

که بود پوشیده بلند شیری لباس یک اون ایه دیگه چیز مشکلش شایدم یا

ناراضی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۳۵ mroman.ir

با روش که بود پررنگ ابی پیراهن یک منم لباس داشت شال یک بودوروش

بندی

زری به پایین رفتیم پوشیدیم لباسمونو وقتی بود قشنگ خیلی بود شده کار
منجوق

خودمون بودیم و مجبور دنبالمون بیاد نمیتونست بابا میریم داریم که دادیم خبر
خانم

شال یک افتادیم راه من ماشین با بیره مارو که نبود هم کسی چون بریم دوتا
یک تو جشن باشم راحت رانندگی موقع که جلو حسابی بودم کشیده بودم
پوشیده

نیومده هنوز اینا بابا رفتیم ما وقتی بود شده برگزار مجلل و خیلی بزرگ نسبتا باغ
از داشتن خدمتکارا نشستیم رفتیم کردیم احوالپرسی سلام ها فامیل با بودن
خوب خیلی که میکردن پچ پچ هم با داشتن بیشتریا میکردن پذیرایی ها مهمون
کردیم دعوت که هایی فامیل بینم بشینم واسم سخته واقعا چیه درمورد
میدونستم

بزنن حرف خودمون جلوی سرمون پشت بشینن اینطوری کنن شرکت ما شادی
تو که

و کروات سفید بلیز با مشکی شلوار کت یک بابا اومدن هم اینا بابا ساعت نیم از
بعد

هم خانم راحله بود شده تیپ خوش خلیی بود زده سفید کوچیک های خط با
مشکی

ساده چیز یک اگه اما بود قشنگ خیلی مدلش که بود پوشیده سفید بلند پیراهن
یک

که نیست پشتمون حرف کم الانش همین بود مناسب سنش برا تر بیش میپوشید
تر

هر حال به داشت عروس تازه یک اندازه ارایشم فامیل زبون سر میفتیم کارا این
با

نیست تنها دیگه بابا که بودم خوشحال ان یک گفتیم تبریک هردوشون به جلو
رفتیم

زنده حالاها حالا که بود حقش سخته خیلی نمیشد دور چشم جلو از مامانم ان
یک

پاشیده هم از باعث که کردم نفرین دلم ته از واقعا رو راننده اون شب اون باشه
حرف کام تا لام بود نشسته کنارم ساکت موقع اون از شیوا شد من زندگی شدن
یک شام بعد شد سرو ممکن شکل بهترین به شام شب بودیم درگیر دو تامون
نمیزد

داشتن هم خانم ورا حله بابا رقص برا وسط اومدن همه گذاشتن کلام بی اهنگ

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۳۶ mroman.ir

بود پر پسر البته نداشتیم همراهی هیچ که بودیم شیوا منو این بازم میرقصیدن

وسط

پی رفت شد تموم مجلس شب اون پسر تا بودن تیغی جوجه بگم بهتره همشون

اما

یک دوش یک دراوردم لباسامو خونه اومدم وقتی بود کننده کسل خیلی من برا

کارش

گوشی زدم شانه یک نداشتم موهامو کردن خشک حوصله بیرون اومدم گرفتم

ربعه

عکس نبرد خوابم صبح اذون نزدیکای تا بشینم بالکن تو رفتم برداشتم مو

هنزفری مو

تو اومدم وقتی صبح زدم حرف باهش اسمون به رو صبح تا دستم بودم گرفته

مامانو

ما خونه که ارتفاع اون تو هم بالکن تو بود خیس موهام چون میکرد درد شدت

به سرم

ای قهوه کرم شلوار مانتو یک سریع بود تابستون اینکه با میومد باد مسلما بود

زری فقط نبود بیدار هیچکی پایین رفتم کردم مختصر خیلی خیلی ارایش یک

پوشیدم

رفتم صبحونه خوردن از بعد میرفت و اون و این خودش برا اشپزخونه تو

داشت خانم

بیا گفتم بهش چی هر پرسید سوال ازم عروسی درمورد کلی مهسا بیمارستان
فک گفت تبریک هم مهربوند کردم قبول منم کرده مون پاگشا فامیلامون از یکی
گفت

نشده باخبر من بابای ازدواج ی قضیه از کرده فوت که شیرازی حافظ خواجه
فقط کنم

داشتیم عمل دوتا گندم شانس از بدم سردرد وجود با روز اون دارن خبر همه
وگرنه

همین برا دیگه دیوار به بکوبم سرمو میخواستم اخرش سخت ملی تیم درحد
خواستہ خدا از منم خونه برم نیست خوب زیاد حالم گفت مهربوند که بود
6ساعتی

با میکرد درد سرم وقتی همیشه بالا رفتم خوردم گرفتم مگافن کپسول دوتا خانم
زری از خونه رفتم وقتی کردم قبول

وقتی صبح فردا تا خوابیدم گرفتم بستم محکم سرمو برداشتم شالامو از یکی
رفتم میبستم سرمو نخه پارچه یک

تو از وجین مانتو یک اتاق تو شستم و صورتمو دست سریع خدا وای بلندشدم جا
از جت عین ساعت دیدن با بیدار شدم

مبل رو بود نشسته بابا که پایین رفتم برداشتم مو گوشه کرد تنم سریع فقط بود
چی ندیدم حتی که برداشتم کدم

_ بیمارستان برم باید 8 ساعت من نمیدونید مگه نکردید بیدار منو چرا اخه بابا

سلام

_ عزیزم بری نیست لازم امروز

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page۳۷mroman.ir

_ اما؟ براچی

_ فرودگاه بریم باید 11 ساعت بیان میخوان امروز اینا عموت گرفتم مرخصی

برات

_ بود چی دیگه عمو اومدن گیرویر این تو خدا وای

_ لب زیر خوبه حالا نیست حواسش دیدم کردم نگاه بابا به کردم قطع حرفمو

سریع

اینجا عمو لاقل که حموم برم بالا رفتم بیخیال میشد ناراحت بابا حتما وگر نه گفتم

راحله که بالا میرفتم داشتم همسایه پیرزن یا داری دختره این نگه بیان میخوان

یک توش رفتم کردم پر وانو بالا رفتم کردم سلام بهش بیرون اومد اتاق تو از

خانمم

شدم بیخیال دیگه میخوره زنگ هی داره گوشیم دیدم بودم حموم تو بود ساعتی

دادن اس وستاره بهاره دیشب دیدم اومدم وقتی بیرون اومدم کشیدم اب خودمو

روسری یک با پوشیدم مشکی وشلوار کت یک رسیده که بود داده خبر ستاره

یک بودمش خریدده تازه که داشت مانند زرد های خط توش که دراوردم هم
مشکی

بعد زدم کننده نرم اول کردن ارایش به کردم شروع برداشتم هم مشکی دستی
کیف

ذره یک نمیشد دیده اصلا که کشیدم باریک چشم خط یک زدم مو کننده سفید
کرم

رژ یک نباشم سفید روح عین زیاد که زدم رنگ کم خیلی رژگونه یک زدم ریمل
دیدم که کردم خالی خودم رو هم رو عطرم همیشه بهتر این از زدم هم کالباسی
واستادن هم وبابا خانم راحله دیدم پایین رفتم میاد پایین از بابا صدای
_کو؟ شیوا پس بابا

_بیاد که نکرد قبول کردم اصرار هرچی

_بریم پس باشه

فرودگاه طرف افتادیم راه بابا ماشید با

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page 38 mroman.ir

شیشه پشت از داشتیم خوندن پروازشونو شماره که بودیم نشسته انتظار سالن تو
میداد نشون رو گوشه یک داشت انگشت با بابا که میکردیم نگاه ها

_داداشم اونا هشن اونا

_قد مرد یک دیدمشون داد تکون دست هم اونا وقتی داد تکون دست براشون

سریع

تو رفتم سوم نفر دیدن از ولی زیبا خیلی خانم یک با بود بابا شبیه خیلی که بلند

نمیگنجید هم باورم تو حتی نداشتم انتظارشو اصلا که دیدم رو چیزی شک

سلام عمو زن با رفتم منم کردن بغل رو همدیگه سریعا و عمو بابا ما به رسیدن تا

عمو خانم بابامیگفت چون زدن حرف انگلیسی به کردم شروع کردم احوالپرسی

شاخ دوتا بود مونده کم زدن حرف فارسی به کرد شروع خوش دیدم که

انگلیسی

همون با اما کردم بغل هم رو عمو الخالق جلال میزد حرف روان رو فارسی

دربیارم

الان که میفهموند بهم چشاش با داشت دادم دست فقط مرموز شخص یا نفر سوم

کلی هم و عمو فارسی کلاسای رفته اونجا که میگفت عمو زن ماشین تو نزنم

حرفی

پسر زدن حرف فارسی به کرده شروع که هست چندسالی کرده کمک بهش

رو فارسی راحت بود تیپ خوش العاده فوق اما نمیدونم اسمشم هنوز که عموم

به خونه رفتیم وقتی گفتن تبریک و بابا خانم راحله به کلی عمو وزن عمو میزد

حرف

وتونیک یخی جین یک با لباسامو رفتم خودمم پایین اوردم رو شیوا رفتم زور

هزار

پایین رفتیم گرفتیم رو شیوا دست سرم رو گذاشتم هم شال یک کردم عوض

سفید

بنده پسرعموی با شیوا که موقع همون که کردم معرفی بهشون رو شیوا بعدش بود هلن هم عموم زن واسم بود رضا عمو اسم ارسال اسمش فهمیدم داد دست از قبل میگفت عمو زن میکرد و پذیرایی بود و آمد رفت در حال مرتب بیچاره خانم

زری

برن میخوان بعدش که خریدن دوستاشون از یکی طریق از اینجا خونه یک

اومدنشون

mroman.ir 15 تقدیر فرشت ه ها

Page 39 mroman.ir

برید بعد بمونید اینجا روزی چند میگفت همش نکرد قبول بابا که اونجا تنها هم با هم و شیوا من هم با رضا و عمو بابا میزدن حرف هم با عمو وزن خانم راحله

کولاک خانم زری کرد صدامون نهار برا خانم زری که بود 1 ساعتی میپروند

مگس داشت که بود ارسال وسط این

کرد تشکر کلی عمو زن بود عالی خلاصه چیز وهمه وترشی و سالاد و بادمجون

ومرغ برنج ماهی با پلو سبزی بود کرده

دوش برن خواستن اگه برن گفت اینا عمو زن به بابا ناهار از بعد داشت لهجه
 بازم اما میزد حرف خوب خیلی اینکه با
 اتاق یک فقط که ارسال می‌موند داد بهشون خودشون اتاق کنار دونفره اتاق
 ویک بره در تنشون از خستگی که بگیرن
 گفت بابا که من اتاق تو حموم ویک بود رفته عمو که بود پایین حموم یک داشت
 وجود من اتاق دیوار به دیوار خالی
 تو بدم راه کجا هر کولو این من اخه دیوار به بزمن سرمو میخواستم منه اتاق تو
 که حمومی تو بره کنم راهنمایی ارسالو
 زدن حرف کرد شروع اتاق تو رفتیم وقتی من پشت هم اون رفتم شدم بلند
 زحمت هزار با اتاقم
 _دارید قشنگی اتاق
 _میشدی گم اینجا لباسات با تو الان که بود نکرده وجور جمع رو اینجا دیروز
 خانم زری اگه نداری خبر) لطف‌تونه نظر
 (پسر خوشگل
 شدم پرو من چقد سرم به خاک
 _باشید راحت شما بیرون میرم منم اینجاست حموم بفرمایید
 _شدید اذیت شمام ببخشید
 _میکنم خواهش

میکنه نگاه تلویزیون داره نشسته پایین هم شیوا دیدم پایین رفتم برداشتم تابمو
لب

_ تو پرید جلدی خانم زری زد رو سخته بدبخت که کشیدم جیغ سرش پشت

یهویی رفتم پاورچین پاورچین پشت از

شد زهر ترک کنم فک کشیدم من که جیغی اون با بدبخت اتاق

_ دختر میکنی چیکارا

_ ببینم نداره هیچی هم تلویزیون هیچی

_ بچرخیم بوک فیس تو دور یک بریم بیا بیخیال

_ نباشی بیکار تابستون نکردی پیدا براخودت شغل یک چرا تو شیوا راستی

_ میشه پیدا شغل لیسانس برای کجا الان

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ۱۵

Page ۴۰ mroman.ir

_ موافقم میگی راست اره

_ نمیشی؟ ناراحت بگم چیزی یک

_ بگو نه

_ بزنی حرف نداری دوست زیاد میکنم احساس خودتی تو همیشه چرا

_ بیرونه روز شبانه بیوفته جا یکم بزار نرفته چندروزو این الان سرکاره همیشه

مامان تنهام همیشه برایکه شاید

_میکنه؟ چیکار مگه

_نمیکنم دخالت کاراش تو زیاد من میکنه کار شرکت میگه

_ریشتم بیخ ساعت 24 من بعد به این از ندراه عیب خواهان

_میگرم انرژي منم مبینمت هر وقت باحالی خیلی تو نداره عیبی بابا نه

_چاخلصیم

_چییبی؟

_کنیم دانلود چیزی رمانی یکم بریم بیا بیخیال حالا این شد کردم قاطی هم با

ومخلصمو چاکرم همون هیچی ها

کنیم حال

درد سرش گفت اون که میزدیم گشت اینترنت تو داشتیم شیوا با بود ساعتی

یک

پلی اونو بودم کرده دانلود میشو گرگ فیلم قبلا بودم بیکار منم یخواهه یکم میره

میکنه

موهامو برداشتم شالمو اشپزخونه تو از اوردم ولواشک وپفک چیپس یکم رفتم

کرده

حس تو بودم کرده اویزون رو همه مبل پشت از موهام مبل به دادم تکیه کردم

باز

عین زایید گاوم ابر فرض یا میاد پا صدای دیدم که میکردم کیف داشتم بودم

خودم و حال

خودش با الان میز زیر گذاشتم رو ها و پفک چیپس کردم جمع موهامو بلندشدم

جت

افتاده گیاش بچه یاد گنده دختر میگه

_شدم مزاحم

_وجه هیچ به نه

mroman.ir 15 تقدیر فرشت ه ها

Page 41 mroman.ir

_بود باز نافش تا ش یقه که بود پوشیده نخى سفید بلیز یک میزد برق صورتش

حموم بود رفته مبل رو نشست اومد

به افتاد چشم که میزد دیدش داشتم همینجوری اه میندازه گناه به منو همش

پسر این سرم به خاک هیکل جونم

خودم به سریع میزنم دیدش دارم وقته خیلی افتاد یادم تازه نیست مسلمون این

مگه شد گشاد چشم گردنش تو صلیب

گفتن سخن به کردم شروع راست علی کوچه به زدم خودمو اومدم

_بدید من به کوچیک توضیح یک باید شما نمیکنید فک

_درسته اره

_درسته نبودید انگلیس شما

_ایران اومدم من که سال سه نه هم اره هم
 _اومدید انگلیس از امروز تازه که گفتید اینا بابا به امروز چرا اونوقت
 _بودن اومده امروز تازه واقعا بابا مامان اما بودم ایران فقط من
 _من نداشتید حتی چون میشناختید منو موقع اون شما کنم فک که بود چی
 وتیر خوردنتون بیمارستان جریان باشه
 کنم عوض سرمتونو
 _بهنتره بدم توضیح وقتش به کنم فک رو اینا خوردنو تیر اما میشناختمتون من
 درسته
 _شبییه خیلی چشاتون درسته بودید شما یاسمین منو به بود زده زل که پسری
 اون بابا دوست دختر عروسی شب اونشب
 همه
 _بودم من اونشبم اره
 _میشناختید کجا از رو بابا دوست شما
 _میکنی بازجویی مگه ها بود بهتر میشیدی پلیس تو ها میگم
 _ببردین بین از رو سوالا علامت این باید شما سوال علامت من برا همه اینا
 راسته همش نمیگم که دروغ خوب
 _بگم وقتش به نمیشه
 _کی؟ مثلا

_ کوچولو دختر بهت میگم

_ کوچوله ت عمه

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page42mroman.ir

_ و خندید بالا انداخت ابروهاشو و چندبار باشید در جریان گفتم هست شماهم

عمه من عمه

_ شدم جنبه بی من چقد خدایی رفت ضعف دلم که هاش گونه رو افتاد خوشگل

خیلی چال دوتا خندید وفتی

طاقتم کم من چون زود اما باشه

_ مشخصه

_ که کردم نگاه حمومو تو رفتم اتاقم تو رفتم کردم جمع رو اینا تابم لب

بلندشدم طاقته کم روحت بیشعور پسره اه اه

بود مونده جا توالت میز رو وسایلمش از عالمه یک

برداشتم ادکلنشو نداشتم وایل همه این بودم دختر که من خدایی دیگه چیز

وهزارتا کرم و ژل و عطرو تافت و اسپری

از شد باز در اتاق که میکردم سیر فضا تو داشتم جوری همین میکرد مست ادمو

بود العاده فوق بوش م بینی نزدیک بردم

کشیدم قشنگ جیغ یک خودمم زمین رو افتاد که کردم ول ادکلنو دفعی یک

نبودم دنیا این تو جنابعالی که اونجایی

_اتاق این نداره در مگه

_رفت یادم ببخشید

کشید جیغ مشنگ پسره این یهویی که ور این پیام میخواستم

_ها شیشه رو ومیزاری پات الان نگاه پاتو جلو

واستاده جام سر سریع

_نخور تکون

جمع بزرگشو های شیشه زمین رو نشست آورد اتاق کنار از اشغالو سطل رفت

همزمان اونم که بردارم رو تکه اخرین خواستم میکردم کمکش داشتم منم که

کردن

رنگی چه نبود معلوم اصلا که کردم نگاه چشاش تو دقیقه یک برای جلو آورد

دستشو

بزرگش های تکه کردن جمع از بعد واستادم بلندشدم کنار کشیدم دستمو سریع

بود

شب برا داره خانم زری دیدم پایین رفتم بیرون قسمت اون از اومدم کنار یک از

اروم

کشیدم جارو قشنگ اتاقوی همه بالا رفتم برداشتم رو جارو خودمو میبینه

تدارک

بود پر عطر م شیشه لامصب کشیدم دستمال اتاقو کف نشستم دستمال با بعدشم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page43mroman.ir

سرم وقتی دارم میگردن منم میکرد درد واقعا سرم میداد عطر بوی شدید اتاق

تمام

خودمم کردم باز بالکنو در رفتم سرم رو میزارم وزمانو زمین واویلا دیگه میگیره

درد

بوی بمونم اتاق تو این از بیشتر نمیتونستم واقعا چون پایین رفتم شد تموم که

بعدش

درد سرش بود کی هر بود ریخته زمین رو که همه اون با اما بود عالی عطرش

میگرفت

بودم نگفته قبلش روز چون کرد پیچم سوال کلی مهسا بیمارستان رفتم که

فرداش

برام بود زده زنگ بابا چون نداشتم خبر خودمم البته بگیرم مرخصی میخوام که

زدم زنگ بودم ندیده رو وستاره مهسا یاسمینو بود وقت خیلی بود گرفته

مرخصی

زدم زنگ هم شیوا به بخوریم بیرون شامو بریم باهم بیمارستان از بعد که

بهشون

تو رو سینا دیروز میگفت مهسا بیرون بریم باهم بیمارستان بیاد ۸ ساعت گفتم
داشتم و ذوق شوق کلی ۸ ساعت تا دیگه شهر یک برای گرفته انتقالی بوده گفته
که درحالی بوده دیده خیابون

نکرد قبول ذلیل شوهر بس بیرون بریم هم با بیا گفتم مهسا به هرچی بینم
وقت چند از بعد دوستامو میخواستم
بود ستاره طرف از اومد اس برام دیدم که استیشن تو بودم نشسته کردم عوض
لباسامو رفتم بود 7:30 ساعتی

پایین بیار بردار لشتو تن زودتر لطفا مشنگم سلام
دوستام محبت این مرده کشته من
مشکی کمری یک که هم شیوا ماشین پایین رفتم تا بودن واستاده پایین
ویاسمین وستاره بهاره دیدم که پایین رفتم
شدیم سوار رفتیم همه بریم شیوا ماشین با شد قرار رسید بود
ریخت بی بود شده تنگ برات دلم بودیم ندیده رو همدیگه که بود وقت خیلی
خدایی آرام: بهاره

بود شده تنگ برات دلم منم دیونه این میگه راست: ستاره
کنی معرفی ایشونو نمیخواهی جان آرام: یاسمین
رفت یادم چرا اوخ

کردم معرفی شیوا وبه ویاسمین بهاروستاره بعدشم هستن بنده خواهر جون شیوا

اینم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page۴۴mroman.ir

_اومد؟ عموت:ستاره

_اومدن دیروز اره

_بهش بندازیم رو تو داره مسرم پسر

_بهش بنداز عمتو

_گفتی دیر یکم دیگه بیامرزش خدا که من عمه

_نمیکنی؟ باور پپرس شیوا از وپرو ویشعور مغرور خیلی اما جیگره خیلی داره

پسر یک اره مرض

_بهش کردم سلام یک فقط زیاد ندیدم ارامو پسرعمو اصلا من خدا به بابا

نه:شیوا

_زل بود چسبیده دودستی فرمونو انیشتن عین موقع اون از زد حرف کلوم دو

هم شیوا این بالاخره دست دست ها بچه

روش روبه به بود زده

بگم نداشتم چیزی خوب:شیوا

_میکشه طول چندساعتی مکالماتمون ها موقع بعضی چرا نمیدونم فقط بگیم

نداریم چیزی ماهم ارام جان به

بریم؟ رستوران کدوم ها بچه: یاسمین

نمیشناسم رو جایی زیاد که من: بهاره

اونجا بریم میشناسم خوب جای یک من: شیوا

_هم گرون رستوران یک رستوران به برسه چه نمیرن هم ساندویچی مارو

باشه اینا به عزیزم برو دخترم برو: ستاره

کنه حساب میخواد آرام چون برو

_زدیم هم سروکله تو کلی رسیدیم تا جونم به افتاد که ستاره سر پس زدم یکی

یک شلوغه خیلی بود معلوم بود رستوران پارکینگ تو ماشین کلی شدیم پیاده

وقتی

بهاره که دادیم سفارش پیتزا هممون کردیم پیدا رستوران اعماق از خالی میز

من دوستن اینام خدایی دادن سفارش هم چیزا و اینجور و سالاد دسر کلی و ستاره

شکمم آوردن رو ها غذا تا نداره لازم دشمن باشه داشته دوستا این از دو تا ادم

دارم

داشتم کردیم حمله ها مغول عین آوردن رو ها غذا وقتی دیگه میداد قورباغه

صدا

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۴۵ mroman.ir

من گلوم تو پرید همیچی غذا کردم نگاه رومو روبه ان یک که میخوردم

همینجوری

کردم کار نزدم کتک بهارو اخرش پشتم به میزد زورش تمام با بهارم این

میکردم سرفه

بودم ندیده رو اینا موقع اون از من چطوری ما روی روبه میز درست بود نشسته

دوستاش با بنده یالغوز پسرعمو این

سرمو دختر خوب یک عین اومدم خودم به که چنددقیقه از بعد من به بود زده

زل وزغ عین اونم کردم تعجب هم خودمم

قربون داشت هی ستاره این بود افتاده راه دهنشون اب ویاسمین وستاره بهاره

خوردن غذا به کردم شروع پایین انداختم

بردارم ماشینمو من که رفتیم بیمارستان جای تا دراومد پدرم کردیم حساب

وقتی خوردیم غذارو سریع میرفت ش صدقه

رسونیدم رو اونا تا میکردیم رانندگی هم کنار بودن شیوا ماشین تو هم ستاره

بهارو ویاسمینو خوردم ماشین با من بعدش

کردم نگاه میزنه بالا چراغ داره ماشین یک هی دیدم دادیم ویراژ خیابونا تو کلی

شیوا با شد 11 ساعت شون خونه

بالا رفتیم کردیم پارک پارکینگ تو تایی سه ست بنده مشنگ پسرعموی این

دوباره فهمیدم دیدم که رو راننده صورت

به کرد شروع بابا رسیدیم تا بودن اومده سفر از تازه داشتم حقم ها خدا بنده

بخوابن بودن رفته عمو زن عمو دیدم که

بازجویی

_بودی؟ بیرون جان وارسلان باشیوا بودی کجا آرام ها بچه سلام

_تقریبا هی باباجونم سلام

_جان آرام سلام

_بخیر شب خانم راحله سلام

بخوابم خواستم تا خواب پیشواز به رفتم دراوردم لباسامو سریع بالا رفتیم

بعدشم

معلوم بود پسره یک که دادم جواب بود نااشنا شمارش میزنه زنگ داره هی یکی

دیدم

کوک 6:30 ساعت واسه الارمو سایلنت رو گذاشتم رو گوشی بیخیال بود مزاحم

بود

صداش قشنگ بود من اتاق دیوار به دیوار هم ارسلان اتاق بود ساکت اتاق

کردم

ای حوصله چه نمیشد فهمیده واضح کلمات اما میزد حرف یکی با داشت که

میومد

مانتو سریع حموم رفتم بلندشدم زحمت هزار با صبح برد خوابم بالاخره بشر این

داره

کردم باز در اتاقو پایین برم خواستم بیخیال بود خیس هنوز موهام پوشیدم
شلوارمو

چرخید موهامم سرم چرخوندن با همزمان بود خیس چون موهام زدم دور وقتی
عین ارسلان این اوه دیدم کردم نگاه پشتمو شد کشیده موهام دیدم که برم
خواستم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۴۶ mroman.ir

بود گردنش تو که صلیبی به کرده گیر موهامو شده ظاهر جن
موهامو بردم دست شد کنده موهام تو روحت ای میدادم فحشش لب زیر داشتم
دیرم کنم چیکار بودم مونده کشیدم دستمو دوباره بدنش به خورد دستم که
باز کنم

میکنی اویزون سحر کله خودت به چیه میز چیز همه این اخه پسر خوب اخه بود
شده

ندارم چیزا جور این واز گردن بند همه این دخترم منکه
_ شد باز تا میکرد بازش اروم داشت میشه کنده موهات الان دیگه کن صبر

دودقیقه بابا

بیداره جغد عین ساعت 24 نداره و خوراک خواب کنه چیکار شده بلند سحر کله
این اخه پایین پریدم سریع

اومد ارسلانم که میخوردم صبحونه بودم نشسته نبود بیدار کسی خانم زری غیراز

به که اشپزخونه تو رفتم

_بخیر صبح سلام

_همچنین

بزنی حرف کامل نمیچرخه زبونت ت لوزامعده تو سلامت سر بر خاک پسره اه

اه

از هم تو دراد چشت تا تورگ زدم مشتی صبحونه یک بهش توجه بی نشستم

خوبه برات بگیر گاز زمینو گشنگی

_بدن سفرو یک ترتیب میخوان وبابا عمو میدونستی

_کجا؟ اونوقت سلامت به

_شمال

_باکی؟

_خانوادگی

_بیام نمیتونم منکه بگذره خوش

_میرن دارن همه اتفاقا

بگذره خوش سلامت به گفتم منم خوب

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۴۷ mroman.ir

_میرین هم شما که اینه منظورم

_مارو گرفتی صبحی اول بابا نه

_ندارم رو ها بچه با کردن شوخی حوصله من

نمیزاره اعصاب من واسه شه خوشجل صورتش به بمالونم مربامو کره لقمه میگه

شیطونه خدا ای

_ها گذاشتن تو مثل ادمایی واسه سالمندانو خونه

_هستی؟ پیریت فکر به الان از

_بدرود نمیفهمی تو بز نم فک شبم تا من خرابه اینجات: گفتم کردم اشاره مخم

به دستم با

میگ میگ سرعت با پوشیدم کفشامو پایین رفتم پوشیدم لباسامو بستم بالاسرم

کش با موهامو اتاقم تو پریدم جلدی

اینطوری چرا شه چه این وا بالا انداخت ابروهاشو دید منو وقتی که رسیدم

مهروند با همزمان که بیمارستان طرف روندم

در جلو رسیدم وقتی میکنه

بودید؟ نگرفته مرخصی امروز شما مگه راد خانم سلام: مهروند

؟امروز گرفتم؟ اونم مرخصی من: من

نمیاید ماه یک تا دارید مشکلی یک گفتن زدن زنگ پدرتون اره: مهروند

نمیام دیگه فردا از اومدم براهمین وتونستم امروز اما درسته بله اهان: من

برا بیمارستان میزنه زنگ و راست چپ هی گرفته یاد خوب دیوار به میکوبم
 سرمو بابا کارای این دست از من اخر اخ اخ
 پسره این اگه خوب نشم ضایع اینجوری من بعد بده منم به ندا یک میگیری
 مرخصی که تو لااقل میگیره مرخصی من
 غر لب زیر داشتم جور همین بود رفته مهروند این جلو ابروم الان نمیگفت
 چیزی من به سفر درمورد صبح سر ارسالم
 داد سلام مسها که تو رفتم میزدم
 برم بگو کرده؟ کار ژیمناستیک صبحی اول اعصابت رو؟ کی میکنی گور به زنده
 لب زیر رو کی داری چته سلام:مهسا
 کنم تحمل زهرمارو برج توی عصر تا باید وقت اون همکارم تو با بدبخت منه
 نمیدونه بیارم در جیگرشو خودم
 _شدم خیط مهروند جلو کلی نگفته هیچی منم به گرفته مرخصی من واسه
 ورداشته بابام
 _صدقه از سرکار میام زود همیشه من نمیبینی سرکار میفرسته چوب با منو بابام
 من والله بده ما به باباها این از خدا
 تو جون به والله میکنه اعلام ساعتو الارم مثل ریز یک میشینه بالاسرمن میگه
 اذنون که صبح 5از بابام سری
 _حقته مرض

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۴۸ mroman.ir

باباشده؟ مهرنند میدونستی راستی

—چیبیبی

زور به هم افتاده فیل دماغ از پسره این بوسیدم و صورتشونو کردم سلام عمو
وزن عمو با

عمر اااا من خواستگاری اومده یعنی بود و شیرینی گل دستش کرد سلام یک
گل عمش ارواح اره من خواستگاری بیاد وقت اون نباشه من تن به سر میخواد
این

خانم زری این اخر شد شروع دوباره گرفت بابا از خانم زری که بابا به داد رو
و شیرینی

شیوا دیدم شد تموم پذیرایی اینکه از بعد واومد رفت بس زمین تو میره میشه
اب بیچاره

لبخند با همش عمو داره افسردگی کنم فک دختر این کلا بودم تنها خودمم
نیست

بود شده کج دهنم اخراش کنم فک دیگه بزمن لبخند بهش همش بودم مجبور
منم میکرد نگام

عمو _جان؟ ارام چطورن درسات

_ آخره سال دیگه نیست بد هی

_ عمو عزیز باشی موفق

_ عمو چون مرسی

_ نیست بد که زدیم حرف باهم کلی نشستیم وارسلان تو درباره پدرت منو جان

ارام

بزاریم درمیون هم تورو

_ بفرمایید باشه

_ میری داری گاز رو گذاشتی پاتو رانندگی مگه یواش یواش رضا اقا بابا ای: عمو

زن

_ بفرمایید؟ شما خانم باشه: عمو

_ چیه؟ ازدواج راجب نظرت اصلا تو دخترم

_ فعلا ندارم خاصی نظر

_ کنی؟ ازدواج ها حالا حالا نمیخواهی یعنی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page 49 mroman.ir

_ سخت درسام هم وخیلی آخره سال چون نه که فعلا

_ آخری؟ سال چطوری کمه سنت که تو جان ارام راستی

_ شه تموم درس زود میخواستم میخوندم جهشی ها تابستون درستت اره

_زندگی یک هم بخونی درستو هم همزمان میتونی پس برمیای چی همه پس از
 که تو عزیزم خوبه خیلی پشتکارت
 کنی اداره رو
 اینا خوش دل قربون کنم اداره رو زندگی میگه این بپزم مرغ تخم ندارم یاد من
 باش مارو عموی زن
 _زوده هنوز میکنم فک عمو زن نه
 _میرسه وقتش دیگه چندسال ولی
 _دیگه چندسال تا کو حالا
 _تو که گرفتیم تصمیم هم با همه ما اما داری وقت دیگه چندسال هنوز تو
 درسته
 هر از من خواهش این بزارید احترام همه تصمیم به که امیدوارم کنید نامزد
 وارسلان
 شماست دو
 _چی؟ یعنی
 _بستن اسمونا تو رو عمو پسر عمو دختر عقد میگن شنیدی دخترم
 _خامه خیال همش اینا متاسفانه نه
 منم زندگی که کنم باور نمیتونستم میکشیدم دست موهام تو همش بود خورد
 اعصابم حسابی مبل رو از بلندشدم

میگذره داره اینا تصمیم براساس

_ گرفتید تصمیم خودتون چطور وجه هیچ به همیشه

_ بدی جواب بعد بکنی فکراتو میتونی باش اروم دخترم:عمو

میریخت جهت وبی خود بی هام اشک اتاقم تو رفتم نیاوردم طاقت این از بیشتر

دیگه

نرفتم پایین هم شام برای نشد قائل ارزش من برا هم بابا که بود چیز یک به فقط

فکرم

بود نشسته ساکت خانم راحله مدت تموم نکردم باز که اتاقم در اومد چندبار عمو

زن

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۵ • mroman.ir

من دوباره همین فقط بابام زن فقط اونم داشت نخواهم مادری وقت هیچ من کنم

فک

یکی یکی عطرام شیشه پایین ریختم ارایشمو میز رو وسایل تمام بادست تنهام

وهیچی لبام به زدم سکوتو مهر بازم اما اتاقم در اومد هم بابا دفعه این شکست

جواب ویاسمینو ستاره بهارو های تلفن شدم ساکت دوباره بعد به روز اون از

نگفتم

تموم مسافرت رفتم بگه گفتم خانم زریبی به که خونه در اومدن وبهار ستاره

نمیدادم

نگاهش با همش بابا بشه میخواد هرچی بزار نرفتم هم دانشگاه بودم خونه تو

مدت

به فقط ببینین نابودیمو که میکنم قبول باشه کنم قبول ازدواجو این که میکرد

خواهش

ونفرت خشم پاشونه هم از هم رو شما زندگی وجدان عذاب بعدا که چیز یک

خاطر

ازش ارسال بزنم زنگ خواستم امروز نمیفهمیدم هیچی بود گرفته چشمو جلو

داد جواب بوق چندتا از بعد نیست راضی هم درصد یک میدونم که شده

ازدواجی به راضی چرا که پپرسم

_گیرم وقتتونو میخواستم دقیقه یک سلام الو

_بفرمایید سلام الو

_بینمتون باید همیشه تلفن پشت

_خوبه 7 ساعت امروز باشه

_کجا؟

_راحتید؟ کجا شما

_نداره فرقی

_خوبه 7 ساعت کندز رستوران باشه

_باشه

تنها مدت این تموم که کسی هستم آرام منم کردم قطع خداحافظ بگه خواست تا میگرفت تصمیم من میل برخلاف همیشه اما بود بابا درست بود خودش ش

پشتوانه

mroman.ir 15 تقدیر فرشت ه ها

Page 5 | mroman.ir

بابا که روزی میرسه میشم موفق میدونم اما تنهام راه این تو بازم خودم هم حالا مطمئنم پیروز ومن شه شرمنده وارسلان بگیره وجدان عذاب عمو شه پشیمون روز اون میرسه

درست حموم یک بعدازچندروز رفتم بلندشدم بود 4ساعت کردم نگاه ساعتو یک روش که مشکی مانتوی دست یک بیرون اومدم حموم از برم وحسابی کنار هم مشکی جین شلوار یک گذاشتم کنار رو میخورد مشکی کمر بندچرم ارایش یک کردم خشک موهامو برداشتم توکمد از بلندمو پاشنه کفشای گذاشتم بالاسرم موهامو نباشه روح بی زیاد که ورژ وریمل کرم یک درحد کردم کم

خیلی

جلو سرم رو گذاشتم مشکی شال یک پیشونیم رو ریختم کج موهامو از یکم م

بسته

انقد داشتم براچی نمیدونم م روشونه گذاشتم کج طرفشو یک فقط گذاشتم باز

شم

...چی همه کرده فرق چی همه الان ولی میپوشیدم ساده همیشه میرسیدم خودم

به

فضای محوطه تو رفتم بود 6:55 ساعت رسیدم وقتی افتادم راه بود 6:30 ساعتی

دید یک تو رفتم بود 7:10 ساعتی برم زود نمیخواستم نشستم رستوران پشت

سبز

بود تنش طوسی وشلوار کت بود من به پشتش دیدمش گوشه یک که زدم کلی
میز طرف افتادم راه واستوار محکم های قدم با میزد برق بود زده چیزا جور واین

ژل بس از هم جا همون از وموهاش

کنه سلام اون اول که موندم منتظر نشستم وخودم میز رو گذاشتم کیفمو

_داشتید تاخیر دقیقه 10 سلام

_اینجام الان اینکه مهم نیست مهم سلام

_بیاد موقع به باید پس خودش میزاره قرار که کسی اما

_کنه کار زود قدر همین من مخ وکلاسم درس سر اگه ها گفتم دروغ همه

چه)نمیشه سرش چیزا اینجور ترافیکنم اما

کن انتخاب گفت جلوم گرفت رو منو) میشم انیشتن خودم واسه

_پیتزا

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

دیگه مخلفات عالمه یک با داد سفارش مخصوص پیتزای دوتا اومد گارسونه

_ شدی؟ ازدواج این به راضی چرا خوب

_ کردم قبول همین برا مدیونم بهشون جورایی یک پدرومادرم خاطر به

_ مدیون؟ چرا

_ بگم بهت وقتش به شاید

_ بدونم دارم حق منم چون وقتشه الان همین میکنم فک من اما

_ پدرومادرم خاطر به گفتم منم کردم قبول برای بدونید شما اینکه مهم

_ کنی؟ ازدواج ت علاقه مورد دختر ب نمیتونی دیگه کنی ازدواج من با اگه که

میدونی اینو ولی

_ نکردم پیدا مو دختر مورد علاقه که فعلا

_ شد پیداش اگه

_ کنیم زندگی تایی سه هم با همه میارم اونم هیچی

_ وبا نمیره انتظار هم بیشتر این از باشه اومده دنیا به اروپا تو که کسی از)

بامزست خیلی کرده فک لجن پسره اه اه)

کردم اشاره گردنش تو صلیب به سرم

_ داره جریان گردنمه تو که صلیبی این چیه کردن اشاره داری که زبون

_ چی؟

– بدم توضیح بخوام که نداره ربطی ازدواجمون به دیگه اون

– کنم ازدواج مسیحی مرد با نخوام من شاید اما

– هستم مسیحی نگفتم منم

– چی؟ پس

– میدونستی میکنی سوال خیلی

– میپرسم که لازمه حتما

حرفی دیگه آورد رو غذاها گارسونه که هم سروکله تو میزدیم داشتیم

همینجوری

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۵۳ mroman.ir

کام تا لام که کنه شروع خودش که بود منتظر بندازه تیکه بهم دوباره نمیخواستم

نزد

تحفه خیلی کرده فک چندش پسره بیوفته قیافه از شه ریخت بی ایشالله نزد

حرف

روندم شدم ماشینم سوار رفتم نکردم قبول میرسونمت خودم ماشین با گفت

هرچی برم که بلندشدم غذا از بعد س

ساکت من دیدن با که میزد حرف خانم راحله با بود نشسته حال تو بابا خونه

رسیدم که بود 11 ساعتای خونه طرف

م نشسته مبل رو رفتم دراوردم کفشامو شدن

_بگم رو چیزی یک میخواستم

_تو با گوشم دخترم بگو

_نشید شرمنده مامان وجلو نشید پشیمون بعدا خودتون امیدوارم اما ندارم

حرفی ازدواج این درمورد من

_مطئنم ارسلان بابت از من دخترم

_دید خواهیم

چیزایی تنها مامان وعکس بالکن تو نشستن گرفتم بغلم تو مامانم عکس بالکن

تو رفتم دراوردم لباسامو اتاقم تو رفتم

میداد ارامش بهم که بود

که کردم قبول دیگه منم کردم قبول من که داد خبر اینا عمو به زد زنگ بابا

صبحش فردا

کردن کم ازم نمره کلی کدوم هر استادام دانشگاه رفتم که امروز بیرون برم

اتاقم از

وبهاره ستاره شد کار این مسبب که کردم بارون فحش دلم تو ارسلانو کلی

دوباره باز

کردند نصیحتم کلی گفتم برایشون جریانو وقتی خوردن سرمو دانشگاه تو

_میاد قمری ننه کدوم ارسلان از تر وخوشتیپ بهتر منگلم مشنگم دخترم

اخه:ستاره

میشه تو عاشق اونم باشه خداتم از بابا کن قبول بگیره رو تو

_ستاره این عین بعدا وگرنه کن استفاده ازش داری شانس تا والله میگه

راست:بهاره

ها میشی شوهر عقده

جمع رو خونه داره خانم زری دیدم خونه اومدم دانشگاه از بعد بهم افتادن اینا

دوباره

میکنه وجور

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page۵۴mroman.ir

_ور اون ور این میری هی خبره چه جونم زری سلام

_میاد برادرشون امشب گفتن اقا

_براجی؟ نگفتن

_دادی مثبت جواب شما ظاهرا

_باشه؟ ها بدی انجام برام باید میخوام کاری یک ازت بعدا خانم زری فقط اره

اهان

_دخترم باشه

این بزار کردم ارویرا خودمم پوشیدم خوشمیل لباس یک رفتم حموم سریع بالا

رفتم

که بود نمونده چیزی بود اومده هم بابا پایین رفتم چه من به دراد چشاش

ارسلان

اشپزخونه تو رفتم سریع بیان هم اینا عمو

_عین خودت ها نمیرم چیزا واینجور چایی امشب من بین دستت قربون خانم

زری

باشه میدم جواب خودم من گفتن هم چیزی کن تعارف بیار همیشه

_اومدن تو خواستگاری دخترم که همیشه اما

_باشه میشم فلج دارم میکنه درد دستم امشب من اصلا خدا تورو خانم زری

_دخترم باشه نکنه خدا

لباسام به دستی یک اومدن فهمیدم در دم رفته بابا دیدم بیرون رفتم اشپزخونه

از

همه با بودن واستاده کنارم هم وشووا خانم راحله واستادم بابا کنار رفتم کشیدم

میخوام بگی انگار میکرد بوس محکم محکم انچنان عمو زن کردیم احوالپرسی

سلام

میزد نیشخند هی مامانش پشت بود واستاده ارسلانم دستش از کنم فرار

نشستن همه وقتی بکشم بیرون کاسه از چشاشو ناخنام همین با برم میخواستم

برای کرد باز صحبتو سر عمو زن اینکه تا همیشگی های بحث شد شروع دوباره

داد نظر من ازدواج در مورد هم خانم راحله بار اولین

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page۵۵mroman.ir

چقد روز اون از نمیدونی عزیز دلم کردی قبول که ممنونم ازت اول: عمو زن

عزیزم بشی خودم عروس که کردم نظرونیازودعا

دارید لطف شما

چیه؟ نظرت بز نیم حرف هم با بزرگترهام ما وقتی تا بز نید حرف برید ارسلان

با میخواید میگم

اتاقت ببر ارسلانو اقا جان ارام: راحله

اون واستادم اول دنبالم افتاد راه زشت اردک جوجه عین اونم که افتادم راه

بلندشدم

دادم تکیه در به پشتمو بستم درو رفتم من بعد اتاق تو بره

واستی؟ در پشت همون اخر تا میخوای

اره فرض بر

پرسی سوالاتو میتونی کن شروع خوب

همین بیار من با ازدواج برا دلیل یک فقط

مادرو پدرم

بگیری تصمیم خودت برا خودت که نرسیدی سنی به هنوز یعنی متاسفم برات

که واقعا

_گفتم نگفتم که دلیشو اما پدرومادرم خاطر به گفتم ها نداشتیم حرفامون تو

توهین

_نزنم حرفی همچین منم که بگو دلیشو پس

_میگم بهت باشه لازم موقع هر گفتم بهت تورستورانم

_درک به

_ادب بی

_هست که همینه

مشخصه اتاقت دیوار رو پوسترای از هستی هم سعیدی احمد عاشق ظاهرا

_اره برفرض

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page56mroman.ir

_دارم دوست خیلی اهنکاشو منم خوبه

میکشه سرک منم علاقه مورد اهنک تو حتی خوب بین خدایا

واستم جا این ندارم حوصله پایین بریم نداری حرفی اگه

_پیر اونم گرفتم زن یک که ندارم شانس دیگه شدی پیر

_بابا برو

عمو زن پایین رفتیم وقتی بیرون بیاد اونم شدم منتظر بیرون اومدم کردم باز

درو

برسری خاک کارای رفتیم بگی انگار میکردن نگاه همیچی وعمو وبابا خانم

وراحله

میندازن شک به ادمو والله بز نیم حرف نه بکنیم

_ز دید؟ حرفاتونو دخترم:عمو

_نداره وجود خاصی چیزاره

_ها دارن خوشی دل اینام زدن دست همشون سلامتی به

خودش دست تو بود گرفته دستمو شیوا کرد تعارف همه به آورد شیرینی خانم

زری

پشیمونی حس بود شده سرد دستام بودم کرده داغ داخل از اینکه وجود با واقعا

چون

جونم تو بود افتاده خوره مثل

_بز نیم رو حرفا بقیه کنیم شروع بعد بگید شرایطتو کن شروع اول شما

داداش:عمو

_قبول ازدواجو این راحت ارام اگه جان ارسلان فقط ندارم حرفی من اختیارید

صاحب

بهش وقت هیچ باش ارام مواظب نکن شرمنده منو هم تو پس بوده من خاطر به

کرد

رهاست از من یادگار تنها ارام نکن خیانت

_حتما جان عمو چشم

پایین بود انداخته سرشو شیوا هم تو کشید اخماشو خانم راحله مامانم اسم آوردن
با

بود ناراضی وبابا میکرد کار دیروقت تا خانم راحله شیوا گفته به چون نبودن

درگیر هم با وبابا خانم راحله کم روزا این

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ها

Page ۵۷ mroman.ir

وجود ماهم که انگار نه انگار هم با وعمو بابا میزدن حرف باهم خانم و راحله عمو
زن

داریم

_رو و عروسی عقد بعدا تا شه راحت خیالمو هم ما کنن دستشون جوون دوتا این

اوردیم حلقه امشب ما علی اقا:عمو زن

کنند بر گزار

_عقد فقط فعلا درسم از بعد برای عروسی عمو زن

_دخترم خودتون خونه برید عقدید وقتی که همیشه خودم خونه ببرم زمو

میخوام میگه ارسلان اما

_نبود این ما قرار ولی کردم کنترل خودمو سریع که کرده غلط ارسلان بگم

میخواستم

_میشه چی بینیم تا میکنید عقد فعلا نرید تند دخترم:عمو

من روی روبه هم ارسلان شام سرمیز کرد صدا شام برای رو همه خانم زری

سوالی هیچ نتونستم بود شده بسته ذهنم بودیم اتاق تو که موقع اون بود

وایستاده

گذشته درمورد چرا که میاد ذهنم تو یکی یکی سوالا همه داره حالا اما پپرسم

ازش

سوال علامت عالمه یک نفهمیدیم هیچی وما بوده ایران سال سه چطور نپرسیدم

ش

رو دانشگاه ترم این میگفت بابا پپرسم ازش وقتش به گذاشتم میترکوند مخمو

داشت

جورایی یک بدم ادامه مو دانشگاه دوباره بعد بر گزارشه عقد و عروسی بگیرم

مرخصی

مخالف هم بودم موافق هم

من که مبلی رو اومد که ارسلان به داد رو جعبه دوتا هلن عمو زن شام از بعد

نشست کنارم نفره یک مبل رو هم وشووا نشست بودم نشسته

هست؟ اجازه علی اقا: عمو زن

بعد به این از که میدم بهت دخترمو جان ارسلان اما اختیارید صاحب خانم

هلن:بابا

وقت هیچ نمیخوام خودش هم لایقش تو هم که زندگی کنه شروع رو خوبی

زندگی

کن مراقبت ارزش چشات مثل بشه اذیت یا بینم چشماش تو اشکو

_عموجان حتما

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page 58 mroman.ir

باز رو جعبه در بود خودش دست هم یکی من به داد رو جعبه یک ارسالن بابا

اجازه با

روزهای میشه تموم چیز همه کنم دستم وقتی اما بود خوشجل خیلی حلقه یک

کرد

باشم پایبند بهش باید که دارم زندگیم تو تعهدم یک حلقه این داشتن با این از

بعد

همه داشتم استرس شدید میدادم تکون همش پامم پام رو بودم گذاشته دستامو

واستاد هرچی ارسالن میداد قرار تاثیر تحت ادمو بیشتر واین بودن کرده سکوت

گرفت دستمو وقتی گرفت دستمو خودش اخرش نشد حواسم اصلا جلو ببرم

دستمو

انگشترو داشتم عجیبی حس یک شد خالی دلم ته یهویی بالا اوردم سرمو سریع

میکردم فکر داشتم خوبی خیلی احساس یک هم مدت اون تموم دستم تو کرد

اروم

من نوبت حالا زدن دست همه کرد ول دستمو وقتی این متضاد حس یک هم

ابرام رو

تماس کمترین با کردم سعی جلو بود گرفته دستشو کنم دستش رو حلقه که بود

رو حلقه وقتی بود شده حبس نفسم دستش تو بکنم رو حلقه دستش به دستم

بود دوشم رو بزرگ مسئولیت یک میکردم فک کشیدم بلند نفس یک کردم

دستش

بابا به وقتی گفتن و تبریک کردن روبروسی ارسال منو با اومدن بلندشدن همه

بهم صمیمانه شیوا بوده من تفکرات فقط شایدم داره نم چشاش میکردم فک

رسیدم

پای همیشه بود پیشم مدت این تموم بودم کرده عادت شیوا به حسابی گفت

تبریک

نصیحتم کردن گوش جای به بقیه مثل نه میداد گوش حرفامو و تموم میشست

حرفام

بود 2ساعتی اونشب دارم دوشش بیشتر هم خواهرم از حتی میکردم فک کنه

هلن عمو زن از گرفتم مرخصی دانشگاه اومد با بابا روز اون فردای رفتن اینا

عمو

نداشتم خودمم حوصله واقعا چون نبرن بازار خودشون با منو که بودم کرده
خواهش

یک تمومش واسم که کسی ارسلان زندگی درگیر بود درگیر خیلی ذهنم موقع
اون

هنوز که ای آینده شده موکول آینده به همه جوابش که هایی سوال سواله علامت
mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page 59 mroman.ir

نامعلومه

زن از میچینن رو گرفته صورت فامیلی های حرمت داشتن نگه برای که اجباری
زندگی یک مقدمات دارن امروز از

بیشتر تو ارسلان ندارم رو خرید جور این حوصله اصلا من چون خرید برن
خودشون که خواستم خانم ورا حله عمو

درحالی نمیدونم مم آینده همسر شغل حتی من که بگم اینم راستی زیاده خیلی
کاراش میگه برم باشیوا میگه خریدها
که

عروسکو اون خودشون میل طبق اینا که میکنم بازی رو عروسکی نقش اینجا من
کلا نزدیکه تاریخش انقدم عروسی

دلیل برام نکه کنه ارومم فقط بشینه حرفام پای به کنه درکم تونسسته مدت این

تو که بوده کسی تنها شیوا میدان بازی
هم بزرگ خریدهای موقع حتی خانم راحله میکنه منتقل منم به رو هست
تو وجودش که ارامشی کلا بیاره وبرهان
شونه
یک با جدید زندگی وشروع خونه وسایل خرید میکنه امتناع عمو زن با رفتن از
شرکت کارای بهانه وبه میکنه خالی
داده ترجیح اون به شرکت کارای که منی برای اما باشه زندگیش دوران بهترین
میتونه دختری هر برای جدید حس
بشه
که میکرد مخالفت باهاش عمو زن وسایل دکور نوع با اونه عهده به خونه گفته
ارسلان متفاوته چی همه مسلما
میگفت
قبول اول همون از خواسته خدا از منم بچینم رو خونه خودم بزارین فقط بیان
میگم رو دیزاینرها بهترین نباش نگران
شه تموم مراسم این زودتر هرچی داشتم دوست کردم
انجام اینا عمو زن که نمیشد واقعا دیگه اینو چون بگیریم رو عروسی های کارت
بریم که ارسلان به زدم زنگ امروز
ارایش نمه یک زدم مشکی تیپ پایین تا بالا از کشیدم اتو کردم خشک موهامو

و حسابی درست حموم یک از یعد بدن
 سرکشیدم نفس یک گرفتم خانم زری از شربت لیوان یک اشپزخونه تو رفتم
 پایین رفتم زدم مو همیشگی عطر کردم
 تا بالا از من برخلاف پایین افتاد فکم دیدمش وقتی بیرون رفتم بود خودش
 بلندشد ایفون صدای که بیرون اومدم
 تیپ پایین
 تو صلیب بیرون بود ریخته همه هاش عضله که بود زده تا استیناشو بود باز نافش
 تا پیراهنش یقه بود زده سفید
 گردنش

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۶۰ mroman.ir

میکرد خودنمایی بدجوری گردنش تو بود خودش اسم که گردنبنده یک همراه
 _ تنگه وقت بریم که بالا پیر شد تموم من زدن دید اگه
 _ رفت شدم ضایع خدا ای
 _ میکنن سلام اول بگم باید ندارید یاد سلام اگه
 _ خوبی؟ سلام
 _ متعادل می هی
 _ خوبه

به نکبت پسره ایش دزدیده هم رو من علاقه مورد خواننده بود گذاشته رو دارم

دوست سعیدی احمد اهنگ ماشین تو

چندتا

بود قشنگ و خیلی میفروخت عروسی کارتای فقط که پاساژ یک رفتیم معطیم

شب تا اینجوری دیدیم زدیم سر مغازه

از نستاد وای هرکار کردم بود قشنگ خیلی کارتاش که مغازه یک جلو رسیدیم

میکرد رد روها مغازه تند تند ارسالان

این چرا اخیه خدایا انگشتم تو کرد گره انگشتاشو بعد گرفت دستمو مچ برگشت

که کشیدمش گرفتم پیراهنش پایین

پسر

احساس بود گرم هنوز هوا اوصاف این با ولی بود پاییز الان البته گرما اون تو بود

گرم خیلی دستاش س جنبه بی انقد

از دوباره این الان بود رفته یادم رو بزنم میخواستم که رو حرفی حتی کرده نفوذ

بدنم تموم تو دستش گرمای میکردم

من

میگیره سوتی

_میکنی پوره پاره تنم تو منو لباس الان بگیرم دستتو اگه میکنی نگاه جوری این

چرا خوبها

_بابا برو

_بابا برو میگی میگم چیزی یک تا جواب شد اینم بیا

که میزدیم سروکله فروشنده با داشتیم ساعت یک مغازه تو رفتیم بیرون کشیدم

دستش از زحمت هزار با دستمو

بهترین

میگه نکردیم ازدواج هنوز وقتی بدم اهمیت زندگی این به نقد چی برای که

میگرفت دلم ان یک بیاره کارتاشو

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۶۱ mroman.ir

با باز نیمونم من صددرصد کنه کارو این اگه کنه چیکار میخواد فردا میکنیم

زندگی هم با میارم مو دختر موردعلاقه

این

اولم حالت به برمیگشتم دوباره فکر

داد سفارش تا 800 گرفتیم کارتارو

_نداریم مهمون همه این که ما ارسلان اخه

_نزن جوش تو میاد اضافه فووش نداره عیبی

_اوکی

کنارمون های تخت بود قشنگی خیلی رستوران دادیم سفارش شیکلیک دوتامون

شام برای رستوران رفتیم بعدش

ونه عاشق نه ارسالم ومنو بودن درکنارهم بودن عاشق به تظاهر با وچه عاشق

چه که بودن جوونی دخترپسرهای

پپرسم ازش میتونم امشب می‌کردم فک بیرون اومدن هم با شام برای که همکار

دوتا عین می‌کردیم عاشقی به تظاهر

که

نشستم صاف دادم قورت دهنمو اب بدونم جوابشونو می‌خواستم که سوال وچندتا

چیه شغلش

_پپرسم ازت سوال چندتا

_باشه چی تا

چیه؟ شغلت اینکه همه از اول

_بشه که نشد اما دارم علاقه خیلی هم پلیسی به میکنم کار ساختمان مهندسی

شرکت تو من

_نشد؟ چرا

_دیگه زندگی مشکلات سری یک

_مسلمونی میگی اینکه با داری گردنت تو صلیبو این همیشه چرا

_باشمو داشته الله گردنم تو من اگه باشی مسلمو قلبت دلتو تو باید نیست

حرف تو بودنمون مسلمون من نظر به

دوشش خیلی که کسی از یادگاری یک صلیبم این میگه چی قلبت اینکه مهم

نداره فرقی بدم انجام کثیف کار وهزارتا

داشتم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۶۲ mroman.ir

یک عین اونه پیش فکرش منه با هر وقت یعنی داره دوست رو کسی یعنی شد

گرفته حالم ش جمله اخر تیکه با

بادکنک

نخوردم بیشتر برنجشو دوقاشق یکی همش که آورد رو غذاها گارسون رفت یادم

سوالام بقیه دیگه شد خالی بادم

_میرفتی ضعف گرسنگی از داشتی الان همین که تو دیگه بخور

_شد کور اشتها بیارن رو غذا تا کشید طول زیاد نه

درآوردم شاخ خودمم میدم این تحویل من ست بهونه اینام اخه خدایا

_ترکیدی بریم بلندشو میخوری چقد دیگه بسه

_ها بود گفتن من از شده خطی خط اعصابت مخت به زده گشنگی الان

میخوردی غذا لقمه یک لاقل بابا باشه

_باش خودت شکم نگران تو

_ترکیدنه درحال دیگه که اون

بیفت راه کن لطف پس

اوکی

رفتم وقتی کردم خالی درماشین رو حرصمو تمام زدم درماشینو محکم انچنان

درخونه جلو منورسوند وقتی اونشب

صداش

دوسش که کسی از یادگاری یک هرکول خودشیفته پسره درک به میداد فحشم

داشت کنم فک میومد سرم پشت از

احمق دار نگه تو عمه یادگاری دارم

میرفت ور اون ور این هی خراب اعصابش بابا که خونه اومدم

شده؟ چی بابا سلام

خونه نیومده هنوز راحله هیچی دخترم سلام

بزن زنگ مایلش به خوب

خاموشه

اهان

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۶۳ mroman.ir

عادی دیگه این اما میومد جروبحثشون صدای شب بالا رفتم بیاد سرکارش از

راحله تا بشینم نداشتم حوصله دیگه

یعنی نگرفتیم وشلوار کت ارسلان برای هنوز افتاد یادم تازه کردیم حساب وقتی

بینه یهویی عقد روز میخواستم نکردم

کنم گریه زار زار زمین کف بشینم همونجا میخواستم

_میشناسم رو مغازه یک خودم من چون بگیریم شلوار کت بریم بعد بخوریم

چیزی یک اول بریم بیا ارام میگم:ارسلان

که

نداریم زیادی کار پس کنیم انتخاب هم با یکیشونو باید فقط شیک هم وخیلی

مارک کاراش همه

_بینی جوونیت از خیر پسر بده خیرت خدا

_هستی خوبی ادم میدونم

_سقف به اعتماد

بود پارچ یک اندازه لیواناش میشدم منفجر داشتم اخرش که خوردیم وکیک

باحال شیرموز یک رفتیم هم با

کت سرتاسر بود بزرگ بس عروسی تالار یک اندازه بود مغازه یک تو رفتیم

وقتی نبود دور زیاد ارسلان موردنظر مغازه

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۶۴ mroman.ir

یک که تره سخت جا همه از اینجا تو لباس کردن انتخاب بودن شیک نهایت بی

همشون که بود مردونه وشلوارهای

یک

زمین رو نشستم دوپا نشسته میزش پشته رفته فروشنده دیدم اخرش میدادم

نظر من میکرد پرو داشت هی بود ساعتی

که

بود شده بر روده خنده از ارسلان

_م خسته چته خوب ها

_میکنی؟ چیه اینکارا دختر اخه

_الان برقصم تانگو باهات بلندشدم داری توقع

_نمیاد نظر به که بد

_دانه پنبه بیند درخواب ارسلان

_چطوره؟ این نظرت به باشه

_باشه اخریش میدم قول دیگه خدا تورو کن پرو هم رو یکی اون نیست بد هی

بالا بردم عالیه نشونه به دستمو انگشت سریع بیرون اومد پرو اتاق از وقتی

_میگم راست خودم جان به ارسلان عالیه عالیه این

_دعوتیم ما خونه امشب که بریم سریع کنم حساب بزار باشه

_نگفتی من به هیچی چرا خوب خدا وای

_براجی؟

— پیام؟ لباسا همین با خو دارم لباس الا من نظرت به

— چشمه مگه اره

— ها داری رو خیلی

بود کاشته گل شب اون عمو زن عموشون زن خونه طرف افتادیم راه ماشین تو

گذاشتیم کردیم حساب وشلوارو کت

دوسه

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۶۵ mroman.ir

عکس از بود پر اتاقش تو وقرمز بود مشکی اتاقش ست که دیدم ارسالو اتاق بار

اولین برای بود کرده درست غذا جور

رو میفتن گناه به مردم دخترای اینجا میزاره رو اینا نمیگه خاکبر سر بود لخت ش

بالاتنه هم یکیش که خودش های

میز

از بود پر اولی کردم باز کمدشو کشو در کرد گل فضولیم بیرون رفت وقتی بود

وژل تافت عطر و نوع همه ارایشش

نوشته روش که بود دفترمشکی یک کردم باز که رو چهارمی بود بزرگ های

پوشه همش سومی مختلف های ساعت

بود

بود نوشته متن یک اولش کردم بازش برداشتم ارسلان
 _میشوند خیالش بی نهایت زندودر می دو سگ وبرایش دارند همه که انهایی
 از نه البته میخواد زیستن دلم
 بزند موج ازادی مسیرش در که میخواد زیستنی دلم!میگویندش وبدو
 همه این که وجدانهایی عذاب تمام مسبب سالگیم 12تولد روز بود شده شروع
 بعد داشت خالی دو صفحه متن از بعد
 سال
 دفتر و سریع بالا میاد داره ارسلان فهمیدم میاد پا صدای دیدم که میخوندم دقت
 با داشتم کرده زهر برام رو زندگی
 گذاشتم
 بود اسمون به رو که کردم نگاه پنجره به صندلی رو نشستم کشوش تو
 _ها بکشه شام میخواد مامان اومده خوشت من اتاق از انقد یعنی پایین بیای
 نمیخوای
 _بریم باشه
 داره وجدان عذاب چی یعنی میشد چی میومدی دیرتر دو دقیقه خوب میکردم
 کار چی داشتم من خبرنگاری که تو اخه
 مگه

پایین رفتم افتاده اتفاقی چه سالگیش 12تولد مگه میگم بعدا میگه میپرسم ازش

هرچی همش چرا کرده چیکار

کنار نشستم

مثل شیوا بگیرن باهم رو عقد و عروسی که میزدن حرف ما مجلس درمورد داشتن

و عمو بابا خوردم و شیرینی چای شیوا

میزدن حرف بگیرن مجلس برای میخوان که لباسایی درمورد داشتن خانم

و راحله عمو زن بود شنونده فقط همیشه

ارسلان

mroman.ir 15 تقدیر فرشت ه ها

mroman.ir 66 Page

رفتیم ارسلان با بینن بیوشم برایشون که بیارم لباسو برم که گفت عمو زن شام از

بعد میرفت و ر مایلش با یکسره

لباسا

بود ارسلان ندارم نشون که کسی تنها به دوباره من اما پیراهنمو من پوشید

و شلوارشو کت اون آوردیم ماشین تو از رو

زن

با شیوا گفت تبریک خانم راحله کردند خیر دعای برام بوسیدنو سرمو و عمو بابا

گذاشت و صدقه کرد دود سپند برام عمو

چپ همش ارسلانم که نماد ناگفته کرد خوشبختی ارزوی برام و در گوشم

گفت تبریک کردوبهم بغلم محبتش تمام

میکرد نگام چپ

خانم زری وشیوا وبابا خانم راحله بعدش عمو زن بعدش زده زنگ ارسلان باری

40یک دارم ارایشگاه وقت صبح امروز

کرده آماده برام خانم زری دیشب که ساکمو بیرون اومدم گرفتم ربهه یک دوش

یک رفتم رفت شدم بیچاره خدا وای

بود

گذاشته ساندویچ یک برام خانم زری میومد ارایشگاه من با شیوا پایین رفتم

پوشیدم سفید مانتوشلوار یک برداشتم رو

بود

اسرترس خیلی پایین رفتیم شیوا با اومد هم ارسلان همزمان که پیوشم کفشامو

رفتم بوسیدم همشونو بخورم ماشین تو

عطر همون بوی دوباره شدیم ماشین سوار میدادم تکون سره یک پامم میکنم م

بیچاره لب پوست همش داشتم

همیشگیش

بود کرده پر ماشینو

—بخیر صبح سلام

—بریم؟ حاضرید گرام بردوبانوی سلام

_ شد دیر که بریم دیگه اره

_ میام بزید زنگ یک شدید تموم هم هر موقع میارم نهار براتون ظهر

_ مرسی باشه

_ خواهش

شد خم شو سینه رو گذاشت نمایشی صورت به ودستشو

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page 67 mroman.ir

بود دیگه اتاق یک تو شیوا بود شده عالی بود کرده باز وقتی که کرد درشت

خیلی فر موهامو بود شلوغ خیلی ارایشگاه

خیلی صورتم بود کرده فرق اسمون تا زمین م چهره هنگیدم کلی دیدم خودمو

وقتی بود برداشته ابرو هامو ونمیدیدمش

باز

دیگه چون بود آورده موقعی خوب واقعا آورد نهار برامون ارسال 2 ساعتی

ندیدم خودمو دیگه اون از بعد بود شده

میاد بابا بره باید گفت بره باما که وایسته گفتم هرچی شد تموم 6 شیوا ساعتی

میداد قورباغه صدای داشت شکمم

دنبالش

جمع بالاسرش موهاموشو داره معصومی خیلی چهره کلا بود پوشیده خوشجل

خیلی دودی ای نقره لباس یک هم شیوا
 دنبالم بیاد که ارسلان به زدم زنگ 6:30 ساعتی منم بود شده العاده فوق بود
 گذاشته هم ابی لنز بودن کرده درست
 بود اومده خوشم خودم از خودم بود نظیر بی که موهام رو بود گذاشته تاجم یک
 بود کرده درست باز موهامو ارایشگر
 زده گل ماشینشو رو بود داده ارسلان بود اومده هم بردار فیلم پایین رفتیم
 ارایشگره کمک با سرم رو انداختم شنلمو
 بودن
 حس ان یک جلو میومد که میشنیدم قدماشو صدای فقط نمیدیدم هیچی بود
 پایین سرم منکه دید منو وقتی پشتشو
 کردم
 در گوشم اروم بوسید پیشونیمو رو عقب داد شنلمو کمرش رو گذاشت گرفت
 دستامو بود واستاده روم روبه گرفت دستامو
 گفت
 _کنم؟ کنترل خودمو من چطوری شدی نظیر بی خیلی
 من انگشتای تو کرد کره انگشتاشو جلو کشید شنلو دوباره بودم بوسه اون شک
 تو هنوز بزمن حرفی هیچ نمیتونستم
 بود گرفته محکم دستمو

اومده هم عاقد بود آماده چی همه رفتیم وقتی بخونن عقدو بیان ها مهمون اینکه
از قبل قرار بود باغ طرف افتادیم راه

بود

گرفتم تصمیم زود خیلی میکردم فک همش منم نشسته جا این که اینی که
نمیشد باورم نشستیم عقد سر سفره رفتیم

اگه

رفک با چی باشه خواسته اینا عمو اجبار به فقط منو اگه کنه خیانت بهم اگه چی
نشیم هم عاشق ارسلان منو وقت هیچ

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page 68 mroman.ir

بدنم و تموم دستام ندید کسی بود سرم رو شنل چون خوشبختانه که چکید چشم
گوشه از اشک قطره یک اینا به کردن

یخ

گفت گوشم در ارسلان که بود کرده

_بیاره؟ چیزی قندی اب برات بگم مامان به میخوای کردی یخ یهویی انقد چرا

شده چی

_خوبم نه

دیدم کردم وفک اومدم خودم به وقتی که نیستم مطمئن هنوز من زوده خیلی نه

بگم میخواستم کرد شروع عاقد بعدش

همه

ابروی پای کنم قبول اینکه جز ندارم ای چاره میان ها مهمون دیگه ساعت یک

شده برگزار مجلس شدست تموم چی

شیوا که میخوندم مامانم روح شادی برای اولشو صفحه داشتم بود الرحمن سوره

بود باز جلوم قران درمیونه م خانواده

بگی؟ چیزی نمیخواهی چهارمه باز گفت در گوشم

_ بیشتر روز به روز میکردم فک بردم مادرمو اسم فقط دلم تو و پدروماردم

بزرگترا با اجازه گفتم وقتی دادم جواب بالاخره

طرفم آوردن هجوم همه یهویی دادم رو بله وقتی میاد بدم راحله از

_ صغم تو منم چون نخورنت باش مواظب ووی:ارسلان

_ ادب بی

عمیق نفس یک شد تموم وقتی کردن و خوشبختی خیر دعای برام بزرگترا گفتن

تبریک و بهم کردم روبوسی همه با

کشیدم

تو خدا بنده بود دیده منو وقتی برداشت شنلمو ارسلان در جلوی که باغ رفتیم

ارسلان با رفت شدم مرغا قاطی منم

هنگ

تو وجودم خاصی ارامش یک میگرفت دستمو وقتی بود گرفته محکم دستمو
 میکرد پرت وستاره ماه چشاش یعنی بود
 طرف اون واز کنم تکیه بهش کنم تقسیم باهاش مو زندگی که باشه مردی
 میتونه ارسالن میکردم فک میشد سرازیر
 کاره خیلی نکشه تیمارستان به کارم کم کم ها دارم درگیری خود منم نمیدونم
 اشتباه همه اینا میگفت دیگه حس یک
 راحله عمو زن بودیم نشسته بود از اردنده واقعا که بود باندها کنار تقریبا هم ما
 صدلی بود بلند خیلی موزیک صدای
 mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها
 Page ۶۹ mroman.ir
 بعدش گرفت دستمو مچ ارسالن میزدم دید فامیلو داشتم میزدن حرف داشتن
 فامیل وبا میکردن اداره مجلسو خانم
 گذاشت دستم تو کوچیک جعبه یک کردم احساس
 _الان که بدم بهت دیگه موقعی یک گذاشتم نمیدونم بدمش بهت نتونستم واقعا
 سر عقد چون کنی قبولش امیدوارم
 نیست ما به حواسش کسی
 کردم نگاش شده گشاد چشای با _منه مال این یعنی
 کرد بازوبسته چشماشو ااره معنای به اروم

وقتی انگشتر بود رو زنجیر هم دوتا بود کار شده هم با طلا سفید و زرد که بود
 قشنگ خیلی انگشتر یک کردم بازش اروم
 بود نوشته لاتین به که بود ارسلان و من اسمای میکردی دقت
 _چی؟ برای دیگه اینا
 _خودمون برا گرفتم اومد خوشم اینو اما سر عقد برا دیگه یکی اون ست
 جداگانه کادوی یک این
 دستشو خودش نگرفتش موندم منتظر هرچی طرفش گرفتم برداشتم اسمشو
 بردم دست کردم نگاه یکم رو گردنبندها
 برداشت رو دیگه یکی اون کرد دراز
 _منه اسم اینکه اما
 _کنم گردنم زمو اسم میخوام خوب
 منو اسم گردنبند کنه باور کدومو ادم اخه قبلش تلخی به نه الانش مهربونی این
 به نه زده قاط امشب پسر این خدا یا
 می‌کنه نگاهم لبخند با دارن شیوا ویاسمینو وستاره بهاره دیدم بالا اوردم سرمو
 بستم رو درجعه منم برداشت برا خودش
 به اما کشیدم خجالت یکم
 کرد اذیت مارو فیلمبردار این بس خوردم چی نفهمیدم اصلا منکه بود مزخرف
 واقعا شام موقع نیاوردم خودم روی

اخرش

بلند ارسلانم و من گذاشتن عاشقانه کلام بی اهنگ یک شام بعداز سرش تو

بکوبم دوربینشو بلندشم میخواستم

کردن

زمین تو میرم میشم اب خجالت از الان وای میومد بدم قسمت این از همیشه قلو

شصت زایید گاوم خدا یا برقصین

که کرد حلقه گردنش دور گرفت دستامو خودش که میکردم نگاهش بودم

واستاده ماست عین همونجور من دید ارسلان

همه

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۷ • mroman.ir

میکردم فک اخراش دیگه میداد فشار خودش به منو انچنان بود کرده حلقه

کمرم دور خودشم دستای براش زدن دست

گذاشتن شاد باحال اهنگ یک اون از بعد میشد تموم لعنتی اهنگ این مگه حالا

شده له استخونام شده رد روم از تانک

اورده زور به برقصه نداشت یاد اصلا بیچاره شیوا دادم قر خودم واسه خواست

دلم تا موقع اون وسط اومدن همه

بودنش

وقتی بود هم علیرضا اسم به ارسلان دوستای از یکی شب اون بودیم شده بر
 روده خنده از ما درمیآورد ادا جالب انقد

همه

شیوا از کنم فک میزد تابلو یکم علیرضا کرد قبول اونم که داد رقص درخواست
 شیوا به میرقصیدن دونفره داشتن

من علاقه مورد قسمت شد ها مرغ قاطی هم شیوا شاید دیدی چی خدارو پپرسم
 ارسلان از باشه یادم میاد خوشش

عروس

ازخونه باید الان فکراینکه داشتم غریبی حس یک رسیدیم وقتی سرعتم عاشق
 خودم من داد حال خیلی که بود کشون

سخت خیلی خدایی هرکول این با اونم کنم شروع جدیدو زندگی یک کنم
 خداحافظی مجردیم بادوره بکنم دل پدریم

بابا بود

دیگه شیوا به رسیدم وقتی زد حرف یکم ارسلان با بوسیدم خانم راحله میکرد
 سفارش ارسلان به داشت ساعتی نیم

بغضم

میگرفت شدت بیشتر م گریه من باش اروم میگفت هرچی شیوا بدبخت کن
 گریه کی نکن گریه الان حالا ترکید

وارد وقتی متوسط ویلایی خونه یک میدیدم رو خونه این که بود باری اولین این
خونه تو بردن منو زور با اخرش

لب زیر که میکردم نگاه داشتم دیوار رو بود زده خودش از بزرگ عکس یک
ارسلان پایین افتاد فکم شدیم پذیرایی

خودشيفته گفتم

_ خانم بدم راه توخونه رو کسی نمیشه ديگه که بزنم تورو عکس اگه اخه
میشی ظاهر داده بو جن عین چرا شدم زهرترک ارسلان ووی

_ اومد؟ خوشت

_ ببینیم شم بقیه بزار عالی که فعلا

وسایل میزد برق تمیزی از که ای شیشه میز یک با بود مشکی چرم های مبل
روش روبه که دی ای ال تلویزیون یک

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page 7 | mroman.ir

یک تخت روی روبه شدم شوک کردم باز رو دراولی که ها خواب اتاق تو رفتم
بودن قرمز مشکی سفید همه اشپزخونه

بودش عروس لباس با من از بزرگ عکس

_ کنی؟ نصبش تونستی که کردی چاپ اینو کی اصلا گرفتی اینو کی تو ارسلان

ووی

_ کرد نصبش خونه تو آورد کسی دادم بعدم کردن چاپش بعد گرفتنش بودیم

عروسی تو وقتی

_ ست العاده فوق

_ میدونم

تموم چون باشه ارسلان کار اتاق میوومد نظر به ای سرمه اتاق اون ای وسرمه

صورتی که داشت هم دیگه اتاق دوتا

از چای سینی یک با ارسلان دیدم بیرون رفتم بود کنارمیزش که مشکی گیتار

یک علاوه به بود اونجا وسایلش

بیرون اومد اشپزخونه

_ خستگی از مردم که من بخوریم چای یک بیا

_ مرسی

_ بودی؟ راضی از خونه

_ بود محشر العاده فوق بود عالی چیز همه ارسلان اره وای

_ دیگه اینیم ما

_ ای جنبه بی میگم که براهیمینه

اسمون سمت به برد نمایشی حالت به دستاشو

_ ها نعمتیه هم داشتن دیوونه زن خدایا

_ ته عمه

_صدبار این مشتر که ها عمه

بدم سوتی این جلو همیشه باید من چرا اخیه خدایا

نبودم بند پام رو خستگی از واقعا چون اتاق تو رفتم خوردیم مونو چایی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page72mroman.ir

شستم صورتمو رفتم بعدشم کردم پاک ارایشمو کن پاک شیر با اینه جلو

نشستم دراوردم لباسمو زحمت هزار به

بیچاره اخی اتاق تو رفت ارسلان بشورم صورتمو برم که بیرون اومدم اتاق تو از

وقتی شدم راحت اخیش

کنه عوض لباساشو بود رفته فهمیدم دراومد رختکن تو از بعدش دودقیقه نیست

دیدم اتاق تو برگشتم دوباره

_خشکشویی ببرم فردا چوبکاره سراون بزار لباستو

_رختکن تو گذاشتم باشه

ارسلان که کشیدم دراز تخت رو رفتم شون جعبه تو گذاشتم دراوردم زیورالاتمو

تمام کردم اویزون خودمم لباس بردم

بلندشدم جت عین کشید دراز هم

_بخوابی؟ اینجا تو نبود قرار چیکار میکنی

_بخوبم؟ کجا من توبگو پس

_دیگه های اتاق اون

_دارم دوست رو جا همین فقط من اما

_بخورم تکون سر جام از اگه عمرا من درک به

_همینطور منم

_ها نداره ریط من به بود زمین کف ت جنازه بلندشدم فردا اگه ها بد خوابم

خیلی من

_نمیشه کاریم هیچ من نه

نه یا کرد عوض جاشو ارسلان که نفهمیدم برد خوابم کم کم دیگه خستگی زور

از

یهویی کردم نگاه یکم بودم ارسلان تو بغل کردم نگاه خودمو وقتی همیشه دیدم

بزنم دور خواستم بلندشدم که صبح

به نه میگی منو حالا پایین افتاد تخت رو از تلم کرد باز چشاشو شد هوشیار تا

دادن هلش پام با کردم شروع زدم جیغ

شدم بر روده خنده از داد صدایی اچنان افتاد وقتی بزرگه که بس خندیدم به نه

زدن جیغ اون

_دختر شی پیر ای شد جا جابه کمرم های مهره کنه چیکارت بگم خدا ای

میکشه جیغ صبح اول روانی دختره مرض

شکست کمرم

– بخوابی؟ اینجا گفت تو به کی حفته

– خودم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page73mroman.ir

– کردی؟ حلقه من دور دستتو چرا

– تو رو گذاشتم دستمو اشتباهی زدم دور وقتی حتما داشتم فاصله تو از دومتر

خوابیدم وقتی دیشب من

– داره؟ نداره ودم شاخ که دروغ

– بخوابم میخوام من بزن جیغ کمتر هم حالا بده خداشفات شدی

دچار خود درگیری صبحی اول

– ریخت بی هر کول

– خودتی گفتمی هرچی

بلیز یک بیرون اومدم وقتی گرم اب حموم میده حالی چه اخی حموم طرف رفتم

بلندشدم برداشتم لباسامو

شلوار خوشگل

بده خیر خدا پره همش خداروشکر اخی کردم باز یخچالو در پایین رفتم کردم

ار اویرا یکم کردم پام سندلامم پوشیدم

ارسلانم مباایل بالا رفتم بکشه دم چای گذاشتم چیدم ورومیز بود لازم هرچی

خامه عسل مر با کره کرده پر اینو هر کی

گفتم گوشش دم روتخت شدم خم نشد بیدار کردم صداش هرچی میخورد زنگ
داشت

_گرامی شادویادش روحش سوخت م‌بایلت ا‌گه ارسلان

توبغ‌لش افتادم که خودش طرف منوکشوند کمرم دور انداخت دست یهویی
_میکنی چیکار ا

_شکست سینم قفسه بنده روسینه نزن مش‌ت انقد الانم زیر دستوپام می‌ای
تو خودت ندارم کاریت هی من خوب

_چه من به نیومد گ‌یرت م صبحانه ا‌گه فقط می‌رم من بخواب تو باشه
_نداره عب

_جوشید چاییم رفت یادم کن ولم ارسلان اااا

حموم حوله اومد ارسلانم دقیقه ده بعداز خوردن صبحانه به کردم شروع نشستم
برداشتم رو قوری پایین رفتم سریع

تنش

گفت داد تکون دست جلوم که می‌کردم نگاش خیره داشتم همینجوری پیشونیش
رو بود ریخته موهاش بود

_میشدم برو وتودل جذاب انقد حموم حوله با نمیدونستم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه‌ها

_میکنی خیس هم رو و صندلی زمین رو میریزه هیکلت اب الان که می کردم فکر
این به داشتم نخیرم

_کردم خشک خودمو که من

زدم زنگ درو که بود 11 ساعتی خدایی شدم خنگ من چقد ها جدیدا سرم تو
بکوبم دست با میخواستم همونجا

واستادم منتظرش در دم رفتم زدم درو بودش شیوا که ایفون جلو رفتم میخوردم
مو چایی داشتم

_بخیر صحبت گلم ابجی سلام

_شما؟ احوالات مرغه خانم سلام

نه داری آرامش حسابی نیستم من خونه تو چطوری تو خوبم

_ساکته خونه بس کردم دق کن باور نه

_خودم خونه بیا بعد به این از برم قربونت

نبود ارسال که تو رفتیم

_کجاست شوهرت پس

_بود اینجا پیش دو تانیه والله نمیدونم

که افتاد یادم تازه تیشرت یک با بود پوشیده مشکی ورزشی شلوار یک بیرون

اومد از اتاق ارسال شد تموم حرفم تا

شد غیب یهو براهمین نداشت لباس این
 _بیارم من دادن پیدانشد تر ماردبزرگ من از اخرشم بیاره کاچی براشماها کی
 که بود این سر بحث توخونه:شیوا
 _گفت خندید ارسلان بودم شده قرمز لبو مثل منکه
 _پرت تخت رو از چطوری دیشب که نمیدونی میمیرم کمردرد از دارم مادر
 میوردی برامن دوبرابر فقط همینو کاش
 میزد قدم داشت اطراف این روحش الان بود دیگه هرکی پایین شدم
 بود مشخص سرخش صورت از بود گرفته شو خنده جلو زور به هم شیوا بود
 گرفته حرصم هم بود گرفته م خنده هم
 شیوا
 رفتم بیخیال داریم غذا دیدم کردم نگاه یخچالو تو شستم رو صبحانه ظرفای
 رفتم رفت بعد موندش ساعتی یک یک
 لب
 اومد ارسلانم که بخونم رمان چندتا یک رفتم پذیرایی تو اوردم کردم پیدا تاپمو
 mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها
 Page ۷۵ mroman.ir
 _بگم چیزی یک میگم
 _بگو؟

چیه عسل ماه یک درمورد نظرت

براجی؟

کارنمیکنم من چندوقتی یک بعدشم دیگه بریم عسل ماه باید کردیم ازدواج

مثلا خیرسرمون الان ماکه خو

بده؟ میشه عوض وهوات حال توهم میکنم یکاستراحتی

بری؟ میخوای کجاها فقط نه

شد که هر جا کیش شمال بعدش مشهد بریم همه از اول دارم دوست فقط

نمیدونم

ندارم حرفی که من

بگیرم؟ بلیط فردا برا بزمن زنگ پس

فردا؟

خوبه ماه یک مدت به فردا از دیگه اره

باشه

کرد اذیت منو ها وسط اون چقد که بماند کنارم اومد ارسلانم ببندم رو چمدونا که

اتاق تو رفتم گذاشتم کنار کامپیوترو

اسم عروسی شب که بود همونی گردنش تو گردنبند به خورد چشم ان یک که

بود شده خم میکرد جمع رو لباسا داشت

کف خودم من خوییم زن چه خدایی بینمش بودم نکرده بازش حتی من اما بود

کرده گردنش تو الان بود برداشته منو
 تو رفتم میکردم نگاه رو اتاقا داشتم بود سررفته م حوصله بگیره رو ها بلیط
 بیرون رفت ارسالن که ظهر از بعد میکنم
 خیلی بود خالی کردم بازش وقتی بار این اما دفتر همون به خورد چشم دوباره که
 کردم باز کشوهاشو ارسالن کار اتاق
 داشتم وقت یکم هنوز کردم نگاه ساعتو گشتن به اتاقشو کردم شروع بود خالی
 باز اما زدمش ورق چندبار بود عجیب
 نداره دفتر وجود اون اصلا بگی انگار میگذشتم هرچی اما
 اومد در صدای کردم احساس میگذشتم اتاقش تو داشتم بود ساعتی یک میرسیدم
 نتیجه به کمتر میگذشتم بیشتر هرچی
 درمیاره کفشاشو داره دیدم که بیرون رفتم
 mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page 76 mroman.ir

_ شد اوکی ها بلیط خوبی سلام

_ نمیومد گیرمون بلیط هم دیگه ماه یک تا وگرنه جورشد تا زدم و اون و این

انقداره ووی

_ میخوری؟ چی کافی چای خداروشکر خوبه

_ تلخ کافه

_ بز نم لب حتی نمیتونم من میخوریش چطوری من خدای وای
 _ همین فقط میکنی عادت کرد مکث دقیقه چند اما نداشتم عادت منم
 _ میلته هر جور باشه
 خوشمزه شکلات یک کافی هم ارسال واسه کردم درست چای خودم واسه بیاد
 جوش اب گذاشتم تو اشپز خونه رفتم
 نخوره تلخ انقد که برداشتم هم شیرین
 _ کردم درست و کافی چایی چه که بیا
 _ درد نکنه دستت
 باشه بخوری کافیت با شکلاتو این باید دفعه این بین
 _ همیشه کنی عادت وقتی نمیتونم باور کن
 _ ها نیام عسل ماه منم و گرنه میکنیم امتحان میشه چرا
 _ پیچه گیر سه نیست که زن شکر ت خدایا
 _ خود شیفته اه اه اه
 بردم پیروزی نشونه به دستامو دهنش تو کردم شکلاتو سریع کرد باز لب تا
 شکلات بدون میخوره کافیشو داره دیدم
 بالا
 _ نمیخورم میگه میکنه جیک جیک من برا اومده کوچولو جوجه همینه یس یس
 _ عسلمون ماه سفر ماه یک همین حق به بده خداشفات

– بز نیم قدم یکم بیرون بریم خوردیم شام سر رفته م حوصله من ارسلان

– بده در عوضش چیزی بوسی یک میشه چی بینم تا

mroman.ir 15 تقدیر فرشت ه ها

Page 77 mroman.ir

– هیز ادب بی رفت هوا اخش که بازوش تو زدم محکم

– میبری بین از روها بازو این تموم باشم تو دست زیر ماه یک نرم باشگاه که

هر قدم من

– حفته

به شام از بعد بچینم و رویایی خوشگل میز یک که داشتم خاصی علاقه یک

نمیدونم چیدم میزو بار اولین برای شب

دیدن از اتاق تو رفتم نیومد دیدم واستادم ای چند دقیقه میام زودی کن صبر

چند دقیقه گفت بریم که گفتم ارسلان

ای صحنه

سجاده سر ارسلان داشتم خوب حس یک هم بودم خوشحال هم نمیدونم بودم

شک تو خوشحالی از بود روم روبه که

داشت

ادم میشد معصوم ش چهره چقد میخوند نماز وقتی میاورد جا به شکر سجده

داشت بودم رفته من وقتی میخوند نماز

دلش

پارک تو رفتیم ارسلان با بعدش رفت شدم منحرف منم خدایا قشنگشو صورت
بکنه محکم بوس یک بره میخواست

پشت

هوا دارودرخت همه اون بین واونم بود پاییز بود شده سرد یکم هوا بودن پارک
تو جوونا وتوک تک بزیمم قدم خونه

فرا وجودمو سراسر حس همون دوباره چسبوند خودش به منو م شونه دور
انداخت دستشو ارسلان که میشه سردترم

بزرگ غم یک میکنم فک شوخه خونه تو خوردش همیشه عسلم من یک با
بیرون تو ارسلان اینکه برخلاف اما گرفت

که زندگی ارسلان منو مشترک زندگی شب اولین گذشت شبم اون ظاهره حفظ
برای فقط ها خنده این تموم داره

دوتا شبیه

و شدیم خسته بیهوده جنگیدن از دو تاملون میکنم فک باشیم داشته ارومی زندگی
میکنیم سعی هم در کنار دوست

تسلیم

شدیم

که بودم رفته مشهد دوبار فقط عمرم تمام تو بود غوغا دلم مشهد طرف داشتیم

پرواز ظهر 11 ساعت روز اون فردای

وقتی داری احتیاج بهش خیلی وقتی می‌طلبه ادمو رضا امام میکنم فک اتفاقی هم

بار این رفتنم بود اتفاقی هر بارم

میخوای

کن دعا برام میگفت میکرد گریه کلی شیوا فرودگاه بودن اومده همه اینا بابا ت

می‌طلبه خودش باشی تر نزدیک خدا به

mroman.ir 15 تقدیر فرشت ۵ هـ

Page 78 mroman.ir

با باشم خودم مراقب که گرفت قول ازم بوسید پیشونیمو بابا کرد خدا حافظی

باهام هم خانم راحله محتاجم خیلی

عمووزن

شوق یک بودیم مشهد تو درست ای و خورده ساعت یک از بعد شدیم هواپیما

سوار رفتیم کردیم خدا حافظی عمو

عجیبی

شیک هم خیلی که حرم نزدیک های هتل از یکی رفتیم گرفتیم تاکسی یک

نمیشناختم پا از سر خوشحالی از داشتم

تخت رو انداختم خودمو رسیدیم وقتی گرفتیم دونفره اتاق یک بود و بزرگ

_اقا پابوس حرم بریم بخوریم چیزی یک بعد دربیار ساکت از تو لباساتو وقتی تا

تو بگیرم دوش یک برم من: ارسلان

— بیا زود برو حتما باشه

گذاشته کنار هم چادر عربی یک پوشم حرم برم که کنار گذاشتم نو شلوار مانتو

دست یک کردم باز چمدونمو نشستم

بودم

حموم تو پریدم سریع بیرون اومد حموم از ارسلانم چیدم لباسامو تا

— عجول دختره بیرون پیام حموم در از واستا

— شد دیر بابا برو

حوله با سریع موهامو پوشیدم لباسامو کمد تو بود چیده چمدونشو ارسلانم بیرون

اومدم وقتی رفتم سریع حموم یک

خشک

گردنبند همون کوچیک جعبه یک به خورد دستم که دربیارم گرم میخواستم

کیفم تو از پوشیدم لباسامو وقتی کردم

بود بلیزش تو گردنبند پلاک میشد دیده زنجیرش فقط اما بود گردنش تو کردم

نگاه ارسلان گردن به بود وانگشتر

درش

به نمیدونم کردم سرم روش چادرمو پوشیدم لباسامو وقتی میزد برق گردنم تو

بود قشنگ خیلی کردم گردنم منم اوردم

تعداد

بود معلوم رضا امام طلایی گنبد زدم کنار رو پرده کنار او مدم ایینه جلو از کردم
 سرم چادر شاید دستم های انگشت
 دادم سلام دور از م سینه رو گذاشتم دستمو
 _کنم درست زندگیمو کن کمکم خودت کنم صاف دلمو که پیشت میام دارم
 رضا امام یا

شد حلقه دورم ارسال دستای که میکردم نگاه بیرونو داشتم
 mroman.ir15 تقدیر فرشته ها

Page 79 mroman.ir

_مانعش همین برای بود خاصی آرامش یک میزد حرف اروم گوشم دم شده ها
 فرشته شبیه چادر با منه زن این واقعا
 نشدم

خودمون به این زهر تلخی به هم باشه شیرین خیلی میتونه هم اجبار این میکنم
 فک ها موقع بعضی آرام چیه میدونی
 کارا این خوب پسر اخیه بود شده داغ صورتم گرفتم گرفت کرد باز دستاشو
 بوسید مو گونه نزدیک اروم داره بستگی
 خود خودبه هام اشک رسیدیم وقتی حرم طرف افتادیم راه خوردیم شام هتل
 رستوران تو پایین رفتیم میکنی من با چیه

از

حرم سرد های زمین رو پامو وقتی میرفتم راه حرم تو اروم زنانه ومن مردانه
 طرف رفت ارسلان پایین میریخت چشم
 دورکعت رفتم کردم پر گلاب بوی از مو بینی بود برداشته حرمو همه گلاب
 خوب بوی داشتم خوبی حس یک میزاشتم
 کردم نگاه وقتی بود غلغله ضریح طرف برم افتادم راه خوندم شبو نماز بعدشم
 خوندم رو نامه زیارت خوندم زیارت نماز
 گرفتم دستمو نمیشد باورم ضریحم جلو دیدم ان یک که رفتم ور اون ور این
 جمعیت بین انقد برسه دستم عمرا گفتم
 به

برا خوشبختی ارزوی بابا واسه کردم امرزش طلب مامانم واسه کردم خالی پرمو
 دل ضریح به چسبوندم پیشونیمو ضریح
 که پسری خودم زندگی برای میکرد گریه طوری اون کنم دعا برایش که برای
 داره غم توزندگیشم تنهاست که شیوا
 هنوز

بد بگم نمیتونم هم دقیقه یک تر معصوم گل برگ از دقیقه یک جوهره یک
 رفتارش هر دقیقه نمیدونم درموردش چیزی

بود

چشام که میکردم پا اشکامو دست پشت با داشتم میسوخت چشام بودم کرده

گریه بس میشه تحمل که عصبانی فقط

اون به

زندگیش تو تا ریا بی پسر این انقد چی برای لرزید دلم بود سرخ سرخ چشاش

ضریح جلو بود ارسلان افتاد شیشه ور

وتا نشم دور طلایی گنبد این از وقت هیچ میخواست دلم که هرچند موندم اونجا

هم دیگه چند دقیقه نمیفهمی نباشی

عمر

قسمت تو رفتم کنن لمس ضریحو این بار یک فقط که وتاب درتب دیگه دل

هزارن اونجا اما بمونم همونجا دارم

برای بود نواز گوش خیلی صداش نشستم کنارش اروم رفتم میخوند قران داشت

بود نشسته هم ارسلان که زیرزمین

اولین

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۸ • mroman.ir

کرم گوش صداش به ودل جون وبا ش شونه رو گذاشتم سرمو شدم قدم پیش

خودم بار

شده خسته خیلی بود شده روشن قشنگ هوا هتل رسیدیم بودم شده سبک

بیرون اومدیم وقتی بودیم حرم تو صبح تا

تا بودم

سفر هم ارسال بیظیر بود عالی گفتم کم بگم هرچی مشهدمون سفر از برد

خوابم کی ونفهمیدم شدم ولو رسیدم

خیلی

و دیدنی های مکان کلی بودیم مشهد تو هفته یک شمال بریم بعدشم شد قرار

بود اخلاق خوش خیلی سفر تو خوبی

موزه

فک شلوارم دیگه اخراش میگرفت خطرناکو های وسایل بلیط من برای همش

ارسلان که شهربازی رفتیم دوبار رفتیم

بیرونو میرفتیم میشدیم بیدار که بعدم میخواستیم دیروقت تا هم روزا ارسال با

حرم میرفتم شبا هرروز بود خیس کنم

عاشق های جوون از بود پر که دریا کنار میرفتیم غروب موقع شمال رفتیم

بعدش خدایی حلقم تو مون انرژی میگشتیم

از

بی اما نبود روشن زندگیمون تکلیف ارسال منو اینکه با همیشه تکرار دوباره که

دورانی گفتم کم بگم هرچی روزا اون

بسپرم باد دست به هامو فراموشی همه بود شده باعث ارسال نهایت بی های

مهربونی گذشت خوش بهم نهایت

باهم وقتی

این برای نگرانی میدادیم گوش ها موج صدای به ارامش با میشستیم ارمش با

دریا کنار وقتی یا میخندیدیم میگفتیمو

زندگی

تک تک از من که پرازخاطره ماه یک گذشت سفرمون ماه یک خونه اومدیم

امروز نداشت جا دلم تو دیگه وغصه

فردا از دوباره ارسالم کنم شروع دوباره که میکنم درست مو دانشگاه کارای

دارم کم کم من گرفتم عکس لحظاتمون

باید

سرکارش بره

کنید استراحت یکم اید خسته الان بخورین چیزی یک ما خونه بیاید گفت خونه

بریم نداشت هلن عمو زن فرودگاه از

بعد

دلم هر حال به بازم اما بود عالی مسافرت این اینکه با خونه رفتن هم اینا بابا

عموشون زن خونه طرف افتادیم راه برید

برا

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

موهامو ارسلان اتاق تو رفتم بیرون بره تنم از م خستگی که گرفتم دوش یک
رفتم همه از اول بود شده تنگ تهران

کنم خشک

_ میمیرم خستگی از دارم برم من بیرون اومدی ا

_ حموم برو بیا گرمی ویادت شاد روحت اره

_ خوند مونم فاتحه نمرده هنوز داریم زن هم ما دارن زن هم بقیه که نداریم

شانس

_ ها بزنی حرف اینجا واستی داری پتانسیل بازم ولی داری موت به رو الان خوبه

_ کنم جمعیت همیشه فردا که ندم تورو جواب اگه اخه

_ باشم زنت من باشه خداتم از

_ سقف به اعتماد

_ بیارم عمورو زن های دمپایی برم یا میری

_ رفتم بابا نه

بالشش رو گذاشتم سرمو نرمه چه اخی ارسلان تخت رو پریدم زدم کرم

و صورتمو دست کردم خشک موهامو نشستم

که

میده رو بو همین ماشینشم تو حتی میکنه استفاده ازش همیشه که عطری پیچید

م بینی تو آشنا عطر همون دوباره

من کلا

فعلا اما بود م گرسنه خیلی فضا تو رفتم بعدشم هم رو افتاد پلکام که بودم

کشیده دراز همینطور هستم بو این عاشق

خواب

منگ بعدشم میشه مست باشه کی هر عطر بوی اون با خصوصاً بود تر واجب
حلقه دور کمرم دستاشم خوابیده هم ارسلان دیدم کردم نگاه کنارمو ان یک بود

تاریک کاملاً هوا باز کردم چشممو وقتی

کرده

_ نکردم پرتت دوباره تا شو بلند ارسلان

ها میشکته کمرت خودم جان به دفعه این بلندشو میگم نیستم تو با مگه ارسلان

نمیشد بیدار میدادم تکونش هرچی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۸۲ mroman.ir

باز چشاشو وقتی کرد باز چشاشو که روش انداختم خودمو اخر نشد بیدار کردم

هر کار دادن تکون بلیزشو چندبار از بعد

میچکید خون چشاش از داشت بگی انگار کردم وحشت ان یک کرد

_دیگه اتاق یک تو میرم الان اذیتی اگه میترکه داره سرم شده شدید میگرنم

باش اروم توروخدا آرام

سوخت براش دلم ان یک

_عذاب کلی بخواب بگیر میارم برات میرم باشه یکی هامون قرص کنم فک

دارم میگردن منم باش جا همین نه نه

وجدان

اب لیوان یک بود خاموش همه برقا بود شب 1 دیدم ساعتو که پایین رفتم جت

سرعت با کردم بیدارش چرا که گرفتم

ارسلان طرف رفتم دراوردم پوشش تو از رو یکی سریع دراوردم قرصامو کیفم

تو از بالا اومدم برداشتم

_بخواب بعد بخور اینو بلندشو ارسال

_بخوره بهم حالم مخیواد میکنم فک میچرخه سرم دور دنیا تمام میشم بلند تا

ارام نکنه

تختش کنار صبح تا نیومد چشم به خواب دیگه من اما خوابید گرفت دوباره

خورد دادم قرصو بالا اوردم سرشو زور به

این از میکرد عود میگردنم هم خودمم وقتی چون بده خیلی حالش بودم مطمئن

کرده عرق پیشنایش دیدم بودم نشسته

بدتر

ومردونه موزون صورت بودن نرم خیلی موهاش تو کردم انگشتامو جلو بردم

دستم بود خواب حسابی وقتی میشدم
 خودم با کلی بعدش زده رژ کردم فک بود اومده حموم بود رفته وقتی اول روز
 که قرمز لبای کوچیک بینی داشت
 خریدم
 میکردم نوازش اروم اروم دستشو داشتم تخت رو گذاشتم سرمو حالت همون تو
 کردم لمس شو حلقه رو گرفتم دستشو
 که
 نبود ارسالم بودم تخت رو بلندشدم وقتی صبح برد خوابم
 تو هم وبهارویاسمین ستاره با بینمت پیام میخوام میگفت بود زده زنگ شیوا
 دوباره خودمون خونه رفتیم روز اون فردای
 که صبح کنم شروع دانشگاهمو دوباره بعد هفته از منم قراره سرکارش رفت
 ارسالن امروز نبودم در تماس مدت این
 اومدم که حموم از حموم رفتم کردم گردگیری رو خونه لباسشویی تو انداختم
 لباسارو تمام بلندشدم منم رفت ارسالن
 به

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۸۳ mroman.ir

دست یک کردم خشک موهامو رفتم تلفن از بعد بز نیم حرف هم با پیشم بیاد

نیست ارسلان ظهر که زدم زنگ شیوا
دم گذاشتم کردم درست ماکارونی یک سریع اشپزخونه تو رفتم بستم بالاسرم
محکم موهامو پوشیدم لیمویی بلیزشلوار
کرد بغلم محکم تو اومد در از وقتی رسید هم شیوا که بکشه
_ بود شده تنگ برات خیلی دلم عزیزم سلام
_ خبرا چه بود شده تنگ برات دلم منم عزیزدلم سلام
_ میگم بهت تو بریم
اتاق تو رفتم سینی تو گذاشتم واجیل شیرینی با چای دوتا
_ گذشت؟ خوش مسافرت
_ گفتم کم بگم هرچی بود عالی شیوا وای
_ بکشه طول ماهی یک یک کنم فک برید رو همه تا کردن دعوتتون پاگشا همه
فامیل میدونید
_ نه خدا وای
_اره
_ چگونه؟ بابا بودن خوب اینا مامانت
_ بگم؟ راستشو آرام
_ بگو راستشو معلومه داریم حرفا این از هم با ما مگه وا
_ها موقع بعضی کنه کم کاراشو حجم یکم همیشه حاضر وجه هیچ به مامان نداره

تعریفی اصلا وبابا مامان بین رابطه

مامانه شرکت طرف از همشم که شده درست مشکل هم بابا شرکت کارای تو

ظاهرا خونه میاد دیرتر هم بابا از شبا

میدونستیم اول از ما هردوی من نه کوچیکی تو نه ارام دارن جروبحث هم با بار

یک شبی نیست خوبی اوضاع اصلا

میخورن شونو اشتباه چوب دارن بابا هم مامان هم حالا اشتباه ازدواج این

_خودش پای روی مرد یک عین داره دوست باشه مرد یک فرمان تحت نیما

خوشش میکنم فک ازادی زن تو مامان

میشه مشکل اومدن وجود به باعث هم حدش از بیش اما خوبه حدی تا این

وایسته

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page۸۴mroman.ir

_زندگیشون بهترشه بعد به این از امیدوارم کردن اشتباه دوتاشون عزیزم

میدونم اره

بخوریم غذامونو بریم بیا امیدوارم

کنه حال میاد سرکار از خسته ارسلانم که کردم درست باحال ومرغ برنج یک

شب برا بود خوب خیلی شیوا با اونروز

بود گفته راست شیوا خوردن زنگ به کرد شروع تلفن که کامپیوتر پای نشستم

بودم داده انجام کاراشو شبو غذای

فامیل

اخر دفعه که پیشونیم تو میزدم دستم کف با یکی میخورد زنگ تلفن ک بار هر

میکردن دعوتمو پاگشا برا داشتن بودن

چهارتا چشاش میکنم زنی خود دارم کرد فک کرد تعجب دید منو وقتی بود

ارسلان در کردن باباز شد همزمان زدم که

بود شده

_خوبی سلام

میدم جوابشوو بعدا که کردم اشاره سرم با

_نباشی خسته خوبی سلام

_میزدی؟ خودتو داشتی چرا ممنون

_کردن دعوتمون پاگشا بودن زده زنگ همه بابا هیچی

_بده مگه خو

_خوبه هم خیلی بابا نه

_میاد خوبی بوهای چه میگم

_بخوریم غذامونو بیا کن عوض لباساتو زودی بدو اره

چیدم نحو بهترین به میزو اشپزخونه تو رفتم

_نباشی خسته هم تو دردکنه دستت کردی چه وای

_ممنون جونت نوش

بارمه اولین دارم استرس خیلی کردن دعوتمون مهمونی ارسلان دوستای امروز

شد تموم هام مهمونی چندوقته این

دارم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۸۵ mroman.ir

راحتة کرده انتخاب وشلوار کت خودش واسه که ارسلان بپوشم چی لباس

نمیدونم میرم مهمونی همچین

اون تو شاید کردم باز اوردم چمدونو رفتم نمیکردم پیدا هیچی میکردم نگاه

هرچی بهم ریختم کمدموندم من فقط

چیزی

سریع بودن خریده عمو زن خانمو راحله عقد سرخرید یادمه داشتم چمدونم تو

حریر جنس از شیری لباس یک باشه

حموم رفتم بلندشدم سریع کردم شکر خدا رو صد هزار مرتبه چیز وهمه وکفش

کیف بود کنارش هم ستش اوردم درش

چون

داشتم خستگی از اخراش کردم بابلیس موهامو نشستم بیرون اومدم وقتی بودم

کرده تلف وقتو حسابی هم الان تا

می مردم

تا بود چی موهام کردن فر تنگ وقت این تو دیگه دارم مرض من اینکه نه اخه

شده حس بی دستم می کردم فک

موهامو

اومد هم ارسال شد تموم

_حاضری؟ سلام

_شم حاضر منم شاید حموم توبری تا

_تنگه وقت که سریع باشه

قشنگ میشه تموم کارام تا که بودم زده کرمو قبلش خوبه کردن ارایش به کردم

شروع سریع حموم رفت ارسال تا

کرمش

زدم برداشتم کالباسی رژیک زدم ریمل یکم کشیدم باریک چشم خط یک

نداشتم زیادی کار دیگه بشینه صورتم رو

هم ارسالم که میبستم بالاسرم شالمو داشتم پوشیدم مجلسی مشکی مانتوی یک

روش رفتم زدم دراوردم عطرمو

اومد

پوشیدم کفشامو بستم شالمو سریع بیرون

_برسیم ما نفرا اخرین کنم فک شد دیر باش زود ارسال

_بند منو کروات این بیا میشی پیر نخور حرص انقد بریم بابا باشه

_بندم برات چطوری باشه

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page۸۶mroman.ir

_داری دوست هر جور که

قشنگ صورتشو میزدم اخرو گره داشتم جلو میومد اونم میکشیدم شو بقه من که

هر بار با دور گردنش انداختم کرواتو

شد منفجر خودمم سر که سرش تو زدم یکی م کله با منفی فاز تو بره الانه دیدم

جلوم بود آورده

_داده یادت رو اینکارا کی اخه کارایی چه اینا احساس بی دختره ای

_داشتم یاد خودم ارسالان جون به

_میشم روانیی تو دست از من اخر

دیگه بریم ارسالان خدا تورو

اخه میشدم وسوسه داشتم همش خودمم میبستم کرواتشو داشتم وقتی بکنه دل

ایینه از داد رضایت ارسالان بالاخره

بود رفته

جون به نیاره طاقت باشه سوسکم خوب کشش ارام وتیپ وشلوار کت اون با

بود کرده برفی سفید عین صورتشو

همین

بی خوبه نداره خاصی مناسبت گرفتن جشن همی دور همیجوری دوستاش

میگفتن بود باغ یک تو جشن ارسلان

مناسبت

گرخیدم ان یک تو بریم میخواستیم وقتی بود 8:45 ساعتای باغ رسیدیم تا کردن

برپا مجهز انقد

_ نیست که ها مزخرف مهمونی این از میگم ارسلان

_ تو بریم بیا حالا

جوون ودخترای پسرها از بود پر جشن هنگیدم تو رفتیم وقتی باغ داخل میرفت

بعدهش که بود باریک جاده یک اولش

به

خانماشونم چندتاشون کردیم احوالپرسی سلام شون همه با طرفمون اومدن

ارسلان دوستای از چندتا ورودمون محض

بار بودم نیومده ها مهمونی جور این از حالا تا نبودم تنها جشن طی چون بود

خوب خیلی من واسه که بود همراهشون

برامون شربت گفت کرد رد ارسلان که آوردن نوشیدنی هممون واسه بودم

چسبیده سریش مثل ارسلانو دست بود اولم

که بود دومی بار این برقصیم هم با بریم دونفری گفتند ودوستاش ارسلان

بعدش که آورد شربت برامون دوباره بیارن

داشت خاصی هیجان کلا بودن ارسالن کنار داشتم رو عروسی سر شور شوق

همون دوباره برقصم ارسالن با میخواستم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۸۷ mroman.ir

دستامو منم کمرم رو گذاشت دستاشو دوباره میرقصیدن داشتن که هایی جوون

از بود پر که وسط رفتیم گرفت دستمو

دور

مدت تمام موندم دوراهی بین نزدیکی هم سخته دوری هم نیاره طاقت دلم

نزدیکشم انقد وقتی کردم حلقه گردنش

زل

باز شو یقش بود کرده شل کرواتشو گردنش به بودم دوخته چشمو میشدم اب

نگاهش زیر داشتم چشم تو بود زده

کرده

شد گرم دلم ته دوباره میزد برق گردنش تو من اسم زنجیر دوباره تاریکی اون

تو بود شده گرمش خیلی کنم فک بود

گفت گوشم دم که میرقصیدیم داشتیم

_نمیره؟ گیج سرت بده حالت هم تو آرام

—چی؟ برای نه

—میزنم گیج میکنم فک همش دیگه چیز با کرده عود میگردم دوباره کنم فک
نمیدونم

—باز نصفه تا هاشو دکمه بود شده گرمش خیلی میشد بدتر حالش هر دقیقه
نشستیم رفتیم بالاخره بشینیم بریم بیا
بود کرده

—نمیاد نظر به خوب زیاد حالت خونه بریم میخوایم ارسلان
—بریم بگم برم بزار اره

طرفمون اومد جلف دختره یک که میکردیم خداحفظی داشتیم
—شده شروع تازه مونده خیلی مهمونی تا هنوز یکم کنی استراحت بالا اتاق تو
بریم میخوای جان ارسلان
—ترم راحت خونه میرم نه

راه ارسلان با نکرد حساب شلغم منو کنم فک میزنه حرف داره اینجوری
واستادم اینجا من خوبه اینا مامانم وای
فرمون پشت نشستم من ماشین طرف افتادیم

—ها باشی شده چیزی مسمومی شاید نخوردی سرکار چیزی میگم

—شد چم یهویی نمیدونم نخوردم چیزی نه

رفتم پیره سرش از گیجی که اوردم یخچال تو از سرد اب لیوان یک واسش

رفتم اتاق تو رفت ارسلان خونه رسیدیم

تو

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page ۸۸ mroman.ir

بغلش تو کشید منو کمرم دور انداخت دست که نزدیکش رفتم دوباره بود شده

قرمز قرمز چشاش اتاق

_میکنی؟ کار چی ارسلان ا

_هیش آرام

شده بیشتر زورشم شده خراب حالش میکردم فک نبود کن ول میزدم پا و دست

هرچی بوسیدنم به کرد شروع

_ارسلان عزیز باشیم داشته آرامش کنارهم بزار بدون اینو داریم احتیاج

دوتامون عزیزم دیگه بگیر اروم آرام

میکردم لگد گل انگار ولی صورتش رو پاشیدم برداشتم عسلی رو از ابو لیوان

پریده سرش از برق شده چش این خدایا

اشکم داشت دیگه بود کرده حصار دورم دستاشو دوتا روم افتاد خودشم تخت

رو انداخت منو نداشت فایده اصلا

درمیومد

احساس میرفت باد به ارزو هام تمام داشت الان ولی بگذروم شبو این عاشقشم

که کسی با داشتم دوست همیشه

رو کسی

نداشت ای فایده هیچ و گرنه میشکست سکوتو فقط وجیغام زدن و پا دست

میکردن تجاوز بهش داشتن که داشتم

چشماس

که ست موقع اون نیاد یادش هیچی بلندشه که فردا که بود این از ترسم تمام

نبود خودش حال تو اصلا بود خمار

زندگیم

بود شده تموم کارش وقتی بود کرده خیس صورتمو اشکام کنم ریسک زندگیم

رو کنم ریسک باید امشب رفته بین از

کنار موهامو طرفم برگشت میرختم اشک صدا بی جلودهنم بودم گرفته دستمو

فقط منم تخت رو بود افتاده زنون نفس

زد

_باش اروم عزیزم آرام

صبح تا کردم قفل درم خوابیدم کنار اتاق تو رفتم بلندشدم زحمت هزار به هوا

رفت جیغم بلندشدم اومدم زدم پشش

نتونستم

تمام نبود ارسال از خبری بیرون رفتم بود 1ساعت شدم بیدار وقتی برد خوابم

بود صبح نزدیکای بزارم هم رو چشم
 اومدم وقتی کردم گریه حموم دوش زیر تموم ساعت یک حموم تو رفتم
 برداشتم لباسمو نبود که نبود کردم نگاه اتاقارو

بود داشت یاد یک ساز چای کنار اشپزخونه تو رفتم بیرون

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۸۹ mroman.ir

_بزارم تنهات نمیخواستم امروزم نباش هیچی نگران یادمه چیز همه دیشب از
 بگم چیز همه از اول جان ارام سلام

ولی

ارسلان میزنیم حرف هم با خونه پیام وقتی اومد پیش مهم خیلی خیلی کار یک
 واسم

لبخندی شد محو دوباره باز اما لبم رو اومد کوچیک لبخند یک لحظه یک برای
 گرفت اروم دلم خوندم رو نامه وقتی

که

خوردم مو صبحانه نشستم داشته مهمی کار چه گذاشته تنها منو چرا روزی
 همچین یک تو نبود هم دقیقه یک عمرش

برام مطمئنم نرفتم ترم یک که الان میدونستم چون خوندن درس به کردم شروع
 نشستم ریختم کتابمو اتاقم تو رفتم

خیلی

بده توضیح برام اینکاراشو دلیل بیاد ارسلان تا میکردم سرگرم خودمو داشتم

نوعی به سخته

فقط بودم نخورده هیچی ظهرم بود شده خورد حسابی اعصابم بود شب 8 ساعت

نیومده ارسلان چرا که میخوردم حرص

نداشت غرورم که بزخم زنگ دوباره خواستم ورنداشت که زدم زنگ گوشیش به

یکبار

بهبش که کنه فکر نمیخواستم

درخونه بود 10 ساعتای بودم نشسته تلویزیون جلو مبل رو و محتاجشم دارم

احتیاج

روی روبه بلندشدم بود خودش شد باز

کنه سلام که آورد بالا سرشو بهش دوختم چشممو دادم تکیه مبل به وایستادم در

_دیگه اخراش فهمیدی میرم من یا میری خودت یا بودی الان تا که همونجایی

برو بکش راهتو فقط نگو هیچی

جیغ داشتم

بود خورد خیلی اعصابم میکشیدم

_بخوای که رو هرچی میدم توضیح برات چیزو همه الان کن صبر ارام

_یا زنتم من بدم توضیح برات که نداره زندگیمون به ربطی میگی آینده برای

همش من های سوال جواب دروغه

کسی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۹۰ mroman.ir

تکلیف لاقل شی رد کنارش از تفاوت بی شلوغه سرت هم وقتی و باشی مهربون

باهاش داری احتیاج بهش وقتی که

منو

کن روشن

کشیدم کنار خودمو که بگیره بازو هامو خواست جلو اومد

_بودی که همونجایی برو برگرد الان همین که هم یا کن تعریف چیزو همه اول

یا نزن من به دست

موهش تو کشید دستشو داد تکیه مبل به پام کنار نشست

_بگم؟ میخوای رو چی

_چه امروز که هم همه از اول چی برای وجدانت عذاب ارسلان نوشتی روش که

اتاقت تو دفتر اون جریان چی همه

رفتی که داشتی مهمی کار

_تحویل رو کارا باید میکشیدیم نقشه داشتیم بودم سرپا یکسره الان تا برم

گفتن زدن زنگ شرکت از صبح خدا به

همشو؟ خوندی دفتر و اون پس میدادیم

_اولش خط با اولش متن فقط نه

_میدی؟ بهم قولی یک باشه

قولی؟ چه زمین رو کنارش نشستم خودش مثل

_بزار میگم بهت رو چی همه خودم جون به بده فرصت بهم دیگه ماه یک ماه

یک فقط

از شه تموم شرکت پروژه همین

الان اگه کن باور کن صبر ماه یک فقط میکنم بخوای هر کار نشدی قانع اگه

اونوقت میکنم تعریف برات پیازو تا سیر

بگم

میشی پشیمون خودتم

باورکنم؟

خانومی دیگه یکم صبر کن دیگه یکم فقط میگم برات رو چی همه میگم راست

خدا به

بکنم هرکاری جبرانش برای حاضر اما بوده بد خیلی امروزم کار میدونم کن

تحمل منو کن

هم کردن سرخ به کردم شروع دراوردم همبرگر توفریزر از اشپزخونه تو رفتم

بلندشدم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page ۹۱ mroman.ir

از ارسلان هم بود م گرسنه خودم

وقتی اما گذاشت خماری تو منو دوباره اینکه با نخورده هیچی مطمئنا سرکاره

صبح

کرد مطمئنم جورایی یک داد قول

چکید چشم گوشه از اشک قطره یک یهویی میشه درست زندگیمون میگه برام

که

شد سرخ همبرگرا تا کردم پاکش سریع

زد صدا ارسلانو اشپزخونه تو از چیدم میزو سریع

_کشیدی زحمت مرسی

_خواهش

دوباره میکرد فکر بود شده چهارتا چشاش ارسلان کناری اتاق تو رفتم شام از

بعد

بدون بمونم کنارش که قبلیم ارام همون

بار 20 بودم کرده عادت بهش انگار نبرد خوابم خودمم صبح خود تا چیز هیچ

دونستن

اخرش خوردم اب رفتم شدم بلند

با برم امروز گرفتم تصمیم بلندشدم بود 9 ساعت صبح برد خوابم زحمت هزار به
دیگه

بینم رو ها بچه یکسر دانشگاه

جین شلوار یک با گذاشتم کنار ای سرمه مانتو یک بیرون اومدم گرفتم ربهه یک
دوش یک حموم تو پریدم سریع
سفید

حراست همیشه افتادم دانشگاهم دوران یاد پوشیدم هم مشکی مقنعه یک چسب
میگفت گیرمیداد بهم شلوارام خاطر به

کرده عادت کنم فک میداد گیر بازم میپوسیدم گشاد شلوارای که هم اخرا چسبه
چشام تو مداد یک زدم کردم یکم بودن

کردم قفل درو سریع کردم خالی خودم رو عطرمو رنگ کم خیلی رژیک با
کشیدم

ماشین اخی پارکینگ طرف رفتم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page ۹۲ mroman.ir

اس یک بودم دانشگاه در جلو بود 11:45 ساعتای دانشگاه طرف روندم بودم

نرفته جایی باهاش بود چندروزی جونم

دادم

ندادن جواب موندم منتظر هرچی که میشه تموم کلاشون چند ساعت که بهار
به

اومدن بود 12:5 ساعتای وهوش حوا

در کردن حمله خدا یا ماشین طرف دويدن خودمن شدن مطمئن وقتی ماشینم
طرف

نشستن دوتا شون باز کردن ماشینتو

_ دختر بودی کجا بود تنگولیده برات کلی دلم خلم آرام سلام وای:ستاره
_ بود رفته یادم بود دادن اس ام اس موقع چه اون مخت تو خاک اولاً عخشم
سلام

صدای یک کنم خاموش گوشیمو

شدم ضایع کلی خنده از پوکید کلاس همه یهویی بود اسم ام اس رو مزخرفی
عالمه یک بود تنگیده برات دلم مشنگ

_ بودم درگیر کلی چندوقته این کنید باور بود شده تنگ براتون دلم منم ها بچه
سلام

دارید وقت چقد چیزی شاپی کافی یک بریم میگم

_ بخوریم چیزی یک بشینیم داریم وقت اونقدی برو اره:بهار

طرفمون اومد سامان شدیم وارد که در از بودیم پلاس اونجا وهمیشه بود

پاتوقمون که شاپی کافی طرف کردم حرکت

پسر

کار تو سرش همیشه بود پاک خیلی دلش اجی میگفت ما به بود خوبی خیلی
چندبار بود خوشتیپ هم خیلی بود خودش
اصلا سامان اما میچرخیدن برش دور دانشگاه دخترای که بودیم دیده ها بچه منو
از وبهار ستاره منو بعدا نمبداد جوابم
سفارش وکیک شیرموز بهار منو میکرد ردشون اون دخترا جای به میپویکدیم
خنده

چی همه نشستم ایمیوه هم ستاره دادیم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۹۳ mroman.ir

گرفته دلم جا همه از وقتی همیشه که کسایی تنها کردم تعریف دوستانم برای رو
در دودلام به م خسته از همه وقتی کنار من
میدن گوش

_ نشی پشیمون بعدش شاید کن صبر میشه روز 30 همش ماه یک میگه راست
شاید ارام: ستاره

_ دروغ یا میگه راست میفهمی بهتر تو شوهر بالاخره والله نمیدونم: بهار
دانشگاه از بیخیال حالا شه درست شاید صبر کردنه دارم که راهی تنها کنم کار
چی نمیدونم وسط این گیر کردم خودمم

خبر اچه کنيد تعريف

_همش پناهي نبودي که بهتر همون دراورد پدرمونو ترم اين استاده بابا هيچي
تو بود عاشقي فاز تو بود چندروزي بدبخت کردي ازدواج گفتيم وقتي ميگرفت
سراغتو

نمیزد حرف کام تا لام دانشگاه

بازوش تو زدم بادست که بود گرفته دهنشو جلو دستش با خنده از ستاره
_بوده شده عاشق مردم بچه بيشعور نخند خوب

خودمم دانشگاه رسوندم رو ها بچه دوباره گرفتيم انرژي که تنقلاتمون خوردن
بعداز

کارم وقتي کشيدم خونه به دستي يک کردم شروع چندروز از بعد خونه طرف
روندم

حموم رفتم کردم درست شبنم غذای رفتم میزد برق تمیزی از خونه شد تموم
تلویزیونو رفتم بخوريم غذا هم با میاد ارسالن شب که خوردم چیزی يک
ظهرخودم

خودم برای هم چایي يک کردم روشن

خاک کانالای این از دونه يک رو رفت شانسي که ميکردم نگاه رو کانالا داشتم
ريختم

رومو اومد در صدای برسري

خاک وای تلویزیون طرف برگشتم میخندید داشت ارسلانه دیدم در طرف
برگردوندم

داره بگو پس دستی دو بر سرم عالم
اشپزخونه تو رفتم کردم سلام بهش کردم خاموش تلویزیونو سریع میخنده چی
به

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۹۴ mroman.ir

اومد چند دقیقه از بعد خودشم بچینم میزو
_ بخرم چیزی یک برات باشه بادم افرین پیزی نمیتونستی مرغم تخم اولها
شدی کدبانویی خودت واسه ارام میگم
_ نگرفتم کادو کسی از وقته خیلی میکنی کار خوبی
_ حساب این با حالا تا شدی ای عقده پس
_ پندارد خود کیش به رو همه کافر
شکست سکوتو ارسلان که میخوردیم غذامونو داشتیم
_ بگم چیزی یک ارام
_ اهم

_ دارم بلیط دیگه دوروز برای سفر برم باید من

زدم زل چشاش تو بالا اوردم سرمو سریع

_کجا؟

_انگلیس

_چی؟ برای

_شرکت کار برای

_میمونی؟ چقدر

_برمیگردم شه تموم کارم هر موقع نمیدونم کمتر شایدم ماه یک

_میگی؟ راست

_میکنی قبول بدی قول باید میخوام چیزی یک ازت ارام فقط اره

_هست چی بدونم باید اول

_میدی قول بگو

_نه باشه بدی چیز اگه

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۹۵ mroman.ir

_میدی قول حالا خوبه هم خیلی نه

_بگو باشه

_این نیا وجه هیچ به نیومدم من تا خونه ابن دوباره برگردیم باهم برگردم من

تا من مامان خونه میری رو ماه یک این

باشه؟ دادی قول ارام باشه خونه

_از نه من کن باور چشمه جا همین مگه ؟بعدشم خودمون خونه نرم چرا لاقل
چرا؟

ها شب تاریکی از نه میترسم تنهایی

_من تا بدی قول باید فقط چی برای میگم بهت ما خونه بری دادی قول اما
میدونم

باشه میایم هم با اومدم من که روزی خونه این برنگردی نیومدم
_میشه چی بینم بکنم فکرامو

بلندشدم شام از بعد کنم تحمل ماه یک چطوری شد گرفته حالم خبر این شنیدن
با

این همدم خوابی بی خودم اتاق تو رفتم

میخوابم بعدا شه روشن هوا میمونم منتظر بگی انگار شده شبام

عجله ما وقتی گذشت تر سریع عمرم روزای همه از که دوروزی گذشت دوروز
این

با میزاره دو مسابقه ساعت نداریم

مثله دارم عجیبی حس یک ظهر بعداز 2ساعت بره میخواد ارسال امروز خودش

باشه تنگی دل نکنم گمون اما دلتنگی

ماهو یک این قولم طبق بستم ساکمو منم ست خونه این تو هنوزم نرفته هنوز

چون

ارسلان جون مامان خونه برم باید

این تو من که داره اصرار انقد چی برای نمیدونم برده خودش با هم رو کلیدا

حتی

شور خیلی دلم فرودگاه رفتیم شد 1 ساعت بالاخره نگرانه فقط شاید برنگردم

خونه

در گوشم اروم فشرد خودش به کرد بغل منو کنیم خداحفظی میخواستیم وقتی

میزد

کرد زمزمه رو شعری یک

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۹۶ mroman.ir

ها ستاره غریب شکوه بی

صبح انگیز دل ی خنده بی

افتاب ی ترانه آخرین غمگین درامتداد

میزنم رقم خورشید قاب سرخ حجم در تورا تصویر

شفق وحشی اغوش در ست ای پرنده چشمانم

میکند پرواز آسمان ی ستاره سوسوی آخرین تا دیدنت ودرانتظار میسپارد ذهن

به لحظه لحظه را یادت که

بنگر مرا دمی

چشمانت دلنشین طلوع به رسیدن برای

دیگر شب هزار

نشست خواهم انتظار به

خیس کشیدم دست صورتم رو وقتی بود بهترین من برای بازم اما خوند برام

نفس یک تندو تند شعرو این اینکه با

دراومد صداس اخبابا بود ریخته اشکام کی نمیدونم بود خیس

_ها میکنه غش اینجا دخترمن الان پسر برو بیا ارسلان

_دیگه زمه خوب عمو ا

خونده برام که رو شعری همش کنم گریه میخواست دلم دوباره پایین ریخت

دلم رفت وقتی کرد خداحافظی همه با

تا که ایی خونه شون خونه طرف افتادیم راه عمو زن با میرفتن داشتن همه اومدم

خودم به وقتی میکردم زمزمه رو بود

بشینم جا این باید ماه یک

میکنم فک غریب عجیبو حس همه این با افتادم یادش دوباره من به داد رو

ارسلان اتاق عمو زن رسیدیم وقتی

من برای هام همین بازم ولی سرجمع باشه همینا شاید همشون انتظار نگرانی

عادت فقط نیست عشق هیچکدومشون

خوبه

اعماق از اونروز نمونده ازش هیچی اتاقش تو من به بود داده ارسلانو اتاق عمو
زن

خال شانس از اونم که کردم پیدا میزنه همیشه که عطری از شیشه یک کمدش
که ای پنجره جلو خودمون خونه آورده وسایلاشو همه کنم فک بود اخرش من
خالی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page 97 mroman.ir

ارسلانو اسم گردنم زنجیر تو طرف بردم دست یهویی بودم واستاده بود بیرون
روبه

زنگ بیشتر یکبار رفته که روزی از داشتم ارامش میردم کارو این وقتی کردم
لمس

روش که هر شب که ارسلانه تخت کنم اروم خودمو میتونم باهش که چیزی تنها
نزده

داریم فاصله هم با قاره یک که این نه نزدیکی تو ارسلان میکنم احساس
میخواهم

ممکن حد تا رو عمو زن خریدهای نیمونم خونه تو زیاد بیرون برم روزا میکنم
سعی

بنده از هم عمو زن رویی روبه پسرهمسایه گیرودار این تو میدم انجام خودم

تو حلقه خدا بنده چپه چشاش کنم فک میده سبز چراغ وهمش اومده خوششون
تا نشستم منتظر اینجا من که نمیدونه پنجره جلو میاد هرروز نمیینه دستمو
استرس یکم دانشگاه میرم دیگه هفته یک داره خوددرگیری خدا بنده برگرده
همسرم

ارسلان نبودن از روز سه پیام بر پشش از میتونم کنم اراده اگه مطمئنم خوب اما
دارم

انقد ارسلان از دوری نمیکردم فکر وقت هیچ گذشت برابر صد من برای که
گذشت

فکر خوب اما زندگیه دوران بهترین مجردی میکردم فک همیشه کنه تنگ
خلقمو

دیروقت تا شبا چندروز این تو میکنه فرق نظراتم مختلف سنی های رده تو
میکنم

گذشته به کردن وفک زدن زل ها وستاره ماه به پنجره از شده کارم تنها نمیره
خوابم

تا کنم درک مسائلو تونستم که وقتی از کاغذ روی بیارم مو گذشته گرفتم تصمیم
م

اجبار به اما کردم ازدواج که الان

2ساعت الان دانشگاه برم میخوام فردا ارسلان بدون هفته یک گذشت هفته یک

چشام با خواب بگی انگار مینویسم مو گذشته داستان ادامه دارم هنوز من اما شبه
صبح 4ساعتی هستم چی قرار بی نمیدونم خودم ولی ندارم وقرار اروم ست
غریبه

گوشیم الارم وقتی میشدم بلند باید 6ساعت دوباره خوابیدنی چه اونم برد خوابم
بود

باهزار بعدم کردم بارش داشتمو یاد که قشنگا حرف اون از چندتا دراومد
صداش

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه‌ها

Page ۹۸ mroman.ir

خریده تازه که مشکی مانتوی یک شستم و صورتمو دست رفتم بلندشدم زحمت
خدارو حالا شد پام زحمت به که زخمی تنگ پررنگ ابی جین یک با پوشیدم رو
بودم

دوباره حراست بخش محترم خواهران با میرفتم باید دوباره وگر نه بود بلند
مانتوم شکر

صورتم به زدن کرم کردم شروع کردم سرم مو مقنعه می‌کردم احوالپرسی سلام
یک

زن پایین رفتم برداشتم مو کوله چیزا اینجور واز ورژ ریمل شامل مخلفات بقیه
بعدم

بخیر صبح سلام یک میچید رو صبحونه داشت اشپزخونه تو بود شده بیدار تازه
عمو

زن دادم قورتش فقط بود چی نفهمیدم که خوردم سرسرکی صبحونه یک سریع
گفتم

باهاش بود کی از خوشجلم ماشین اخی شدم ماشینم سوار رفتم بوسیدم رو عمو
صبح سر بیفتن راه اونام که زدم وزنگ بهاروستاره به حرکت از قبل بودم نرفته
جایی

رفتم تند ویراژو خودم برا خواست دلم تا منم نمیزد پر خیابونا تو مگس و خلوت
بود

حسابی بودم شده جریمه بس میرفتم ادم بچه مثل داشتو دروین که خیابونایی
البته

ماشینش با هم پناهی رسیدم وقتی داره دورین کجاها میدونستم بودم شده وارد
بودم عاشقت من کردی شوهر چرا که میگیره مو پاچه میاد الان ابرفرض یا
رسید

نگاه کلاسو شماره برد رو از راهرو تو داخل رفتم جت عین پایین انداختم سرمو
سریع

داشتم بیکاری از دیگه بود ای دقیقه 20 در جلو رو صدنلیای نشستم رفتم کردم
که میدون دارن دیدم طرفم اومدن کشون جیغ بهاروستاره که میشمردم

موزاییکارو

شده ولو زمین رو خنده از دویدن مخالفشون جهت به کردم شروع شدم بلند منم
بودم

بود خالی جات کلی برگشتی شد خوب چه ارام وای:ستاره
میشیم بدبخت میکنه ول رو همه الان ست جنبه بی این دست نده هندونه
انقد:بهار

جمیعا بده خداشفامون:من

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه‌ها

Page ۹۹ mroman.ir

استاد چند دقیقه از بعد که کلاس تو رفتیم هم با امین گفتن بلند هم با وستاره
بهاره

که چند وقت از بعد درسا فهمیدن دادن درس به کرد شروع زدن حرف یکم از
بعد اومد

یکم باشی نخونده درس کام تا ولام باشی نکرده باز رو جزوه و کتاب دفتر و لای
بندری جیبم تو گوشیم که میداد درس داشت مهدوی استاد کلاس سر بود
سخت

سه تا پایین ریخت دلم شمارش دیدن با اما کنم خاموش میخواستم اول رفت
برقراری دکمه که بودم درونبسته هنوز بیرون پریدم کلاس از استاد اجازه با

نشمرده

بزنم حرف نمیتونستم هیجان از زدم تماسو

_ خوبی نمیزنی حرف چرا ارام الو

بده جواب تونستم شدم مسلط خودم به چند دقیقه از بعد بالاخره

_ پسر؟ بودی خودتی؟ کجا ارسلان الو

_ کجایی عزیزم همسر بگی باید پسرچیه خودمم معلومه خو بطلبه حلالیت ازت

اومده مادر بزرگمه روحه پ ن پ

_ بزار روشن گوشتو لاقل نمیدی خبر خودت وقتی شده لب به جون نگرانی از

عمو زن چندروزه این میدونی بابا برو

_ دربیاد نگرانی از تا میزنم زنگ مامان به الانم میخوام عذر رسما من داشتم

جلسه من همسر عصبانی خوب

_ بر میگردی؟ کی باشه

_ برگردم دیگه ماه یک همون تا شاید نمیدونم شده تنگ برامن دلت انقده

_ بیرون میندازم کلاس از اردنگی با استاد الان که برم من باش خودت مراقب

خیلی باشه

شده؟ شروع دانشگاهت مگه اااا-

_ اهم

_ بای فعلا نخور هم غصه باش خودت مراقب خیلی برو باشه

_باشی موفق بای

_مرسی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۰۰ mroman.ir

اتفاقی بهترین این خبری بی هفته یک از بعد کشیدم عمیق نفس یک خدافظی
بعداز

بعد به این از تذکرداد استاد که کلاس تو رفته بیوفته برام میتونست امروز که
بود

رفتم خوب بچه یک عین بودم مرگ ذوق فعلا که منم کنم خاموش سر کلاس
گوشیمو

تعریف رو چی همه بهاروستاره برای که بوفه رفتیم از کلاس بعد صندلیم رو
نشستم

بود زده زنگ که پیش چند دقیقه همین تا ارسال رفتن روز از کردم
بیارم امروز میخواستم خودمم بیارم شیرینی باید فردا میگفتن همه کلاس های
بچه

برگشتم دانشگاه از وقتی میوردم گیر کجا از دیگه فروشی شیرینی سحر کله خو
اما

روز نصفه بهتره خیلی اینطوری خونه طرف روندم بعدم گرفتم شیرینی بزرگ

دوجعبه

کنم فکر ارسلان به بخوام که نیمونه برام وقتی که هم بعدا بخونم درسامو باید
شم بقیه دانشگاهم درگیر

تبریک بهم همه که استادامون برای دفتر بردم رو شیرینی جعبه یم روز اون

فردای

هم جعبه یک نباشه ضایع زیاد که کشیدم خجالت دادم زحمت خودم به هم یک
گفتن

هوای بیشتر دلم که گفتن تبریک بهم دوباره همه اوردم ها بچه برای کلاس تو
پشتم زد محکم یکی ستاره که بودم نشسته ساکت کرد ارسلانو

_رفت شدی مبارک بادابادا عاشقی فاز تو نرو ضایع جوری این حالا

_شم عاشق بخورم ماست من ها میزنمت میشم بلند خدا به ستاره

_خدایا مرزت عمه ارواح اره

بود تکراری زندگی میگذشت یکی یکی دانشگاه روزای میاد استاد الان بابا کن

ول

شبم دانشگاه برم بلنشم ها صبح بود این کارم تنها نداش خاصی هیجان و هیچی

اون یاد داریم ما زندگی خدایی بخوابم ظهر لنگه تا هم تعطیل روزای بخونم

درسامو

گفته بهش اینجوری پسرش سالگی یک تولد تو که افتادم یوشیج نیما جمله

تکراریست چیز همه بعد به این از دیدی رو زمستون تابستونوپاییزو بهارو یک

پسرم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page ۱۰۱ mroman.ir

گرفته پیش در روندو همین ارسلان رفتن از بعد منم زندگی

عاشق که کنم تلقین خودم به نمیخواوم اصلا اما ازدلتنگی پر ماه یک گذشت ماه

یک

تو خوشحالی از میاد 7 ساعت شنبه پنج برای گفت زد زنگ ارسلان وقتی شدم

بهترین کنم گریه یا بکشم جیغ کنم چیکار نمیدونستم نمیگنجیدم خودم پوست

رفتم سریع اومدم که دانشگاه از شنبه پنج پوشم که بودم گذاشته کنار لباسامو

خشک موهامو نشتم پوشیدم رو بودم خریده سرعروسی سفیدی مانتوی حموم

تنگ شلوارلی یک گذاشتم بیرون شو دسته یک فقط م بسته بالاسرم محکم

کردم

بعدم بود شده باحال خیلی که پوشیدم خاکستری سفید روسری یک با خاکستری

روی از که رو عطری کردم ارایش معمول حد از بیشتر یکم بنده شوی اومدن

افتخار به

تازه هنوز عمو زن پایین رفتم کردم خالی خودم روی رو بودم خریده ارسلان

عطر مارک

پوشیدم کفشامو سریع باشید زود بگم بهش هی نمیشد روم میشد حاضر داشت بهم داشت همش عمو شدم چون نصفه اومدن اینا عمو تا موندم منتظر حیاط تو رفتم

سوار تا دادم تحویلش خوشجل لبخند یک نزارم جواب بی گفتم منم میزد لبخند خونه هم به تا برم میخوام انتظار ماه یک از بعد حالا دهنم تو اومد قلبم شدیم ماشین

از بعد بینمش که میکردم پا اون پا این همش بگم امد خوش اجباریم همسر یا ایی

جوره هیچ که طوری به میریخت اشکام گرفت اروم دلم دیدمش وقتی اومد دقیقه 25

عمو پشت من کرد روبوسی همه با رسید وقتی کنم کنترلشون نمیتونستم داشتم کرد بغلم محکم یهویی کرد ول چمدونشو من به رسید وقتی بودم وایستاده

گردنم به صورتشو همش اونم بوسیدم شو شونه روی چندبار میکردم بو گردنشو تو و داشتم لحظه اون تو که احساسی نمیتونم واقعا بوسید مو گونه روی میمالید دوباره ماه یک از بعد که دستایی بود گرفته دستمو راه تموم بگنجونم کلمات

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۰۲ mroman.ir

کردم لمسشون

بنده دیدم خانمو زری دوباره چندوقت از بعد کرد دعوت خودمون خونه رو همه

بابا شب

شیوا نمی‌کرد ول دستمو لحظه یک بود نشسته کنارم ارسلان کرد گریه تشت یک

خدا

میزد حرف گوشم دم همش بود نشسته کنارم مبل رو که

_ بده شانس خدا رفت کردی عاشق مردمو پسر

_ به میکنه شروع دوباره بگذره دودقیقه بزار گرفتش جو نمیفهمه داغه الان بابا

نه

نشون این خط این بیا گفتم کشیدم خط دوتا دستم با من با زدن سروکله

کردیم رفتن قصد بود 2 ساعتی بودم خوشحال واقعا میخندیدم دل ته از شام

سرمیز

طرف روندم خودم ماشین با بود معلوم هیکلش از کلا خستگی هم ارسلان چون

فرمونو بود شده تنگ براش دلم خودمون خونه برگشتیم ماه یک از بعد بالاخره

خونه

در کلا انداخت تیکه من به هر کول این باز که می‌کردم نگاه رو جلو داشتم بودم

گرفته

روزش وگرنه بده گیر من به باید باشه موت به رو خستگی از اگه حتی حالت

همه

نمیشه شب

_بابا بشین تر راحت یکم میسوزونی فسفر داری میکنه فکر ادم چسبیدی

فرمونو تو که اونجور

جلو بیفته فکش بدم جواب خونه بریم گذاشتم ندادم جوابشو فرمونم پشت فعلا

دیدم

یک کرد باز درو انداخت کلید ارسال کردم پارک بیرون ماشینو رسیدیم

بالاخره پام

برش شدم خم بود شده خیس بود اومده هم بارون که بود افتاده در پشت پاکت

بود وایستاده پشتم هم ارسال می‌کردم داشتم کنجکاوی از خونه داخل رفتیم

داشتم

که عکسایی اما بود عکس چندتا توش کردم باز پاکتو در وقتی پاکته تو چی ببینه

که

گرون خیلی شد تموم گرون برام دیدنش

زندگی تو اما کابوسه یک شاید دروغه شاید کردم اشتباه من شاید گفتم می‌کردم

نگاه رو عکسا داشتم یکی یکی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۰۳ mroman.ir

ویک بود ارسلان بود درست همش دریاره پا از ادمو میتونه تلخیش که حقیقتی
همون چیز همه همیشه من

از مختلف‌های عکس همش کردم نگاه رو بقیه میبوسیدش داشت خیابونی
فهمید میشد لباساش از که دختره

ارام خالی جات شد سفرام ترین پر خاطره از یکی انگلیس به سفر: بود نوشته
اخریشون پشت بود وارسلان دختره
عزیزم

داشتم ا‌راش نداره امکان میگفتم داشتم اروم میدادم تکون سر مو همش کردم
نگاه رو ها عکس یکی یکی دوباره

چیزی ا‌گه باشه نخورده دست که میخواستم رو چیزی همیشه که بودم کسی من
شکست غرورم میزدم جیغ

میلرزید دستام کنم تمرکز کارام رو نمیتونستم بود متشنج اعصابم میزدم
قیدوشو بود دنبالش کسی چشم داشتم

وقتی بود او‌مده سراغم مامان فوت از بعد که بود مریضی این دارم نگه دستام تو
رو عکسا نمیتونستم که طوری

میتونه که کاری میزدم جیغ فقط هم موقع اون یادمه شدم اینطوری موقع اون
بینم بار ا‌خرین برای مامانو نداشتن

برگشتم نیاوردم طاقت و غصه غم پراز شد من زندگی دوباره میکرد درد قلبم

میریخت پایین اشکام کنه ارومم
 زدم محکم همشونو یهویی بود دستم تو عکسای رو چشاش نمیخورد تکون بود
 زده خشکش بود وایستاده ارسلان
 میکردهم دق وگرنه بود کشیدن جیغ بکنم میتونستم که کاری تنها بودم شده
 دیونه سینش رو
 دیدی زدم داد دوباره کنیم زندگی نفری سه باهاش میخواستی که بود همون
 بودی عاشقش که دختری اون بود این
 زدم داد کنه باز دهن خواست تاها؟ بگی داری چی نیست بده جواب اجباری
 عشق گفتم
 _اگه حالا نکردن ثابت بهم وقت هیچ میشه عشق زمان مرور به اما اجباره گفتن
 آوردن دلیل واسم کن ثابت نیار دلیل
 دوباره نزار بره دست از زندگیم دوباره نزار دروغه بگو وخیاله خواب اینا همه
 بگو گناهی بی بگو کن ثابت میتونی
 همه روی چشمو شم خورد بازم اگه ندارم طاقت اینبار نشکن منو دوباره تنهایی
 همدمش تنها که آرامی بشم
 از چی من زدن ضربه بهش همه نداره که مادر دختره این گفتمی بود خاموش
 گوشیت بود همین برای میبندم چی
 جلوم نمیتونه کسی بعدا نیست حامیش پدرشم حتی پس داد مثبت جواب روزه

یک پدرش گفتی دارم کم بقیه
سینش رو زدم محکم دستم کف با وایسته
_ازدواجمون سالگرد اولین به بود مونده دوماه همش لعنتی لالی مگه د ارسلان

بده جواب

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۰۴ mroman.ir

بزنم زار زمین رو بزارم سرمو میخواست دلم پاش جلوی درست زمین رو
نشستم نداشتن وزنمو تحمل پاهام دیگه
جلوم نشست اونم بودم زده جیغ بس میسوخت گلوم کنم فکر هیچی به
نمیتونستم چی همه از م خسته خدایا بگم
_کرده اینکارو کی نمیدونم دروغه خدا خداوندی به دروغه همش اینا میگم رو
چی همه ارام میگم

_تو بودم نشسته تو انتظار به من که روزایی تموم بود کم زندگیمون عمر
گذشت زود چی همه گذشت زود ارسلان
اخه میکرد خیانت بهم داشت که کسی برای انتظار بود خامی خیال چه نشه تموم
ماه یک این که میکردی خداخدا
زدم دستم با محکم کردی قبول منو اجباری چه به لعنتی اخه بیرون میرفتم
زندگیت از زود میگفتی کردی اینکارو چرا

زمین رو

هیچکی به ولی کن زندگی ازاد حالا عشق به تظاهر هات محدودیت اجباری

زندگی شد تموم چی همه شد تموم

شدن خوشبخت هدفش فقط که عمویی زد رقم اینجوری سرنوشتمو که نبر رو

پدری ابروی نگو نداری کنارت منو نگو

بود گرفته چشمو جلو خون زندگی این تو بود اضافی من وجود فقط بمونه

همینطوری چی همه بذار بود پسرش

از دو سرعت با باشه بوده ارسلان ماله واقعا عکسا اون که میکردم شک ان یک

میکرد پر وجودمو تنفر حس ان یک

تو کردم پرت لباسمو همه دراوردم کمد بالا از چمدونمو کردم قفل پشت از درو

اتاق تو رفتم شدم بلند جلوش

حلقه شدم ارسلان زن که بود اتاقی همون گذروندم نظر از اتاقو دور یک واستادم

بلندشدم بستم زیپاشو چمدونم

کنیم خیانت بهم نگاه با نداریم حق حتی دیگه داریم اینو وقتی میگفتم که ای

حلقه همون میزه کشوی تو تعهدم

هم ارسلان عطر شیشه مدارکم با برداشتم مو حلقه کردم باز کشورو رفتم

گذشت من از ارسلان اسون چه ولی

بدم خودم از ان یک کنم رفع هامو دلتنگی میخواستم که همونی خریدم خودم

برای که عطری همون بود همونجا
 شیشه بوده دختر یک با شب هر خوشحالی از اون دادم جون دلتنگی از ماه یک
 این من بودم ضعیف انقد که اومد
 نگین اینه روم به رو اینه طرف کردم پرتش قدرتم تموم با که بود همین رسید
 سرم به که فکری تنها برداشتم رو
 کردم باز درو نبود مهم برام اما در به میزد مشت داشت ارسلان بود شده
 صدتایی توش خودم تصویر بود شده نگین
 نمیتونستم مکیردم هر کار گرفت دستمو که بگذرم جلوش از میخواستم شد
 چهارتا چشاش دید دستم چمدونو وقتی
 کنم ازاد دستمو
 _ خودم حرفای به حتی ندارم اعتماد هیچکی حرف به دیگه من دروغه باورکنم
 تا کن ثابت که گفتم ارسلان کن ولم
 mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها
 Page ۱۰۵ mroman.ir
 شد ول چمدون دسته که کشید دستمو یهویی نمیشد کنم ازاد دستمو کردم
 هر کار اوردید سرم بلایی چه مبینی
 بود فایده بی اما کنه ولم می کردم تلاش هرچی بود شده حلقه دورم دستاش
 بغلش تو افتادم

_ بوده دختر یک برای روز هر که اغوشو این نمیخوام کن ولم
 پیشونیم به چسبوند پشانیشو
 _ دروغه مامانم جون به دروغه همه اینا بگم بخورم قسم چی به ارام
 _ چشم از دیدی هرچی نکنی ولم اگه هم حالا ندارم قبول رو هیچی دروغه بگو
 بیار مدرک واسم فقط هیچی به
 شدم رد جلوش از گرفتم چمدونو دسته سریع کرد ولم تا پریدم پایین بالا انقد
 بودم شده وحشی دیدی خودت
 وایستاد جلوم دوباره
 _ راهم جلو این از بیشتر اگه اما کنی پیدام میتونی کنی ثابت بهم وبخوای باشه
 دروغ اگه باش مطمئن اینو ارسلان
 کنار برو حالام نشنوید خبری ازم وقت هیچ که جایی میرم خدا به بگیری قرار
 درد دستم می‌کردم فک بودم زده مشت فرمون رو بس از زمین رو نشست
 دوزانو دیدم شدم ماشین سوار وقتی
 پلیس اگه بودم مطمئن بود تهران بام میرسید فکرم به که جایی تنها می‌روندم
 اوری سرسام سرعت با میکنه
 وقتی بود دختره واون ارسلان عکسای بود چشم جلو که چیزی تنها من اما
 میشدم حسابی جریمه یک می‌گرفتم
 زدم زار دل ته از نشستم دوزانو کردم صدا خدارو زدم جیغ تونستم که جایی تا

گوشم رو گذاشتم دستامو رسیدم
 خدایا ببرم ابروشو تا کنه خیانت بهم ارسلان میخوام گفتم پشیمونم زدم اول روز
 که حرفی از پشیمونم خدایا
 نا دیگه شده پاره م حنجره میکردم فکر کردم وگریه زدم جیغ ساعتی یک میشم
 نابود خودم قبلش نمیدونستم
 خیابونا تو شدم ماشین سوار برم میتونم کجا نمیدونستم بود رفته تحلیل انرژیم
 تمام بردارم قدم از قدم نداشتم
 به فقط افتادم راه دوباره جوب تو انداختم دراوردم کارتشو سیم میخورد زنگ
 سر یک گوشیم میچرخیدم هدف بی
 جلو کردم ترمز وقتی برم باید کجا الان اینکه حتی کنم فکر چیزی به نمیتونستم
 بود خالی فکرم بودم زده زل جلو
 ضریحش کنار صبح تا داخل رفتم گرفتم سفید نماز چادر یک در جلو خانومه از
 گرفتم وضو بودم صالح زاده امام
 خودمون اگه میگفت ارسلان اما بود اجبار اگرچه بره دست از زندگیم دوباره
 نزاره خواستم خدا از کردم دردودل
 mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

زندگی بهترین میتونه بخوایم
 کنم زندگی نبودش حسرت
 دلم بود گرفته همه از دلم نمیشد باز گریه زور از چشم مشهد برم چندوقتی
 گرفتم تصمیم که بود 5ساعتی صبح
 باشم خودم فقط باشه نداشته خبر ازم هیچکی که برم جایی یک گرفت ازم چیمو
 همه که شهری از برم برم میخواست
 تا
 تصمیم م خورده زخم زندگی برای هیچکی نمیزارم دیگه خطه اخر یا بسازم مو
 زندگی دوباره میتونم بینم کنم فکر
 بگیره
 خواسته کردن قبول برای شو پرتما های نگاه دوباره تا میبندم چشمو دفعه این
 باشه پدرم بازم دفعه این اگه حتی
 هاش
 ارامشمو بتونم تا فرمون رو گذاشتم چنددقیقه سرمو رول پشت نشستم بیرون
 اومدم شدم بلند 6ساعت بالاخره نینم
 دوباره
 این از من سهم اخه خدایا بود شده خشک اشکم چشمه بودم کرده گریه بهار ابر
 مثل بس دیشب از بیارم دست به

زندگی

داشتم نگه راه بین حدی یک تا طاقتم منم خدایا نداشتم گاه تکیه ویک شدم

خورد شکستم هر بار چرا بود همین

اونم چندبار

از میشدم دورتر تهران از ساعت هر دارم نگه تنهام وقتی نداشتم جرئت دیدم رو

کاروانی های اتوبوس اینکه خاطره به

حتی الان اما بود شده تنگ تهران برای دلم چقد عسل ماه رفتیم وقتی یادمه

میداد اجبار خیانتو بوی واسم که شهری

وقتی

فکر همش میکردم رانندگی وقتی میکرد درد شدت به سرم سیاه من زندگی مثل

میکنم فکر میکنم نگاه اسمونش به

از دقیقه یک نداشتم عصبی کنترل دختر اون به لعنت ارسال تو به لعنت چشمه

جلو لعنتی های عکس اون میکردم

ته

یک حتی نمیتونستم اصلا دادم جون مشهد رسیدم تا میخندیدم بلند بلند ها زده

جن مثل لحظه یک میزدم زار دل

ساعت

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

هزار با حرم تا شدم مشهد وارد وقتی وبخوابم فرمون رو بزارم سرمو میخواست
دلم همش بشینم فرمون پشت دیگه

زور

از شدم پیاده نداشت معنایی واسم خستگی همه اون دیگه گرفت اروم دلم دیدم
دور از شو طلایی گنبد وقتی روندم

دور

که جایی حرم طرف رفتم بود صبح ۵ساعتی خریدم سفید نماز چادر یک حرم
جلوی های فروش دست از دادم سلام
از پر دلمو حرفی هیچ بدون فقط شه خسته حرفام از نه کنه سرزنشم نه که کسی
پیش کنم خالی دلمو میتونستم

ارامش

گاه تکیه خدایا اسمون به رو دوختم چشمو شدم وارد گذشتم کردن چک قسمت
از تا برگردونه بهم امیدو دوباره کنه

من

نزار شم وسوسه نزار باش فکرم به تو بازم بزنی پس منو همه اگه کنارمی همیشه
تو میدونم بزارن تنهام همه اگه تویی

تو مون سالگی نه تکلیف جشن تو فقط نمیخوندم نماز حالا تا بهشته برام دنیا اون

کنم و فکر ببندم دنیا این رو چشمو
 الان دیگه چون شم تر نزدیک خدا به میخوام بخونم نمازمو همه گرفتم تصمیم
 امشب اما بودم گرفته یاد مدرسه
 خودمو
 الان نخور غم تو میکنم درستش من نداره عیب بگه میکنم اشتباه وقتی که ای
 پدران نوازشگر دست هیچ بدون خودم
 باید
 راهم سر زودی به مطمئنم که مشکلاتی همه وبا بخرم جون به خودم رو ها سختی
 همه بدم خودم اشتباهامو همه تاوان
 درست بودن کرده خیس صورتمو دوباره اشکام دادم سلام گذاشتم م روسینه
 دستمو و بجنگم پیام کنار میگیرن قرار
 همین
 در کدوم از کنم نگاه که کرد تاکید چقد زنونه قسمت رفتم من مردونه قسمت
 رفت اون شدم جدا ارسلان از که بود جا
 به هرچی چرا اخه گذشت زود خیلی خدایا دارم کنارم رو کی حالا اما نشم گم
 وقت یک که برگردم همون از که میرم
 من

یاد با کرد یادآوری و برام مشهد خاطرات همه دوباره گلاب خوب بوی ازادی

صحن رفتم گرفتی پس ازم وزود دادی

دستم وتو ارسالان اسم زنجیر سردی که قلبم رو گذاشتم دستمو کشید تیر قلبم

کردم احساس ان یک اوریشون

کردم احساس

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱ • ۸mroman.ir

بهمون دیگه یکبار فقط خدایا زمین رو گذاشتم سرمو زمین رو نشستم شد خم

هام زانو بیارم طاقت نستم نتو دیگه

فرصت

دل انقد شده روز یک تنگی دل همه این از میسوخت قلبم میکنم ابراز عشقمو

باشه اجبار اگه حتی اینبار کن باور بده

اجبار بعد داشت وجود تنفر بینمون اول که کسی گذاشته زندگیم تو پا نشده سال

یک هنوز حتی که کسی برای تنگم

اما

شونم رو گذاشت دستشو یکی که بود پایین سرم داشتم مانند ضعف حالت یک

دلم ته داشتن دوست یا عشق حالا

سرمو

با میداد نشون عمرو گذر صورتش روی های چروک که معصوم خیلی صورت

بایک بود پیر خیلی خانم یک بالا اوردم
 بود تر تلخ زهری هر از لبخندم هرچند کردم نگاهش لبخند
 _میکنی گریه اینجا داری هست ربعی یک دخترم خوبه حالت
 _خوبم ممنون

چیزی میکنه سنگینی چیزی یک قلبم رو میکردم فکر شدم بلند گرفتم حرم
 چوبی در از ورفت داد تکون برام سرشو
 که

شد تموم وقتی خوندن آرامش با کردم شروع برداشتم رو نامه زیارت خوندم
 نمازمو داخل رفتم بکشم نفس نمیزاشت
 بلند

ضریحی اون به زنی به دستتو که میاورد وجد به بیشتر ادمو جمعیت ازدحام
 کردم نگاه وقتی ضریح طرف به رفتم شدم
 میکنم دق امشب نکنم خالی خودمو هم جا این اگه شکسته دلم میدونه خدا
 میدونستم کنه دوا دردیتو هر میتونه که
 رفتم

مستجاب دعاشون میخواستن همه داشتن حاجت همه میشدم ور اون ور این زنا
 بین داشتم بود ساعتی نیم تقریبا جلو
 شه

برای دل ته واز بود تنش مشکی لباس شدم عزادار سالگی 12 تو که من مثل همه
یکی جونش دختر شفای یکی

پسرش

شده یخ تیکه دوتا مثل دستام میکردم سرما احساس عجیب میکرد امروزش طلب
بود کوتاه دنیا این از دستش دیگه که
بود

mroman.ir 15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۰۹ mroman.ir

اتیش دلمو ارسلان اشک از سرخ وچشای ای شیشه دیوار اون دوباره ضریح
جلوی رسیدم وقتی بود شده خشک وگلولوم
زد

تموم اگه باشه یادم بودیمو هم کنار و نبود سرکار که شبا فقط ارسلان با زندگی
واز باشه کم هام خاطره اگه حتی
زندگیم

میکردم واشتباه میبختم غذا براش وقتی ست خاطره هم نبودنش های لحظه حتی
من برای اما باشه بوده همین
یاد میگفت

یکی بغل تو شب هر معلومه قیافش از که دختری باشه دختر اون با میخواد حالا

خدایا نمیزد ودم میخورد میگیری
 میگفت کرد بلندم سریع کشیدم دراز ها ماسه رو دریا جلو شمال وقتی که غیرتی
 رفته کجا غیرتش پس میده جولون
 میمیرم دارم وغصه غم از میکردم فکر نداشتم طاقت بود شده کشیدن جیغ شبیه
 هام گریه اخراش دیگه نمیاد خوشش
 جلو
 بودن پشتم که هایی خانم دوتا اخراش نشستم دوباره رفت گیج سرم که شم بلند
 خواستم دوبار بودم نشسته ضریح
 بازومو
 میلرزیدم سرما از که پیش چنددقیقه برعکس شدم دور ضریح جای از اروم اروم
 کردم تشکر ازشون کردن بلندم گرفتن
 فقط الان کنم فک بود گرفته اتیش بود وقت خیلی قلبم درونم براخلاف اما
 میگرفتم اتیش داخل از داشتم الان
 خاکسترش
 هامو زانو بیاره پایین بدنمو حرارت از یکم بتونه که سرد های سرامیک رو
 نشستم حرم گوش سه یک تو باشه مونده
 حسرت وعمو بابا الان یعنی میچکید چشمم گوشه از اشک یک بار یک چندثانیه
 هر زدم زل سقف به کردم بغل

هیچ بدون میکنند عادیشونو زندگی همون دارن همه یا هست؟ حرفش سر بازم
عمو زن پشیمونه؟ ارسلان میخورن؟

رفتار بد باهام وقت هیچ بگیریم فاکتور رو ارسلان با من ازدواج برای اجبارش
بابا خود ازدواج اگه خلایق احساس

اما نکنم حس مامانو کمبود وقت یک که کنه فراهم رو چی همه برام میخواست
مامان فوت از بعد بود نکرده
نمیدونست

حرفاست این از بالاتر من نیاز که
حرم کنار های هتل بلند های ساختمان که برم کجا باید نمیدونستم بیرون رفتم
حرم از که بود 10ساعتی صبح
کرد وادارم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page 11 • mroman.ir

بود همراه پول شکر خدارو گرفتم خوابه یک اتاق یک کنم پیدا خونه یک
بتونم تا بمونم اونجا رو روزی چند
نمیخواستم

داشتم که ای چاره تنها کجام من میفهمید فرداش ارسلان که بود موقع اون چون
کنم استفاده اعتباریم های کارت از

فروختن

صبحونه واسم زدم زنگ نداشتم رو واه اشک تحمل دیگه تخت رو انداختم

خودمو اتاقم تو رسیدم وقتی بود طلاهام

بیارن

حال تو که بس اما فهمید میشد و بدنم ها دست لرزش از رو گرسنگی بودم

نخورده چیزی و حسابی درست دیروز از

خودم

بود آورده درم پا از خوابی بی روز چند خوابیدم بعدشم خوردم مشتی صبحونه

یک نشستم بودم نشده متوجه نبودم

نمیدونم

که نبود باباهم حتی اینبار خودم بودم خودم فقط نبود هیچکی بود تاریک اتاق

پریدم خواب از که بود گذشته چقدر

ارومم

بده مثبت جواب اول روز که کسی ارزش میگفت بهم چشمم جلو میومد ارسلان

همش بالشت رو میزاشتم سرمو تا کنه

اون به برگردونی منو تا کنم چیکار بگو خدایا باشه کابوس اگه حتی کنن توهین

بهم بزارم که نبودم کسی همینه

که روزایی

شونه زندگی یک سنگینی بخواد الان اینکه نه داشتم فرداش که بود و ریاضی
علوم امتحان زندگیم دغدغه بزرگترین

هامو

برد خوابم مکافات هزار با صبح تا کنه خم

حرم وقت دیر تا شبم بگردم خونه دنبال عصر تا اینکه بود شده کارم روز اون
فردای از

گیر راحتی به تنها زن یک برای خونه جا هیچ میشدم ناامید داشتم اخراش باشم

داشتم که ای گزینه تنها بمونم هتل تو زیادی مدت تا نمیتونستم منم نمیومد

من واسه بده اجاره خونشو پایین طبقه میخواست که بود پیرزن یک با زندگی

های پیرزن این از میخورد بهش دیدم رو صاحبخونه که اولی بار غنیمته همینم

بود قرار میشه چی بینم تا کنم صبر باید حالا باشه میکنن بیچاره ادمو که غرغرو

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page 111 mroman.ir

کنم زندگی جا اون باید کی تا نیست معلوم که ایی خونه خونه اون برم عصر

امروز

بود و خوبی اروم محله و تقریبا داشت قرار مشهد شهر مرکز های منطقه از یکی

تو

که و گیاه و گل درخت از پر با داشت متوسط حیاط یک که ویلایی کوچیک خونه

یک

وقتی نرسیده بهشون کسی وقته خیلی بود معلوم بودن شده خشک همشون که بالا طبقه میرفت میخورد پله چپش سمت از که بود راهرو یک میشدی داخل و جمع کوچیک خونه بود بنده در اختیار پایینم و طبقه میکرد زندگی خانمه همون

خود

داشت پولم ذخیره چون کار دنبال بیفتم باید کردم پیدا خونه که حالا بود خوبی

وجور

کردن پیدا برای گرفتم روزنامه عالمه یک دادم رهن برای پولمو بیشتر میکشید

ته

من که طوری شرایطش که هم با کرده استخدام قبلا میگه یا میزنم زنگ هر جا به

خوب کار یک از دریغ اما کار

کنم قبول نمیتونم

من که صاحبخونه پیرزن فهمیدم کردم زندگی خونه این تو که ای هفته یک این

طی

باهاش روزگار فقط مهربونه هم خیلی نیستو بد اخلاق بی بی میگم بهش حالا

کم من اما نکرده تعریف زندگیش از برام چیزی هنوز شکونده و دلشو نکرده تا

خوب

و پیشش گفتم مشکلاتم از براش که روزی وقتی گفتم براش سرنوشتتم از

کمک

تو مادرمو تونستم دوباره سال همه این از بعد کردم احساس کرد بغلم کردم

گریه

تونستم بینم رو کرده پیرش کشیده که هایی رنج که خورده سال پیرزن این

وجود

احساس پیرو پیرزن یک مادرانه های داری ودل نوازشگر دست بار یک برای

دوباره

دل وهمون مادرانه های سوزی دل همون داشت مادرم به عجیبی شباهت که کنم

گذشتم از کنارشون ساده ندونستمو قدرشونو روزی من که هایی نگرانی

یاد دوباره بی بی دیدن با بزاره اثر زندگیم تو کمبودش میتونه انقدر ونمیدونستم

یک حتی اگه که میخوردم قسم خودم با میشدم تنگش دل انقد وقتی افتادم

مادرم

کنم ش خفه خودم بادستای کنم پیدا رو راننده اون باشه مونده هم عمرم از روز

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۱۲ mroman.ir

بی خونه سرکوچه ی دکه های روزنامه تموم تقریبا شده شبم هر کار رفتن حرم

حالا کنم پیدا خوب کار یک نمیتونم میزنم دری هر به نتیجه بی اما خریدم رو بی

بوده طلایی فرصت یک مهروند اقای بیمارستان تو کردنم کار ماه سه اون میفهمم

دلم تو کردم ول بودم نکرده شروع دوباره رو دانشگاه هنوز که میکنم فکر وقتی رو دانشگاه دوباره بخوام که دفعه این بود اول روزای تازه میکنم بارون فحش ارسلانو

گذاشتم خبر بی اینجوری من که خصوصا سخته واسم خیلی مطمئنا کنم شروع که چند هر بودن داده اگهی مهد معلمی واسه ها روزنامه از یکی تو امروز اومدم ای چاره اما بشم مهد معلم برم پزشکی لیسانس فوق مدرک با نمیومد دلم بینم تلفن طرف رفتم راست یک خونه رسیدم وقتی بود همین راهم تنها نداشتم بسه فعلا من برای اما باشه کم حقوقش شاید نه یا شه جور برام کاره این میشه میکردم فکر میزدم حرف باهاش وقتی برداشت دختره یک بوق چندتا خوردن از بعد

باهاش ربعی یک کرده عمل مطمئنا دماغشو شک بدون داره نبات اب دهنش تو تلفن کردن قطع از بعد بزخم حرف مهدکودکه مسئول با برم فردا شد قرار زدم حرف

بدی از یکی بود و دلگیر ابری شدت به هوا اما بود ظهر بعداز 4 کردم نگاه ساعتو ست افسرده میکرد احساس بود سالمم اگه ادم که بود همین هم پاییز فصل های یاسمین و بهارو ستاره هوای عجیب دلم واحوال حال اون با من به برسه چه دیگه توی های غم ی همه از فارغ باهاشون همیشه که هایی کس بود کرده رو ومهسا کنه اروم که بود کرده رو ارسلان ممنوعه اغوش هوس دلم میخندیدم مستانه

دنیا

همدم که اشکایی دوباره کردم بغل زانو هامو بده امید بهم زندگی ادامه برای که شیوا میکنه؟ چیکار داره بابا الان یعنی اومدن پایین لجبازی با بودن شده روزام

این

گذاشتم سرمو نره بالا هقم هق صدای که بودم گرفته دهنمو جلوی خوبه؟ حالش

mroman.ir 15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۱۳ mroman.ir

این طاقت میشم خفه دارم می‌کردم فکر داشتم بغض اینجوری وقتی هام زانو رو بود و ایستاده روم روبه بی بی بالا اوردم سرمو وقتی بود تحملم از فراتر تنگی دل دردو همه

_ عزیز دلم؟ اشکيه قشنگت چشای دوباره چرا دخترم شده چی

_ بکنه؟ رو ممنوعه چیز یک هوس دلش ادم میشه؟ شه تبدیل عشق به اجبار

میشه نظرت به بی بی

_ اون اگر شه تبدیل عشق به میتونه هم نفرت حتی باشه پاک دلاتون اگه دخترم

چیزا بعضی چون نداره عیب باشی نکرده ممنوع خودت برای خودت خودت

چیزو

ممنوعیت برچسب روشن خودت برای خودت اما هستن ادم دسترس در

همیشه

کنه نابود ادمو زندگی میتونه که اشتباه افکار سری بایک میزنی
 که گرمش و چروک مادرانه دستای تو گرفت دستمو نشست کنارم اومد بی بی
 بده ارامش ادم به میتونست

یک گفت همیشه جراتت به که نامزدش عاشق بود عاشق بود پاک تو مثل

دختر منم

برا کنه حفظ زندگیشو و نتونست بود ش خانواده فرمون به گوش و زیر سر به

پسر

میبینی الان که اینی شدم من شد سیاه دخترم زندگی ریخت بهم چیز همه همین
 ثمره که دخترم دونه یک بابای شوهرم پیامرز خدا کرد پیرم شکست منو دخترم

غم

دفن خاک خروراها زیر سردشو وتن بست چشاشو وقتی بود فرهاد منو عشق
 مرد شوهرم وقتی رفت بین از شد دفن مرد روز اون از هم ما خوشبختی کردیم
 ازشون شوهرم که کردن درست مدرک کلی بعد کشیدن بالا شرکتاشو دشمناش
 شد خالی خونه ساعت چند تو زدن بهم چشم یک سر روز یک سر داشته قرض
 خونه همون خودشون اسم به زدن روزه یک رو بود م قباله پشت که ایی خونه

سند

رخ اونجا خوبم خاطرات همه بود شده گذاری پایه جا اون فرهاد منو عشق که

ایبی

حرف بر اش کلی شوهرش های فامیل میشد اب ذره ذره داشت دخترم بود داده

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۱۴ mroman.ir

ها موقع اون بزمن بهم رو نامزدی گرفتن تصمیم حامد مادر پدرو که طوری

دراوردن

ازین تر بیش من نمیخواست طریقی به نمیزد دم اما بود فشار تحت واقعا سمیرا

ندیده رو نداری رنگ حالا تا که دختری غرور از وپر بود جوون دختر یک بخورم

غصه

وحشتناک کابوسی هر از بر اش اتفاقات اون بود شده بزرگ قو پر تو همیشه

بودو

اشکاشو نخیش روسری گوشه با بزنه حرف نمیتونست بغض زور از بی بی بود تر

بی بی واقعا میاد درد روزگاره رحمانه بی های بازی همه این از دلم کرد پاک

داد ادامه دوباره نبوده وعذاب رنج همه این سزاواز

اون دادن پس رو ها حلقه اومدن خره بالا که خودندن نامزدش گوش دم انقد

بالاخره

همین دارایی همه اون از خودم بیرون زد خونه از کرد نابود خودشو من سمیرای

روز

دخترم غرور قضیه اون از بعد نمیومد خونه زیاد دیگه سمیرا مونده برام خونه

های زبون زخم بزنه پشش عاشقشه که پسر یک که برایش داشت درد شکست
نه بعد به اون از کنه تحمل نمیتونست رو دانشگاه تو دخترا کردن و مسخره

فامیل

روز و تمام میزد زل گوشه یک به فقط کنه دق میترسیدم میکرد گریه نه میزد

حرف

نبود دختر من سمیرای دیگه برگشت که صبح بیرون رفت شب یک بود ساکت
خبر بی سمیرا بعدش روز چند بود کرده بازی سمیرا غرور با حامد کرد نابود

خودشو

انتظار این نشستم انتظارش چشم بالا پنجره جلو روز اون از برنگشت و دیگه

رفت

وقتی ارام نیبم رو سمیرا و برسه عجم که اینه از ترسم همه میکشه منو داره
راه اگه بین دخترم میوفتم خودم سمیرای یاد میشه ریش دلم میخوری غصه

میبینم

شاید شوهرت به هم خودت به هم بده دوباره فرصت یک کن حل مشکلتو داره
یک واقعیت شاید پس داره وجود اما نگنجه فکرتم تو و باشه انتظارت از دور

واقعیت

که حسرتی چون نکن خراب رو خوشبختی این وپوچ هیچ سر باشه دیگه چیز

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

شده دیر که زمانی نه برگرد موقع به نمیکنه دوا رو دردی هیچ میخوری بعدش
 کنی گریه حرم بری روز وهر بشینی اینجا اینکه باشی کرده پیدا و جایگزین باشه
 کنه ثابت بزار بو میندازی خانوادت شوهر و چشم از خودتو میدی هدر وقتتو
 فقط

چیزی هر با مقابله برای خودتو باش قوی اما کن بیرون زندگیت از اونو نتونست
 اگه

یک بوی کشیدم هام ریه به وجود تمام با عطرشو کردم بغل رو بی بی کن اماده
 میزنه موج چشاش تو خانوادش برای غصه و نگرانی که مادری میداد مهربونو
 مادر

_بودم کرده دق الان تا من نبودى هم شما اگه پیشمی که ممنون بی بی ممنون
 _شه دیر نزار برگرد دخترم

_بابا ارسلان نتونستم کنم صاف لمو نتونستم هنوز الان نه اما بی بی برمیگردم
 حقیقت هم عکسا اگه حتی برمیگردم تونستم هر وقت ببخشم رو عمو زن یا عمو
 داده نشون که ارسلان این موقع اون چون میدم ادامه زندگی به بازم باشه بوده
 هستند کسایی چه لیاقتش

_دخترم افرین

هیچکی من که زمان اون تو کرد نوازش موهامو نشست کنارم بی بی هم دیگه

یکم

راهنماییم میکرد و نصیحتم بود کنارم بود معجزه مثل واسم بی بی وجود نداشتم

رو

سوالی هیچ بدون حرفی هیچ بدون میکرد اروم فقط بودم عصبانی وقتی میکرد

کنم فکر م آینده به کنه کمکم میتونست بسازه دوباره منو میتونست واقعا این

همه

ونفرتی خشم هیچ بدون

حموم رفتم شدم بلند که صبح رفتم مهد مسئول با زدن حرف برای روز اون

فردای

ارسلان شبهه یک لذت رسیدم؟ اینجا به که شد چی واقعا کردم نگاه ایینه جلو

خودمو

غرورم نمیزارم دیگه اما کنم گریه دوباره میخواستم پاشوند هم از جفتمونو

زندگی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۱۶ mroman.ir

بخاطرش بازم باشه بوده ارسلان شدم عاشقش که کسی اولین اگه حتی بشکنه

ولذت گذرونی خوش تو فقط زندگی که میکنم ثابت بهش برمیگردم نمیشکنم

غرورمو

خود تو باید هم و گاهی کرد مقاومت کرد گذشت کرد تحمل باید گاهی همیشه

خلاصه

شده تموم سنگین واست قضیه اون کردن و درک فهمیدن که هرچند نفهمی به

بزنی

روبرد خانواده دوتا ابروی رسوند کجا به دو تامونو نکردن تحمل ماه یک بفهمونم

بهش باشه

غرق منو میدادن صدا پام زیر خیابون تو که و قرمز زرد های برگ بود پاییز دوم

ماه اخرای

برام مو راهنمایی دوران خاطرات تمام شده خشک و زرد قرمز برگ چندتا میکرد

لذت

مدرسه رفتم وقتی گذشت سخت برام نهایت بی راهنمایی سال اولین کرد

یاداوری

میرفتم مامان بدون رو مدرسه اول روز که بود سالی اولین کرد مامانو هوای دلم

چقد

تنگ بیاد همراهم مدرسه اول روز اینکه برای و اصراراش ها لجبازی اون برای

دلم چقد

برگرده همیشه برای اما بیاد باهام دانشگاهم اول روز حتی حاضریم حالا بود شده

در سر صورتی بزرگ تابلوی یک مهد در جلوی رسیدم ساعت نیم از بعد پیشم

گذاشت پامو لب زیر الله بسم یک با بهشتیان مهد کودک اسم به بودن زده
ورودی

شدم بزرگ سالن یک داخل و سرسره و تاب دارودرخت از بود پر که مهد حیاط
داخل

اتاق به افتاد چشم که میخوندم یکی یکی اسماشونو داشتم بود اتاق از پر که
اومد خانمه یک صدای که زدم تقه یک مدیریت
_بفرمایید

تو رفتم _اومدم بودید داده روزنامه تو که اگهی برای هستم راد آرام سلام
_بشینید بفرمایید بله اهان

بیارن قهوه برامون که خواست تلفنش با سریع نشستم وقتی
_میدونید کاملو شرایط شما بعد سلام اولاً خوب

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page 1 | ۷ mroman.ir

_بودن ننوشته چیزی که اگهی تو متاسفانه نه

_میدم ضیح تو براتون الان من درسته بله

_بفرمایید

_ما البته که کنید کار میخوایید سنی رده چه تو کنید انتخاب باید که همه از اول

سال 6 تا 5 سنی رده برای باید بعد داریم نیاز معلم خیلی سال 6 تا 5 برای بیشتر

و اینجور و حروف‌ها کلمه‌ها مثلاً خوب اما باشه کم هرچند باشید داشته یاد انگلیسی

چیزا

_بشم تافل تا مونده سال یک فقط ندارم مشکل زبان نظر از من حتما بله

_کمبود واقعا چون کنید شروع کارتونو زود باید فقط نیست مشکلی دیگه عالیه

پس

داریم معلم

حتما بله

ابراز همکاریمون از داد دست باهام خانمه خونه برم که شدم بلند قهوه خوردن از

بعد

کرد خوشحالی

بو ملایم گرم نه بود سرد نه هوا میتابید کمی خیلی افتاب بیرون گذاشتم مهد از

پامو

یک برای بودم لذت غرق فضا به میبرد منو که صورتم به میخورد سردی نسبتا

باد د

کج راهمو که خونه برم میخواستم بود خوبی خیلی احساس بستم چشمو لحظه

که هم کارم بهانه به بزار لاقل گریه و اه همه این از بعد فروشی شیرینی طرف

کردم

شاید باشه ای دیگه چیز و قلبمون دل حرف شاید باشیم شاد امروزو بی بی با

شده

بگم کسی به حرفامو این میخوام من شنوا گوش کو اما باشه گفتن برای حرف
کلی

کسی فقط بهار حتی نه و یاسمین نه ستاره نه مهسا نه بی بی نه عاشقشم که
برام نکنه ترحم بگم وقتی که کسی بنده نفساش به ونفسم یکی باهاش قلبم که

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۱ | mroman.ir

گرفت گوشاشو بودم عاشقش من که کسی اون اما بدونه دلمو حرف که کسی
سرنوشتمو کردم باز هر کسی برای دلمو ی سفره همین برا بشنوه چیزی
نخواست

کرده بد که وبفهمه برسه اونم گوش به روزی یک شاید تا کردم تعریف همه
برای

بزنم گول خودمو نمتیونم اما متنفرم ازش که گفتم همه به بازم شاید من اما یاهام
من کنم مخفی مو ها نگرونی دل نمیتونم بگیرم نادیده قلبمو این های تپش
نمتونم

میخواستم درنیاوردم گردنم از گردنبندشو هنوز شدم زمان مرور به اما نبودم
عاشق

روز هر نگرفتم طلاق که بود دلیل همین به شاید بمونه روم اسمش همیشه برای

روی که اجباری باشه پشیمون اونم وامیدوارم میزنم گول خیالات این با خودمو
دارم

بازم اینا ولی باشه کرده جایگزین عشقو جاش وبه نیاد چشمش به هست
زندگیمون

بیشتر ونه گانست بچه خام های خیال همون

کاری هر واز خوشحالم خیلی بگم میخواستم گرفتم شیرینی بزرگ جعبه یک
حرص از

از بعد که پدری برای ودلم ندارم غمی وهیچ نیستم پشیمون دادم انجام حالا تا
که

کنم ثابت رو چی میخواستم نشده تنگ مادر وهم داشته پدرو نقش هم برام
مادرم

از یکی روی رفتم بیرون اومدم که فروشی شیرینی از نمیدونستم خودمم واقعا؟
میکردن بازی داشتن که هایی بچه به زدم زل نشستم رویی روبه پارک های
نیمکت

اه دیگه من زندگی تو میگفتم خودم به میکردن نگاهشون محبت با ومادرشونم
وپدر

چیزا این دلم اما نداره جایی پنهانی های وگریه روزه هر های وحسرات شبانه
های

خاطر اتمو همه لجوجانه ودوباره میذاشتو قرمزا خط این همه پاروی نمیشه سرش
 بار هزاران هرروزه مو باختگی دل داستان دوباره میکرد بازگو برام اشتباهاتمو
 همه

میکرد تکرار برام

وبجاش شن اب ها شیرینی ترسیدم دیگه بودم نشسته جا همون بود ساعتی چند

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۱۹ mroman.ir

پنجره از گرفتم کسی تا یک خونه طرف افتادم راه شدم بلند خونه ببرم شیربرنج
 دراوردم مو گوشه باریدن دونه دونه کرد شروع بارون که میکردم نگاه بیرونو
 داشتم

هیچ خریدم بی بی اسم به خودم اسم به نه اما گرفتم کارت سیم براش دیروز

تازه

روزی قبلا کسی بی همه این از گرفت دلم بود خالی تماسم لیست نداشتم پیامی
 نمیزد زنگ یا نمیفرستاد پیام واسم ارسالن اگه حتی داشتم اس ام اس تا 5 کم
 کم

کردم انتخاب جدیدو پیام نوشتن پیامم قسمت رفتم میکردن کولاک دوستام

درعوض

به که چیزی تنها کنم ارسالش میخوام کی به بنویسمو میخوام چی نمیدونستم

بود همین اومد ذهنم

! _ بخندم دل ته از میتواستم که هست روزهایی ان تنگ دلم اما..... است

خوب حالم

کرد تایپ ارسالو شماره ناخدااگاه انگشتام بزnm رو کی شماره نمیدونستم
بلند صدای با که نه یا بفرستم که بودم دودل صفحه به بودم زده زل همینطوری
بلند وای یک کارش پی رفت شد تموم ارسالو دکمه رو رفت دستم شدمو هول

راننده

شدم دیوانه کرد فکر بیچاره راننده که گفتم

_ها رسیدیم خانوم

_نشدم متوجه ببخشید وای

صفحه به بود زده زل که متعجبم وچشای موندم من وحالا رفت کردم حساب شو

کرایه

میبرم پی باد بر خودم لعنت که کردم چه جمله اون عمیق معنای به تازه گوشی
تودیس رو ها شیرینی خونه تو رفتم بشم کشیده اب موش بارون زیر اینکه از

قبل

بی بی جای بالا رفتم کردم دم خوبم چایی یک چیدم

_کردم پیدا کار که بیا بدو جون بی بی جون بی بی

_باشه مبارک دخترم سلام

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۲۰ mroman.ir

_نشستی؟ پنجره این جلو جوری این شما باز مرسی جونم بی بی سلام

_دخترم کنم چیکار خوب

_اومده گیرم کار سرم خیر بی بی بدیم قر هم با بیا بابا

_گذشته من از سنی دختر نکن

چندوقت از بعد بکنه موزون حرکات که میکردم واداراش همش من میزدو غر

بی بی

کارمو رو اون فردای بود خوب خیلی بودن بی بی کنار خندیدم اما تلخ چند هر

خندیدم

باعث هاشون کاری شیرین با بود خوب خیلی بودن ها بچه کنار کردم شروع مهد

تو

برا وقتی که دختری همون یکیشون کردم پیدا جدید دوست دوتا بخندم منم

میشدن

هم خیلی که مرواریده اسمش که کرده عمل شو بینی فکر کردم زدم زنگ

استخدام

خندیدم هم با کلی گفتم براش روزو اون قضیه وقتی خوبی دختر

یک سرگرم اونم میخواد دلم میشینه دخترش انتظار به پنجره اون جلوی شب تا

صبح از وقتی میسوزه بی بی برای دلم

برنمیاد دستم از کاری ام باشه کاری

از میره پیش خوب خیلی مهد تو کارم میده زمستون به خودشو جای کم کم داره

پاییز

فراموششون نمیتونم هرچند هستم احساساتم درگیر کمتر دیگه دراومدم تنهایی

شاهد بالشتم شبا فقط حالا کنم فکر بهشون روزو تمام که نیست طوری اما کنم

برام اونو که هرچیزی یا باشه ارسال شیه که هرچیزی بادیدن اینکه نه اشکام

سخته هرچند کنم کنترل خودمو میتونم بهتر حالا گریه زیر بزنم همه جلو کنه

یاداوری

بتونم باید اما

از میخواست دلم خیلی خبری هیچی بدون خاصی اتفاق هیچ بدون میگذشت روزا

ازسلانو دور از تهران برم سر یک میخواست دلم نمیشد اما بگیرم خبری یک

تهران

ارسلان روز وهمون کنه رسوا دلتنگی این میترسیدم میترسیدم اما وبرگردم

بینم

چندوقته این باشم مطمئن تصمیم از نمیتونستم که بود همین برای بگیره مچمو

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۲ | mroman.ir

خودمم هنوز رو چی اما افتاده اتفاق یک میداد گواه همش دلم بودم نگرون دل

خیلی

هست مرضیه میکنه کار مروارید منو با که دوستانم از دیگه یکی اسم نمیدونم

وقتا بیشتر که خصوصا میگیره مرخصی خیلی چندوقته واین کرده نامزد تازه

مروارید

ها بچه پیش وقتی میکنم احساس بیکارم خونه تو چون سرکار میام اون جای به

من

و فقط میسپرم فراموشی دست به چیزو همه ساعتی برای شده اگه حتی هستم

سفرش از بعد بود قرار ارسال که میاد یادم وقتی میکنم فکر ساعت چند اون به

هنوزه که هنوزم درگیره چندروز تا ذهنم نشد فرصت کنه تعریف برام شو

گذشته

ازدواجشه از قبل های خیانت خاطر به شایدم داشت وجدان عذاب چرا نفهمیدم

وسایلمو میشد تموم داشت کاریم ساعت شد خورد اعصابم چیزا این به

فکر کردن با

کرده حرمو هوای دلم نمیخواست دلم اما خونه برم خواستم بیرون اومدم کردم

جمع

از بعد اونم تا دنبالش رفتم باشه تنها خونه تو هم بی بی نشدم راضی اما بود

بیرون بیاد میده غم بوی براش که خونه اون از چندوقت

بکنم هر کاری میخواست دلم میریزه اشک وقفه بی بی بی شدیم حرم وارد وقتی
از

لرزونش بادستای وقی میشد ریش دلم نریزه اشک مظلومانه اونجور اما براش
رفته دخترش خوب اما بوسید تکشونو تک باید که اشکایی میکرد پاک اشکاشو
کنه خالی خودشو گذاشتم گذاشتم تنه اش زیارت هوای به گذاشته و تنه اش
خودم منم چون کنه دردودل خدا با راحت نمیتونه نیست راحت من جلوی
میدونستم

تر متفاوت یکم هرچند کردم تجربه رو بی بی حال
خود خانواده نمیتونه هیچکس اما هست کنارم بی بی هرچند وبقیه پدرم ارسلان
از خبری هیچ بدون میگذره ماه پنج
ادم

بند جا هیچ به دستم ولی افتاده اتفاقی یک فکر میکنم اشوبه دلم همش که
خصوصا میکشه منو داره خبری بی این شه

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۲۲ mroman.ir

کنه لقی دهن بزمن زنگ بهار به میترسم بگیرم تهران از خبری نمیتونم طریقی
هیچ از کنم کاری هیچ نمیتونم نیست

تو

قرن یک من عاشق دل برای اما باشه اسون ماه پنج گفتن موقع شاید کنم

اطمینان کسی به نمیتونم شرایط این

فکر گذشت

برای باید میکنم فکر که الان اما مشکلی هیچ بدون بچرخونم خودمو زندگیمو

وایستمو خودم پای روی میتونم میکردم

درستی به روش وظیفه که کوکی ادم یک مثل فقط ندارم امیدی هیچ ومن باشی

داشته انگیزه کارا این دادن انجام

میشه خلاصه من ماه پنج زندگی بزنه حرف بی بی با بعدشم حرم شبنم مهد میره

میشه بلند صبح شدم میکنه رعایت

توی

از بودم خسته واقعا امروز گذشت چی من به ماه پنج این تو بفهمه نمیتونه

هیچکس ظاهرا فقط البته دوخط همین

اینکه

اه بودم خوابیده اهنی تخت این روی تنها دوباره اینکه از بود نداده رخ خاصی

اتفاق و هیچ بودم کرده باز چشمو دوباره

از

چه نفهمیدم هنوزم که ارسلان رنگ خوش چشای میکنم باز چشم وقتی دیگه

روز یک فقط میخواد دلم بلندشد نهادم

خورده یک امروز نمیزدم هم ریمل حتی که روزا این همه برخلاف پوشیدم
لباسامو هدف بی باشن چشم جلو رنگین
بودم کرده زندگی ساده انقد چطوری چندماه این من واقعا کردم تعجب دیدم
خودمو وقتی خودم کردم ارایش کم خیلی
یک
به هر وقت میرم پیاده بهتر وهوا هست بهار که چندوقته این مهد طرف افتادم راه
پوشیدم خوشجل شلوار مانتو
زمستونی
هرچی بی بی بودم گرفته افسردگی کامل طور به بود زندگیم دوران بدترین
میکنم احساس میکنم فکر شد رد که
میگفت
ای عجله هیچ میزدم قدم خودم برای اروم اروم شد بهتر یکمی منم روحیه بهار
اومدن با نکردم قبول روانپزشک برم
الان کردم طی بیحوصلگی با رو هرروزه وبلند طولانی سالن همون دوباره رسیدم
ساعت نیم از بعد بالاخره نداشتم
دیگه
mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

عالمه یک که پوشم کارمو وفرم بزارمو وسایلمو که معلمان اتاق داخل رفتم
 داشتم یاد مسیرو این هم بسته چشم
 روزنامه

بود مونده کاریمون ساعت شروع تا هنوز روزنامه تو های جدول جون به بود
 افتاده خودکار با هم ومرضیه بود میز رو
 نشستم مبل رو کنارش
 _ها نکنی سلام وقت یک

درگیرشه مخم بدجور کنم حل رو جدوله این بزار نزن حرف دقیقه یک عزیزم
 سلام ارام وای:مرضیه

_باشه درگیر اینکه به برسه چه داری مخ اصلا تو

_کنم حل رو ها جدول این بتونم که داره وجود فندق اندازه به چیزی یک
 خداوند لطف به
 _برس کارت به خوبه

چشام بود روزنامه صفحه اولین روی که بزرگ مشکي تیتتر دیدن با که برداشتم
 رو ها روزنامه از چندتا بیکاری از

کی؟ مال ها روزنامه تاریخ پرسم که بود این رسید ذهنم به که چیزی تنها بزمن
 پلک نمیتونستم شد خشک

_کیه؟ مال ها روزنامه این مرضیه

_کنم حل هاشو جدول گرفتم ازش بندازشون امروز می‌خواستم خانم معصومه
 پیشه چندماه مال نمیدونم
 یک همون و مشککی بزرگ خوندم تیترو دوباره نمیشد باورم خوندم رو بود نوشته
 بزرگ تیتراون زیر که متنی دوباره
 وقتی اما نداره امکان میگفتم لب زیر مرتب مخدر مواد باند ترین بزرگ
 دستگیری کنه نابود منو زندگی میتونست تیترا
 ادمم فکر تو حتی ها موقع بعضی میگفت بی بی که حقیقتی همون این میفهمیدم
 میخوندم زیرشو توضیحات اون
 نمیگنجه
 طرف پریدم حرکت یک با میوفتاد دستم از داشت روزنامه که طوری میلرزیدم
 شدت به اروم اینکه نه میلرزید دستام
 یک سرم به بود زده همیشه درست کاری هیچ بشینم جا همین اگه تهران
 برگردم باید امروز کاری پنهون بسه مانتوم
 ان
 تحلیل انرژیم الانکه می‌کردم فکر هران می‌زدم زل روزنامه صفحه به اروم فقط
 استرس از ان یک می‌جویدم لمبو پوست
 محض سیاهی بود هرچی بعدش ودیگه افتاد اتفاق همین مروارید کردن
 دروسلام شدن باز با که زمین رو ویووفتم بره

بود

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۲۴mroman.ir

گرفته خودش به من زندگی فعلا که رنگی همون

کردم بازشون سریع کرد عادت نور به چشم تا بستم چشمو دوباره که چشم تو

خورد سفیدی نور کردم باز چشمو وقتی

با

بگم اخ یک شد باعث دستم تو سرم سوزش که شدم بلند سریع بود دستم به که

وسرمی بیمارستان تخت دیدن

که مروارید

بالا آورد سرشو سریع تخت رو بود گذاشته سرشو بود نشسته تختم کنار

_کردی ترکمون زهر خدا به دختر بشین بگیر دفعه یک شدی چی بشم

قربونت عزیزدلم آرام وای

برم بزار توروخدا مروارید: گرفتم دستشو چشاش تو زدم زل التماس با

_بریم میتونیم شه تموم سرمت آرام صبرکن

_برنمیاد دستم از کاری هیچ دیگه واونموقع باشه دیر خیلی فردا شاید نرم الان

اگه مروارید

_؟ آرام شده چی بری میخوای کجا

_اخریش مروارید توروخدا بگیر من برای تهران برای پرواز اولین هواپیما بلیط
 یک بز زنگ توروخدا مروارید تهران
 نبینم ارسلانو دیگه شاید نرم اگه ازت خواهشمه
 _نخوری تکون جات واز بشینی جا همین هم تو که شرطی به اما میگیرم بلیط
 برات من باش اروم عزیزم باشه
 میشه مگه اچه چرا اچه چکید چشم از اشک قطره یک بیرون رفت وقتی دادم
 بهش اطمینانو این چشم بستن با
 سرنوشت
 مورد بی نگرونی دل همه اون پس خوبه؟ حالش بابا کجاس؟ الان ارسلان نیست
 معلوم باشه وتار تیره انقد ادم یک
 نبوده
 داده رخ من در نبود که اخیر واتفاقات تهران پیش فکرم تمام من اما زد حرف
 واسم کلی تو اومد مرضیه مروارید از بعد
 میشم شرمنده بعدا واقعا نرم امروزم اگه چون بگیره بلیط برام بتونه مروارید که
 می کردم دعا دعا همش بود بود
 رفتم وقتی شدم ممنونش کلی گرفته برام بلیط یک بعد از ظهر 4 برای میگفت
 مروارید مردم غصه از شد تموم سرم تا
 ای چاره اما باشه و تنها تک شهر این تو که نمیداد رضا دلم خودمم کرد گریه

کلی برم میخوام گفتم بی بی به خونه

نداشتم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page ۱۲۵ mroman.ir

روی کشوند اینجا به منو که کسی روی چشمو باید میزدم زندگیمو عمر یک قید

باید میشستم بی بی برای الان اگه

عشقم

اومد پیش فرصتی اگه بودم خورده قسم بود محالات جزو بود ممکن غیر من

برای واین میگذشتم ازش میبستمو

عشقمو

فرصت اخرین شایدم بود فرصت بهترین الان کنم ثابت

ماه پنج این تو که ایی خونه به داشتم بود دستم دوباره الان بودم آورده رو بودم

اومده که روزی که چمدونی همون

توش

کرده دود سپند برام بار بیست بی بی میکردم نگاه گرفتم تصمیم م آینده و برای

کردم بغض خندیدم ریختم اشک

وصدقه

این داشت که ای فایده تنها جدایی این میکرد و راهنماییم بود کنارم بون مهر

مادر یک مثل چندماه این تو واقعا داده

بود

برم نشد کردم خداحافظی ومرضیه مروارید با شدم رد قران زیر از کنم حس بی

بی وجود تو دوباره مادرمو تونستم که

ببره که گرفتیم بودم کرده خداحافظی ازشون توش که کوتاه فیلم یک مروارید

مبایل با کنم خداحافظی ها بچه با مهد

برای

داشتم که حالا چی برای نمیدونم ریخت اشکام بستم رو تاکسی در وقتی شد

تموم شدم تاکسی سوار ها بچه

پیش برمیگشتم

تا دیگه ساعت نیم درست رفتم تاکسی با مهرباباد داخلی فرودگاه تا میریختم

اشک چی برای نمیدونم دیگه م خانواده

البته بینم ارسالو بازی موشک قائم هیچ بدون باشم پدرم پیش میتونم بعدش

ساعت یک همیشه باورم مونده پروازم

اگه

.....بینه منو بخواد اونم

خانمه یک کنارم که کردم شکر خدارو نشستم کردم پیدا صندلیمو بود دهنم تو

قلبم خوندن پروازمونو شماره بالاخره

افتاده

بود زیاد استرس از یا داشتم شوق نمیدونم بلندشد هم ما هواپیما بالاخره صندلی
به دادم تکیه سرمو بستم چشمو بود

فکر

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۲۶ mroman.ir

همینطور داره هواپیما ارتفاع کردم احساس بود گذشته چقد نمیدونم بخورم
نمیتونستم هیچی شده تلخ دهنم می کردم
کم

کوچیک ایننه تو خودمو وقتی بیاد فرود میخواد که کرد اعلام هواپیما مهماندار
بعدش چند دقیقه چون بود درست میشه

گذاشتم هواپیما تو از پامو وقتی بگم چی برم باید الان نمیدونستم بود پریده
دیوار گچ مثل رنگم دیدم ارایشم لوازم

بیرون

نمیتونستم ترینه قشنگ من چشمه به هم دودش از پر اسمون این حتی بودم
خودم شهر تنگ دل چقد فهمیدم تازه

تلف وقتو

حتی فکر می کردم بود گرفته شدت قلبم ضربان دادم رو خونه ادرس خیابون کنار

های تاکسی از یکی طرف رفتم کنم
 بالاخره بودم زندانی حالا تا بگی انگار که میکردم نگاه بیرونو دقت با همچین
 بشنوه قلبمو صدای میتونه هم راننده
 رو تاکسی کرایه بودم شده بزرگ اونجا سالگی 12 از من که ای خونه جلوی ای
 قهوه کرم در همون جلو رسیدیم
 حساب

خانم زری صدای دیدم که میکردم پا واون پا این داشتم برنمیداشت کسی زدم
 زنگو بود 22 واحد وایستادم رفت کردم
 بیینه منو نمیتونست بودم گرفته ایفونو جلو دستم با چون اومد
 _کیه؟

بازکنید درو میشه اوردم براتون بسته یک ببخشید: کردم تر نازک یکم صدامو
 شدم اسانسور سوار تو رفتم سریع کرد باز درو بفرمایید یک گفتن با بعدش اما
 بود دودل کنم فکر کرد مکث یکم اولش
 سرمو بیرون دادم مو شده حبس نفس شد در باز وقتی بود اشوب دلم 22 طبقه
 میرسه لعنتی اسانسور این مگه حالا
 اوردم

سفید موهاش بود شده لاغر کلی شم بابام قربون میکردن نگاه منو تعجب با
 داشتن دوتاشون خانم زری با بود بابا بالا

تر

بالا نفسم گریه زور از بغلش تو انداختم خودمو بابا طرف دویدم کردم ول
چمدونو کنم تحمل نتونستم دیگه بود شده

نمیومد

من از وقت وهیچ واندازه حد بی مهربونیش که خوبم گاه تکیه همون دوباره
کردم حس پدرمو اغوش گرمای دوباره
روی درآورد سرم از شالمو میبوسید موهامو روی که همیشگیش عادت طبق
میگرد نوازش سرمو بابا بود نکرده دریغش

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۲۷ mroman.ir

جدا خودش از منو بابا بود گرفته دهنشو جلوی دستش با خانم زری خونه تو برد
کشید دستمو سریع بعدم بوسید موهامو

بوسید پیشونیمو کرد قاب دستاش تو صورتمو کرد

_بابا عزیزدل چرا ارام رفتی چرا بزرگ اشتباه یک بود اشتباه انتخابم گفتم
راست که بودی کجا بابا دختر بودی کجا

چرا

تا لام تو عکس به میزنه زل روزتاشب نمونده هیچی قبل ارسال اون از دیگه
ندیدی ارسالو روز حال رفتی خبر بی

کام

نمیزنه حرف

سرمو نشستم بابا پای جلو بود بریده امونمو گریه نداشتم ایستادن توان دیگه

کرد تازه دلمو زخم دوباره بابا های حرف

پاش رو گذاشتم

_علی مولا به اما کردم بد ارسلان درحق میدونم گذشت سخت بهت میدونم

گذاشتم تنهات ببخش منو ببخش بابا

بگشتم

دیگه که کنم درست زندگی ببریم بین از دشمنامونو هم با بسازم زندگیمو کنم

درست رو چی همه که کنم جبران که

برگشتم اما دیر هرچند بابا برگشتم باشه نداشته کردنشو خراب جرئت هیچکی

داشتم احتیاج ش پدرانه های محبت این به چقد که اخ کرد نوازشم دوباره کرد

بغل سرمو زمین رو نشست هم بابا

چقدر

فکر میکردم بود پشتم اونطور بابا وقتی میکنم درستش من نخور غم تو بگه

دوباره بهم که بودم ها دلداری این محتاج

میشد درد از پر قلبم ارسلان یادآوری با اما شده تموم ها وعذاب رنج اون تموم

_که برو عموت زن خونه برو کن استراحت یکم کن درست سرووضع تو بلندشو

بلندشو بابا عزیزدل گلم دختر ارام:بابا
 زری بغل تو هم ساعتی نیم بیرون اومدم بابا اغوش از اینکه از بعد بز نیم حرف
 هم با هم بعدا میتونیم تو منو دیره الانم
 به مربوط که ش گوشه اون فقط الان ماه پنج های غم این تمام از فکر میکردم
 شدم سبک چقد که اخ زدم زار خانم
 کردم نامش به درنبودش قلبمو تموم من که هرچند میکنه اذیتم نشده داده
 تسکین ارسلان
 خودمو خونه به رفتن از قبل بود اتاقم زمان یک که اتاقی تو رفتم بیرون اومدم
 گرفتم ربهه یک دوش یک رفتم
 ارسلان

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ۱۵

Page ۱۲۸ mroman.ir

رومو روبه نظیر بی بالکن یک با بودم عاشقش من که بزرگ پنجره وهمون بود
 بخش ارام رنگش که ابی تخت همون
 با بود خودش تقصیر البته شکستم عطرشو من وبعدهش بود رفته ارسلان که
 حمومی همون بود درحموم کردم نگاه
 با پوشیدم ای سرمه نخى مانتو یک کردم خشک موهامو سریع چکید چشم
 گوشه از اشک قطره یک روزا اون یادواری

درست برام ساندویچ یک خانم زری پایین رفتم برداشتم کمدم تو از هم ای

سرمه شال یک بستم موهامو جین یک

کرده

گرفتم دستشو کنارش رفتم بود و ایستاده پذیرایی تو پنجره جلو بود

_ نیاز همیشه از بیشتر امروز همراهه همیشه که خیرت دعای به بخواد منو بازم

ارسلان کنن دعا کن دعا برام بابا

دارم

_ میکنه کمکت خدا عزیزم برو دخترم برو

برداشتم ودوباره زنگ طرف بردم دستمو بار بیست بودم عموشون زن خونه جلو

9:30 ساعت تا افتادم راه بابا ماشین با

تازه دقیقه پنج از بعد میومد ش گریه صدای فقط بزنه حرف نمیتونست بود

برداشته عمو زن زدم زنگو بالاخره اخرش

روم بودن و ایستاده در جلو عمو وزن عمو بود و گیاه گل از پر که بود عمو زن

حیاط همون داخل رفتم کردن باز درو

عمو زن که بودم و استاده همینطور دلگیرن ازم رفتم خبر بی این بابت میدونستم

کنم نگاه چشاشون تو نمیشد

به اغوششو

کرد باز طرفم

_ نوازش پشتمو اروم اروم فقط نمیگفت هیچی عمو زن میریختم اشک هر دو مون

شرمندگی با اما برگشتم مامانی سلام

وزن منو گریه صدای فقط بگم کلمه یک حتی نمیتونستم بود کرده قفل ذهنم

بگم بهشون باید چی نمیدونستم میکرد

عمو

بوسید پیشانیو بالا آورد سرمو نداشت که ببوسم رو عمو زن دست شدم خم

میشکست سکوتو که بود

_ عزیزم نمیدونستی رو هیچی تو نداشتی تقصیری تو عزیزم نکن گلم دختر

نکن

ش مردونه غرور میدونستم اومدی دیر یکم اما دخترم اومدی خوش گفت اروم

گوشم در که کردم بغل هم عمورو

اجازه

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۲۹ mroman.ir

وایستاده در دم داشت بابا به زیادی شباهت چون بدم تشخیص راحتی به عمورو

اخلاقای میتونستم کنه گریه نمیده

بودیم

یک از بعد بالاخره بود واجب اما پپرسم نمیشد روم هرچند داخل افتادیم راه هم

پشتمو گذاشت دستشو عمو زن که

پپرسم تونستم خودم با رفتن کلنچار ساعت

_کجاست؟ ارسلان عمو زن

_بینیش؟ میخوای

_باشه ممکن اگه عمو زن اره

_بینمیش بریم بعد بخور بیارم برات چیزی یک وایستا نمونده ازش هیچی ارام

شده پپر م بچه

چشاش تو زدم زل التماس با گرفتم رو عمو زن دست اشپزخونه تو رفتم

_ارسلان پیش ببرید منو میشه فقط تشنه نه م گرسنه نه من کنید باور عمو زن

در جلو رسیدم وقتی میشد بیشتر قلبم تپش ان هر بالا طبقه رفتیم هم با گرفت

ودستمو کرد وبسته باز بار یک چشاشو

مقابله هر چیزی با ارسلان دیدن برای خوب اما میره گیج همش سرم میکرده

احساس میلزید شدت به پام اتاقش

میکنم

_عمو زن جونشی ی وصله زنشی تو بالاخره اما نمیاد یادش هیچی ارسلان

میدونم هرچند میزارم تنهات من دخترم

اروم نشنیدم جوابی هیچ زدم در به تقه یک پایین رفت دوباره سرعت وبا داد

فشار دستمو میریخت اشکاش میگفتو

لای

انتظار این از بیشتر نمیتونستم دادم دست از تحملو دیگه بود تخت رو که

جسمی دیدن با تو کردم سرمو کردم باز درو

بدم تشخیص ارسالو میتونم ها فرسخ از حتی الان من بود خودم شوهر بود

ارسلان همون شدم اتاق داخل بکشم

همون

سینه رو عکسم قاب یک بود گوشش تو هاش هنذفری چشماشو رو بود گذاشته

ساعدشو بود وبزرگش مردانه بازوهای

ش

کنار اروم رفتم اما بیینتم نخواه میتریسیدم بزنه پسم میترسیدم جلو میرفتم اروم

اروم روش بود گذاشته دستشو که بود

چشمای همون طرفم کرد نگاه کرد باز چشاشو که بیرون کشیدم گوشش تو از

هارو هنذفری نشستم تختش

بود خوشرنگش

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۳۰ mroman.ir

که مردی چشای نمیخوام وقت هیچ خدایا زدم زار دل ته از ش شونه رو گذاشتم

سرمو نیاورد طاقت دلم بود اشک پراز

میکرد نگام تعجب با بالا آورد سرمو دستش با بلندشد بینم اشکی دارمو دوشش
_ شما؟ خانم ببخشید

_ چیزی برام نمیخوام دیگه کنه خراب زندگیمونو عکسی هیچ نزارم دیگه

بر گشتم بر گشتم بالاخره عزیزم منم ارسلان

ببخش منو پیشم بر گرد فقط شه ثابت

وایستاد اتاقش پنجره کنار رفت بلندشد تختش رو از

_ وجه هیچ به نمیاد یادم شمارو من اما

اون جلو حرم تو هرروز مگه نشد مستجاب ارسلان سلامتی برای م هرروزه

دعاهای چرا خدایا شد جاری اشکام دوباره

اینطوری؟ الان چرا پس باشی مراقبش که نمیخواستم ازت طلایی گنبد

وقتی دنبالم اومد عمو زن خود بالاخره کنه نگام برنمگشت حتی ارسلان اما

تختش رو میزدم زار داشتم بود ساعتی نیم

از

نمیخواه دیگه که شده متنفر من از انقد یعنی شکست دلم شنیدم اتاقشو در

کردن قفل صدای بیرون رفتم ارسلان اتاق

حتی

کرده تموم رو کاغذی دستمال جعبه یک موقع اون از شاید ها مبل رو نشستم

پایین رفتیم عمو زن با برم اتاقش تو

باشم

نشده تموم هنوز زندگیم سیاه رنگ اما

_ ندیدم؟ چرا رو شیوا کجاست راحله شده چی ارسلان خوندم روزنامه تو فقط

نمیدونم هیچی من شده چی عمو زن

_ میگم برات رو چی همه دخترم باش اروم

اموال کشیدن بالا و ذکرش فکر تمام که زنی خراب زن یک از خورد دست رو

خودم داداش بابات کرد شروع عمو

برادرم

مواد باندهای بزرگترین از یکی داره که ساله 20 راحله پسرمنه الان حال باعث

که زنی شما خانواده و نابودی بوده

زمان مرور به سال بیست این طی اما کرده شروع و خیابون کوچه توی مواد

فروختن از اولش هرچند میکنه اداره مخدرو

افراد همه که روزی میخواستن کنن دستگیر شونو راحله باند بعدش دوروز بود

قرار رفتی که روزی کرده پیشرفت

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۳۱ mroman.ir

داد دست از شو حافظه من دونه یه یکی پسر من ارسلان اما شدن موفق کنن

محاصره رو خونه اون جعن اونجا باندش

راحتی به دید رو صدمه بزرگترین خودش اخرش اما گذاشت مایه ودل جون از
باند این دستگیری برای که کسی

میتونستم

از که صدایی با کرد پاک اشکشو دستش گوشه با کرد اونور روشو سریع بینم
رو چکیده عمو چشم گوشه از که اشکی

:گفتم درمیومد چاه ته

_بود؟ داستان این کجای ارسلان پس

_که هنوز اما ش حافظه برمیگرده اینده ماه سه یا دوماه سر تا ومطئنن موقته ش

حافظه دادن دست از گفتن دکترا

میگه چی دکتورش بینیم سرش از برداری عکس برای بریم میخوایم که دفعه

این برای کنیم صبر باید نیافتاده اتفاقی

همون به مشهد توی حتی بود کرده وارد شک من به مخدر مواد باندهای

بزرگترین از یکی رییس راحله اینکه شنیدن

مهمه من برای ارسلان فقط الان اما سرم زیر رفتم خاطر

_زخم نمیتونست تو رفتن وجود با اما میکرد تمرکز کارش روی باید ارسلان بود

موقعی بد رفتی که موقع اون ارام

تو میدیم تو به هم رو حق طرفی یک از اما پدرتو هم کرد پیر منو هم فامیل

چندوقته این های کنایه و گوشه ها زبان

بشینیم اینجا باید دوروزی یک شاید کنم تعریف برات بخوام اگه که چیزا خیلی
نمیدونستی رو هیچی

_داده؟ دست از شو حافظه ارسلان الان چرا نداشت شرکت ارسلان مگه بابا چی
برای

_اگاهی اداره تو گرفت مدرکشو که پیش چندسال از ارسلان نداشته شرکتی
وقت هیچ ارسلان بگم میتونم فقط دخترم
همه کنه تعریف برات و خودش برگرده پسرم امیدوارم کرد انتقالی ایران اومد
که پیشم سال سه داشت فعالیت انگلیس
چی همه برگرده ش حافظه ارسلان کن صبر حرفام داره وکاست کم کلی مطمئنم
چون بگم برات چیزی نمیخوام چیزو
میفهمی رو

باشه باید زندان راحله که مطمئنم اما راحله وحتىی کجاست شیوا نمیدونم هنوز
نگفته هیچی برام هیچکی شب اون از
یک

دیدن ارسلانشون خونه وموندم چندوقته این بابا اجازه با نبوده دخیل مسئله این
تو شیوا میگه که هست قلبم تو حسی

ها جمعه پنجشنبه کردم نظر براش صالح زاده امام رفتم میگیره ازم انرژیمو تمام
حالوروز اون با ارسلان هرروزه

دیگه هفته یک تقریبا دکترش بعدی وقت تا دادم انجام رو اوامده ذهنم به که
هر کاری میکنم روشن شمع میرم همیشه

شده ماه پنج الان اما برگرده ارسال حافظه ماه سه سر بوده قرار کنن چیکار
بگیرن تصمیم میخوان نمونده بیشتر

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۳۲ mroman.ir

دستش روز هر عکسمو قاب هنوز اما داده دست از شو حافظه اینکه با حتی
میبینم وقتی نکرده تغییری هیچ و ارسال

شرایط بدترین تو اینکه وجود با میکنه فکر من به هنوز که میشم ش شرمنده
میشه خیره بهش ها وساعت میگیره

تنه‌اش

با کلی هر روز سخته یکم اما کنم درست زندگیمونو که برگشتم الان بهش کردم
پشت و نکردم باور حرفاشو گذاشتم

همه دوباره میخوابه که همین اما میمونه یادش حرفامو همه میکنم تعریف برایش
ش گذشته از میزنم حرف ارسال

یادش

میره

میکنم سرم چادر دیگه که وقته خیلی صالح زاده امام برم دوباره میخوام ست

شنبه پنج امروز بود فشار روم خیلی واقعا
 ماه روز بلکه وایستادم جلوش ارسلان اتاق تو رفتم چادرم با شدم آماده وقتی ترم
 راحت اینطوری میکنم احساس
 عسلمون
 سریع و خیلی شد براق چشاش بعدشم کرد نگام دقیقه چند هیچی به هیچی اما
 بیاد یادش رو بودم پوشیده چادر وقتی
 یک
 اومدم اتاق از اروم پنجره طرف رفت بلند شد تختش رو از که کردم نگاهش
 متعجب چکید چشمش از اشک قطره
 بیرون
 با نکردم قبول ببرم ماشین گفت هرچی عمو اصلی خیابون طرف افتادم راه کردم
 خداحافظی عمو زن از پایین رفتم
 اینکه
 بیست درست ارسلان دوباره سلامتی م خواسته تنها ندارم روندنم ماشین حوصله
 حتی الان اما بودم رانندگی عاشق
 دقیقه
 برم خالی دست امشب خودت خدایا: کردم اسمان به رو سرمو شم داخل اینکه از
 قبل بودم صالح زاده امام در جلو بعد

نمیکشم دیگه نگردون

میکردم دردودل خدا با وقتی خوندن قران ضریح کنار نشستم کردم باز قرانو

زیارت نماز با خوندم شبو نماز داخل رفتم

قطره قطره روشن روبه نشستم کردم روشن ضریح کنار یکی یکی روها شمع

میشه خوب ارسالن که بود روشن دلم

دیگه باشه داشته دوسم کن کاری دوباره برگردون بهم منو ارسالن فقط میکنم

بگی هر کاری خدایا میچکید اشکام

تحمل

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۳۳ mroman.ir

عکسم به میشینه ها ساعت که درحالی اتاقش تو نرم که میکنه قفل اتاقشو در

بینم نمیتونم ندارم هاشو محلی بی این

زل

برم شدم بلند کردم خالی حسابی خودمو اینکه از بعد شه خوب تا بمونم کنارش

بتونم که کن کمکم خودت خدایا میزنه

دیگه شده ضعیف ش روحیه مدت این تو کافی اندازه به بریزم اشک عمو زن

جلو نمیخواستم وقت هیچ خونه طرف

منم

هرچند میرفتم راه اروم اروم میره بین از ارسلان شدن خوب به نسبت امیدش

ذره یک همون کنم گریه جلوش پیام

دیر

میکنم صبر بود کردن صبر بودم گرفته یاد خوب خیلی که چیزی تنها زندگی تو

نداشتم ای عجله هیچ من اما بود شده

تنهات که ببخش منو اونوقت دیگه مردم وقتی اما میکنم صبر برات عمرم روز

اخرین تا بشه اگه حتی ارسلان برات

میام دیرتر یکم بودم گفته بودم زده زنگ عمو به بود 9:30 کردم نگاه مو مچی

ساعت بود شده تاریک هوا میزارم

میرسم دیگه ربع یک تا مطمئن

تو میخواست دلم مهمون اتاق تو بالا رفتم شستم رو ظرفا خوردیم غذا اومدیم

گرفتم دوش یک رفتم رسیدم وقتی

اتاق

شبا نصفه چندبار بخوابم جاش برم شبا میزاره بعد میگرد قفل اتاقشو در روزا

اون نمیزاره میدونستم اما باشم ارسلان

عشقم دراتاق پشت تاصبح ومن بود قفل بود فایده بی میدادم پایین بالا رو دسته

هرچی اما اتاقش تو بودم رفته

مخفیانه

فکرم من به حتی و شاید بود خوابیده در و او ن راحت خیال با او ن می کردم دعا

سلامتیش و برای میریختم اشک

نمی کرد

بود درد او ر من برای چقد و این

بود فایده بی اما شمردم رو گیلا سا شمردم رو گوسفندا هرچی نمی برد خوابم

تخت رو کشیدم دراز کردم شانه مو هامو

دلم

ارسالانه نیست ممنوع من برای دیگه که چیزی تنها می کنم احساس الان که

ممنوعه چیز یک میخواست ای دیگه چیز

دلم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۳۴ mroman.ir

یک اتاقش جلو رفتم میرفتم راه پام های انگشت رو دزدا مثل بلندشدم اروم بود

شب 2 ساعت باشم پیشش میخواست

نفس

یهویی دادم هلش جلو به وقتی اما قفله در بازم فکر کردم نده صدا وقت یک که

پایین دادم رو دسته اروم کشیدم عمیق

باز

اروم بود رسیده فکمم به لرزش این که طوری میلرزید شدت به وپام دست
بریزم اشک خوشحالیی از میخواستم شد

جلو

صورت رو بود افتاده مهتاب نور میرفت پایین بالا ش سینه بود خوابیده اروم
ارسلان تخت نزدیک رفتم گرفتم دهنمو

عین خورد تکون دیدم ان یک کردم نوازش دستشو اروم تختش پایین نشستم
میکرد تاب بی بیشتر هر لحظه شومنو

جت

سراسر خوب حس همون دوباره دستم تو گرفتم ودستشو تختشو رو گذاشتم
سرمو خوابید ثابت دوباره وقتی عقب پریدم

پام جلو میوفته بیرون میزنه م سینه قفسه از الان میکردم فکر که طوری میزد
وقفه بی وقلبم بود گرفته فرا وجودمو

ببره خوابم اتاقش تو نمیخواست دلم بود گرفته خوابم باشم کرده پیدا رو
گمشده چیز اون ارسلان دیدن با بگی انگار

چون

که بودم درگیر همینجوری بلندشم کنارش از نمیومد دلم اما شه خورد اعصابش
میینه منو وقتی صبح نمیخواستم

خوابم

اما نمیومد یادش منو هرچند بود کنارم ارسلان چون ای غصه هیچ بدون خوابیدم

ارامش با ونیم ماه پنج از بعد برد

کنارم

بود کافی من برای واین بود

داره صدا دیدم اما نکردم ای توجه اصلا که بودم خواب گیج انقد اول میکنه صدام

داره یکی میکردم فکر همش

همینطور

صداش هرچی بود عرق خیس صورتش تمام بود ارسلان کردم روشن تختو کنار

اباژور کردم باز چشمو میشه بلندتر

جلو سریع بکشه جیغ کنه باز دهنشو خواست تا میداد تکون ور اون ور این به

سرشو همش نمیداد جواب میکردم

دهنشو

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۳۵ mroman.ir

داره اونجوری ارسلان میدیدم بود بار اولین برای بغلش تو کشید منو یهویی کرد

نگام یکم کرد باز چشاشو که گرفتم

بلند

گفت در گوشم اروم فشار میداد خودش به سفت منو میکنه گریه

— بودم منتظرت اینا از زودتر ارام

شونه رو سر بالاخره ارامش با مدت همه این از بعد ترکید بغضم دیدم اشکیشو

چشای وقتی که کردم نگاهش بهت با

بلندشم سر جام از خواستم تا برگردندی بهم ارسلانو که خدایانو کرتم شکرت

خدایا کردم خالی دلمو گذاشتمو ارسلان

برم

بند اشکام شوق سر از دفعه واین بود اومده بند زبونم خوشحالی از شد ومانعم

گرفت دستمو کنم صدا رو عمو زن

نمیومد

— کن صبر دقیقه یک تو حالا کردم صبر من همه این کن صبر

— پایین ریخت و اشکام کردم نگاه چشاش تو دوباره بگم چیزی نمیتونستم

ارسلان بگم اسمشو تونستم فقط

مدت چند این من چطوری خدایا بودم خوشحال شدنش خوب از چقدر کرد پاک

صورتمو روی اشکای جلو آورد دستاشو

اوردم طاقت

— یادته؟ چیز همه الان یعنی گفتمو چطوری میاد یادت منو الان یعنی

— نره بیرون صدام که دهنم جلو گرفتم دستمو کرد وبسته باز اره علامت به

چشاشو گرفت دستمو

همون حاضر م واقعا ديگه بمير بگي الان اگه خدایا بغلش تو گرفت سرمو جلو

اومد ارسلان تخت رو بودم نشسته دوزانو

بکنم کارو

کنارم نشست اومد کرد روشن اتاقو لامپ رفت شدم تر اروم اينکه از بعد

_شدي؟ خوب ای دفع یک چجوری ارسلان يادته چی همه الان چطوری شد چی

_بتونم که میزاري خودت از چیزی ای نشونه یک راهی یک کنم ثابت بخوام

اگه گفتي کردی بد درحقم خیلی ارام

پیدات

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۳۶ mroman.ir

الان تا وگرنه نمیومد یادم چیزی چندوقت این طی که میکنم شکر خدارو نداشتی

من برای ای نشونه هیچ تو اما کنم

بودم کرده دق

_بگم که نداشتم هیچی پایین انداختم سرمو

پنهون از دست ديگه که بود هشدار یک واقع در شاید دیدم الان که کابوسی این

نیاوردم دست به مو حافظه امروز من

یادم چیز همه یهویی نمیگم برگشت یواش یواش حافظم دکترم گفته طبق پیش

ونیم دوماه درست من بردارم کاری

اومد

دوباره الان تا بودم بچه وقتی از اومد یادم چی همه که پیش روز چند همین تا
اومد یادم کم کم نه ای دفعه یک

همون

؟ بگو همینو فقط کجا ارام بودی کجا گفتم شدم قبل ارسال

—بودم رضا امام پیش بودم مشهد

—باند دیدم دیدم کابوس بار اولین برای وقتی میدونی نداشتی خودت از نشونی

هیچ چرا نامرد نگفتی هیچی چرا پس

میخواستم دیدم کابوسو همون دوباره امشب تا میاد یادم چیز همه داره کم کم

روز همون از دزدیدن تورو شون راحله

نگم

کجاست زنش نمیدونه که شوهری چه بگند که کنم تحمل مردمو زبونای زخم

نمیتونستم اومده دست به حافظم که

همین برای بکشم دست تو از نمیتونستم ارام کنم فراموش تورو نمیتونستم من

کن فراموش ارامو بگند نمیخواستم

زندگیمو

های خواسته ازم نمیخواستم چون م حافظه آوردن دست به درمورد نگفتم هیچی

هیچکس به کردم فراموش

غیر معقول

دکتر وقته که دیگه چندروز درست میفهمند اینو همه زودی به اما بود تو غیابی
طلاق همون یکیش که باشن داشته

دارم

ببخشی منو که کنم ثابت برات میتونم هرچند الان اما برگشتی تو چون ندارم
ترسی دیگه و اونوقت میفهمند چیزو همه

میکنم ثابت بهت چیزو همه مدرک با بوده دروغ عکسا اون تمام چون آرام
_پایین بودم انداخته سرمو بودم شده لال ارسلان خوبی همه این در برابر نداشتم

هیچی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۳۷ mroman.ir

_از روزی یک خاطرش به که کنم تعریف روی گذشته همون برات میخوام
قبلش اما چیزو همه میگم مامان به صبح

دادم دستت

_رو و گلا درختا داشت مامان خونه میومدم که همیشه برخلاف روز اون بودم
برگشته مدرسه از تازه بود سالم دوازده

اب

بیان تا کنم بازی حیاط تو برم منم بیرون رفتن بابا با گفت خدمتکارمون گلی که

خونه تو رفتم نبودش حیاط تو میداد

اون

من با مامان که کاری همون درست میشدم کنجکاو درموردش بیشتر میکردن

منع برام رو چیزی هر بودم بچه موقع

حیاط پشت کوچیک کلبه اون تو برم میخواست دلم همیشه حیاط پشتی قسمت

برم که نمیداشت وقت هیچ بود کرده

که

گلی دیدم وقتی روز اون نمیداد من به رو اجازه این وقت هیچ مامان اما کنم

درست قایق بود چوب عالمه یک توش

هم

که قدیمی چوبی کوچیک کلبه یک بودم کرده ارضا کنجکاویمو بالاخره رفتم

راحت خیال با نیست من به هواسش

حتی

بود بلندتر کلبه اون از قدم من

این فضولی اما بود تار عنکبوت از پر چون تو برم میترسیدم اولش ها چوب روی

کوچیک صندوق ویک بود چوب پراز

تموم اما نصفش بود شکسته که قدیمی جعبه یک رفت یادم اینا وچوب قایق کلا

جعبه اون دیدن با نمیشد سرش حرفا

لای بود هم عکس چندتا سردر نمیاوردم ازشون زیادی چیز ودفتر روزنامه از بود

پر کردم بازش بود تو اون من زندگی

بیرون کشیدم رو کاغذ دفتر لای از بود قدیمی خیلی گاهی دفترهای این از بود

دیگه وچیزای کاغذ کلی هم دفتره

روشون

کوچیک نبودم راد ارسلان من میگم چی میفهمی ارام بود معینی ارسلان راد

ارسلان نه اما بود شده نوشته من اسم

بودم

اتاقم تو رو ها وبرگه دفتر اون تمام رفتم بیرون اومدم سریع م کلبه اون تو ومن

گذشته وقته خیلی میدونستم نفهمیدم

تولد جشن بود گرفته جشن واسم مامان خونه بر گشتیم شب وقتی شهر بازی برد

زور به منو گلی بعدش کردم قائم

دوازده

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۳۸ mroman.ir

بود کم سنم اینکه با نفهمیدم تولد جشن از هیچی گذشت شب اون چیه واقعیش

هویت نمیدونست که پسری سالگی

اما

اون لای نمی کردم جرئت وقت هیچ ساله 18 شدم گذشت ها سال داره من به
ربطی یک کاغذا اون که میفهمیدم خوب
همه کردم بازش اما بیره بین از منو میتونست که حقیقتی از بود توش که حقیقتی
از میترسیدم شاید کنم باز دفترو
چیزو
ان دی ازمایش هم ها بر گه واون بود سوخته هاش بر گه از بعضی حتی که بود
مامان خاطرات دفتر دفتر اون فهمیدم
ای
مسائل از درستی درک غرور از پر ساله 18 پسر جوون یک شکستم من روزا اون
اما ست ساده میگم وقتی آرام بوده من
میتونه فکر میکنه میکنه بزرگی احساس مدت اون اینکه برای دفعه این ونفهمه
باشه کوچیک دفعه این اینکه نه نداره
اجازه من مامان مثلا میگفتن ها بچه بودم کوچیک وقتی همیشه باده فقط ش کله
تو اصطلاح به اما بگیره تصمیم
نمیده
باشه کرده من با کاری همچین مامان نیامد یادم وقت هیچ من اما بخرم اینو نداده
پول من مامان یا بکنم اینکارو
همیشه

روزنامه اون وقتی سرراهی بچه یک به بوده ترحم احساس همه اینا کردم
احساس براهمین میکرد تهیه برام چیزو همه
بزرگ از یکی رییس پسر من گرفتم رو احمقانه تصمیم اون که بود موقع وهمون
نموند ازم چیزی دیگه خوندم رو ها
برای چی بخاطر شدن ورشکست زود خیلی اما بود ایرانی وپدرم انگلیسی مادرم
که بودم انگلیس های بیمارستان ترین
اورده دنیا به منو نداشتم روش مادرو اسم وقت هیچ من که زنه همون وقتی
باخت زندگیشو هم راحله که موادی همون
مادر تو عموی زن میدونی بچه یک اینکه به برسه چه کنن جمع خودشونو
نمیتونن معتاد ادم دوتا نخواستن منو بودن
من
تو از روزی یک شوهرته تومیگی الان که اینی نشسته روت روبه الان که ارسلانی
این ارام کرده پیدا کجا از منو
اشغالا
شده پیدا
محبت از کنم هضم رو ها جمله اون بتونم من تا کشید طول روز به روز و کلمه به
کلمه خط به خط خوندم مامانو دفتر
mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

شغل در آینده خودم میخواستم داشتم تمرکز حد از بیش درسام رو بودم شده زار
بی میکرد بهم مامان که هایی
شو بچه مادری هیچ نزارم دیگه که ارام بشم پلیس میخواستم نباشم هیچکس
محتاج که باشم داشته خوبی
که میشدن رد اونجا از اتفاقی و مامان بابا اشغال سطل تو بود گذاشته منو مامانم
که روز اون اشغال سطل تو بزاره
منو تو عموی زن یعنی مادرم که روزی شه پیدا مادرو پدرم که میدن اگهی
روزنامه تو کلی میشنون منو گریه صدای
زندگی ادما ما که دنیایی این تو راحت چه میبینی ارام بفروشه منو حاضره گفته
قبلیم مادر پیش دوباره بوده برده
که بوده خداهش واز نمیشده دار بچه عمو زن میبرن بین از ادمو یک زندگی و
میشکن وغرور میفروشن ادم میکنیم
ها نوشته اون خوندن بود سخت خیلی ارام فروخته منو مادرم روز همون داره نگه
منو
کردم نگاش تعجب با بود خیس خیس صورتش که طرفش برگشتم ست گرفته
ارسلان صدای کردم احساس ان یک
پشتشو اروم لازمه گریه گاهی باشی مرد هرچقدرم میلرزید هاش شونه میدیم

شونم رو گذاشت سرشو که

کرد شروع نشست دوباره برداشت سرشو دقیقه چند از بعد کردم نوازش
بود صندوق تو که هایی روزنامه همون بودن نوشته رو بابا بیمارستان بر شکستگی
ها روزنامه همه تو اون از بعد

یک رو بود عکسی چه میدونی آرام بودن زده از شون هم عکس یک حتی بوده
بابا بیمارستان بر شکستگی روزنامه

غرورشو بکشه مواد بشینه موکت رو روز یک بیمارستان ترین بزرگ رییس
میکرد فکرشو کی بودن نشسته موکت

سخته براش میدونم موهاش تو کشید دستشو بشه پخش ها روزنامه تو
کشیدنش مواد عکس بده اجازه کنار بزاره

باشه کشیده رنج انقدر ارسلان که نمیگنجه فکر مم تو حتی میکنم نگاه صورتش
به وقتی کردن تعریف

مامانو بابا که میگفتن وهمه همیشه دار بچه مامان که داشتن خبر همه چون ایران
نیومدیم وقت هیچ همین برای

فقط تغییر داد دینشو خانوادش همه به کرد پشت مامان که طوری بودن هم

عاشق و بابا مامان اما بده طلاق باید

کنه ازدواج بابا با بتونه اینکه برای

بعدشم سوزوندمشون دونه دونه اتیش تو انداختم رو ای ان دی کاغذای اون تمام

گفتم کم بگم دوران اون از هرچی
 از ذره یک میکردم احساس اما تغییر نمیکرد چیزی اونا سوزوندن با که هرچند
 سوزوندم رو گاهی دفتر خاطرات اون
 اینکه از دریغ اما مصنوعی محبتاش فکر میکردم میکردم نگاه مامان چشای تو
 هر وقت برمیگرده م رفته برباد غرور
 mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۴۰ mroman.ir

کارام این میدونستم نداشتم احساسی هیچ بازم میکرد حمایت بابا ووقتی بوده
 اشتباه من تفکرات اون همه
 تصمیم موقع وهمون میدادم انجام که وهرکاری نداشتم ای تجربه وهیچ خام
 بودمو جوون اما بوده محض دیونگی
 کاری مثل کرد جمعش همیشه رو ریخته که رو ابی موقع اون اما میشدم پشیمون
 بعدش دودقیقه شاید و میگرفتم
 ببخشم خودمو نمیتونم وقت هیچ ارام کردم مامان با من که
 میلرزید داشت فهمید میشد وضوح به گرفتم دستشو
 _کنی؟ تعریف شو بقیه بعدا میخوای ارسلان
 _برات جا اون دیگه جای یک میبرمت نمیکنم تعریف اینجا برات شو بقیه اما
 میکنم تعریف برات شو دیگه ذره یک

میکنم تعریف

بودم نتونسته فقط بود نشده کاریم هیچ خودم کردم تصادف شب یک بشه تموم

درسم اینکه به بود مونده دوسال

نصف تقریبا باید بود شده خراب حسابی درختو تو بود رفته ماشین جلو زیادم

سرعت خاطر به کنم کنترل ماشینو

که خداروشکر گفت بوسید پیشونیمو فقط بابا خونه رفتم وقتی میدونی میشد

درست که میدای ماشینو پول

محبتہ اینا که نفهمیدم بازم ارام کردم خریدت بازم جا اون موندم سالم خودم که

کرد دود سپند برام مامان سالمی

دادم باد به زندگیمو شب یک سر ترحم نه

خوشی میگفتن معروف قول به بیرون زدم خونه از میکردن رفتار باهام کوچیک

بچه مثل میکردم فکر نداشتم طاقت

منو دوسال برای که شدم آشنا دختره یک با شب همون پارک رفتم برم که

نداشتم رو جا هیچ دلم زیر بود زده زیاد

های جوون بود همین کارش که دختری شد من شبانه های کابوس تمام باعث

کرد سیاه زندگیمو کرد بدبخت

به منم میدیم بهت پول کلی که دارم برات خوب کار یک گفت اولش میکرد

اغفال راحله باند تو کردن کار برای مردمو

پولی و هیچی نیست زحمت بدون کاری هیچ که نفهمیدم خر من اما و ایستم خودم
پای روی میخواستم حسابی

خیلی مامان شد کمتر خونه با وامدم رفت مرور به بودم بسته حقایق همه روی

چشامو درنمیاد ریختن عرق بدون

میگفتم کاش میگفتم بهش کاش بود سکوت فقط من جواب اما میکنم چیکار که

میپرسید ازم ش همه بود نگرانم

خریت به زدم خودمو ندادم انجام کدومو هیچ اینکه یعنی بود کاش ها جمله این

ی همه اول اما میگرفت و جلومو

دستم اینکه مهمه در آوردن پول فقط من برای گفتم اما نمیاد قانونی نظر به

کارشون میدونستم کردم گفتن هر کاری

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۴ | mroman.ir

هر روز فقط میگفت من به شدم باندش وارد وقتی بود الاناش از تر جوون خیلی

راحله موقع اون باشه خودم جیب تو

ها عرب به داشتم رو دخترا اون همه من اینکه از غافل دیگه ی خونه یک تا ببرم

خونه یک از رو دختر چندتا

هنوزه که هنوزم هیچوقت ارام ببخشم خودمو نتونستم وقت هیچ کار این خاطر

وبه خبر نداشتم خودم میفروختمو

نداشتن راحتی و جدان عذاب
 که گفت کنم معرفی بهش خودمو که رفتم اومد روز یک نمیومد میکردیم کار ما
 که قسمتی اون به وقت هیچ راحله
 پدر و مادرم گفتم کنم درد و دل باهاش که میگشتم یکی دنبال که منم باند تو
 اومدم که واینا بوده چی مشکلم
 قول به یا قسمت هر واسه باندها اکثر کرد تعریف برام زندگیش از اونم وایستم
 خودم رو پای میخوام منم فروختم
 سیاست خیلی اینکه مگه سختی خیلی کار نفر یک توسط باند یک کزدن اداره
 چون دارن رییس یک طبقه معروف
 گفتم زندگیم از براش وقتی میکرد اداره باندو اون تنهایی بود کرده راحله که
 بود کاری همون واین باشی داشته
 راست دست شدم بعد به روز اون از میکنه رو اینکارا چرا شده باند رییس چرا
 اینکه از گفت زندگیش از برام اونم
 مواد انگلیس از بود سخت خیلی شون اداره که قسمت سه رییس شدم داشتم
 خبر باند وپوک جیک همه از راحله
 اما بود تغییر کرده داشتم که وظایفی همه اینکه با میکردم جا جابه رو دخترا اون
 همچنان من اما ایران میفرستادیم
 اونجا برم نداشتم اجازه من وقت هیچ که بود طبقه یک بودیم ما که اپارتمانی

همون زیر میدادم انجام اونو هنوز
شد شروع شب همون از من های کابوس تمام دیدم وقتی اما خبره چه بینم که
بودم نکرده فضولی زیادم
تو انسانیت اونقدی هنوز کشیدم کنار باند از همین و برای شد باز اونجا به پام
اتفاقی دار نم و تاریک زیرزمین یک
وجودم
رو چیزهایی نمیتونستم اما میشدم تر قوی داشتم هرروز اینکه با برند بین از بقیه
خودم منفعت خاطر به نزارم که بود
که
نمیشد سرم چیزا این موقع اون خوب اما شده نگرانم خیلی مامان میدونستم
نمیرفتم خونه دیگه بگیرم ونادیده دیدم
وقتی
طرف یک ارام میدونی بیارم بالا جا همون میخواستم ان یک خورد مشامم به که
بدی بوی از کردم باز زمینو زیر در
که بود وتاب تب تو مادرشون دل که دخترایی بودن شده دزدیده که دخترایی
دختر طرف یک بودن نشسته پسرها
mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

تجاوز بهشون ناحق به که دخترایی بود شده خمیده هاشون شونه شدنشون گم

بابت و پدرشون خونه برگرده دخترشون

با و بعدم بودن کرده اغفالشون اما بوده خوندن درس هدفشون تنها زمانی یک

من مثل شاید که پسراهایی بودن کرده

تهدید

شون صدقه قربون هرروز مادرشون که پسرای همون بودن کرده تزریق مواد

زور به بهشون بودن کرده معتادشون

هران میکردم نگاهشون وقتی نیوفته اتفاقی براشون وقت یک که میکنن دود

سپند پسرشون قدوبالای برای میرنو

بیشتر

هنوز که دخترایی بودن کشته خودشونو گناه بی دختر چندتا زیرزمین اون ته

ارام میشه باورت میشدم متنفر خودم از

دم که تیزی هرچیز با ارام فجیبهی طرز چه به بودن کشته خودشونو چطوری

میدونی بود سرشون شون مقعه حتی

میمیوندم اونجا دیگه یکم اگه بود برداشته رو انباری تمام دخترا اون وجسد خونو

بوی بودن زده رگشونو بوده دستشون

بالا اتاقای از یکی به دادم انتقال رو اونا همه برنمیگرده حالا حالا راحت بودم

مطمئن میخورد بهم حالم مطمئن

خودم بودن انسان به دیدم رو او نا وقتی کنن دفن بیرن دادم دستور رو جسدها
اون نمیارند طاقت جا اون میدونستم
شک
پیری مادرای دل شکستن مردم های جوون کردن بدبخت قیمت به دریارم پول
میخواستم راهی چه از من اخه کردم
که
بین از خانواده یک گاه وتکیه میکنن دق اتفاق این از بعد که پدرایی پاشونه هم
از زندگیمو عمرم اخر تا اهشون شاید
تصمیم فرداش نبرد خوابم شب بود خورد اعصابم اونروز نفهمیدم خودمم آرام
کردم اینکارو من قمیتی چه به میره
گرفتم
میدونستم اوردم او نا سر بلایی چه که بفهمم حالن چه در وبابا مامان بینم بزنم
دید رو خونه دور از سر یک برم که
خیلی
خودمو بار و هزار دیدم مامانمو دیدم آرام بود در جلو امبولانس رفتم وقتی
نداشت شمارش که اونقدی اوردم بار به گند
خودم پای با خودم که منجلابی این تو از پیام بیرون میخواستم بودم آورده بالا به
گند خیلی بود بس دیگه کردم لعنت

رفته

که بود داده دستور راحله نداشتم دوست خودمم نداشتم من که بدنشون رو داشتند تاتو یک باند اون همه توش بودم

فردا

mroman.ir 15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۴۳ mroman.ir

که بود نوشته یک گردنمون نزدیک مون سینه بالای بدنم رو بود کرده تاتو باند اعضا همه واسه که همونی پیش برم نفهمیدم شو معنی وقت هیچ که بود نوشته حروف اون اسپری با اریپاتمانم همون دیوارهای روی frms

خودم کار تو سرم گفت که رسید راحله گوش به خبر این تا نداره خبر میگفتن همیشه چی معنیش میپرسیدم هرکی از باشه

یک همیشه دوربین مطمئنن ماشینمم وتو هست میکروفن لباسام تو میدونستم همیشه باشم نداشته کار چیزا این وبه

مرده

لباسارو خودشون که داره دلیلی یک که بودم فهمیده مدت همه اون از بعد میکردم تعیین لباسامونو برامون میومد

انتخاب

صبح کنم تاتو برم میخواستم که روزی اون نکنیم عوض لباسمونو که نمیدن ما
به ای اضافه لباس و هیچ میکنن

لباسارو

ساختمون اون جلو رسیدم وقتی بودم برداشته دیروزم کثیف لباسای افتادم راه
ماشین با کردم تنم رفتم برداشتم

تو لباسارو

ساعتمو به که بودم مطمئن باشه جا همون گذاشتم ماشینم پوشیدم کثیفو لباسای
دراوردم بود پشت اون که ای خرابه

وحتی

همون انداختم دراوردم رو همه داخلشونو هست چیزی بود گردنم تو که بود
خالکوبی حروف همون بازم که گذرنبندی

شهر به برسم تا بدوم باید ها حالا حالا میدونستم براهمین بودم شده شهر از
خارج دویدم تونستم تا دویدم بعدش جا

اون

یک زدن فک ساعت ویک دلیل تا هزار با اطراف روستاهای از یکی تو شم خارج
روستا اون از نمیتونم میدونستم شبو

گرفتمو نادیده محبتاشو تمام روزی یک که همونی بابا به زدم زنگ صبح بمونم

ش خونه شبو که گذاشت پیرمرده

بعدش

هزاربار شدم شرمنده بیشتر نپرسید ازم چیزی هیچ وقتی دنبالم اومد و چرایی

چون هیچ بدون رفت بین از زندگیم

خودمو

با داشت قلبی ناراحتی نبود قبل مامان اون دیگه مامان خونه رفتم وقتی کردم

کاری همچین چرا که کردم لعنت

شنیدن

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۴۴ mroman.ir

همه اون در برابر جوابم بازم دوباره ومن میگرفت قلبش میکرد خوشحالش

زیادی که چیزی یا کننده ناراحت خبر یک

گرفته درپیش خوندنو درس روند دوباره نداشتم گفتن برای چیزی هیچ کردن

لعنت خودمو دلم وتو بود سکوت خوبی

بودم

ها اخری این که چند هر میکرد پیدام زودی به راحله نمیکردم اینکارو اگه

میدونستم کردم پلاستیک جراحی صورتمو

خوندن درس با بدمو کارهای تمام میخواستم خودن درس سر افتادم دوباره

اشناس برام خیلی قیافت میگفت بهم

کنم جبران

شده باند وارد که تقلبی اسم اون با بعدشم اشتباهات اون همه روی بزارم

سرپوشی میخواستم دادم ادامه رشتمو دوباره

کردن پیدا از که زدم راحله اپارتمانای جلوی چندتاشونو قصد واز کردم فوت من

که کردم درست اگهی عالمه یک بودم

کابوس هرشب میدیدم کابوس هرشب روزا اون حرفاست این از تر زرنگ خیلی

اون میدونستم هرچند بشه ناامید من

چیزو همه روانپزشک رفتم کنم صبر این ااز بیشتر نمیتونستم خونه اون به

بودمشون برده که دخترایی اون از یکی

که روزی ایران بفرستم که کرد درست کارامو داره نگه اونجا منو میترسید بابا

شدم خوب کم کم کردم تعریف براش

دارم دوشش بیشتر جونمم از حتی میاد درد به دلم آرام میکنه گریه وقتی الان

گرفت قلبش دوباره مامان میومدم

_من تا نگو هیچی مامان به حموم میرم قبلش من پایین بریم بلندشو کرد کف

دهنم خودمم زدم حرف خیلی فکرکنم

نیومدم

باشه؟ پایین

یک شاید میره راه من جلو داره الان که ارسلانی همین میزد تند تند بر اش

قلبم کردم نگاهش پشت از رفت باشه

روزی

که نمیتونم الان ومن بوده نادونی روی از همش اما باشه فروخته عربا به رو دخترا

شاید باشه کرده کار باند یک تو

ازش

غصه بگم کنم بغلش برم میخواست دلم میکرد درست صبحونه داشت هرروزه

مثل عمو زن پایین رفتم باشم متنفر

نخور

که میدونه الان پسرت نخور غصه بگم پره غصه از دلت که میده لوت بازم کنی

کنترل خودتو هرچقدم چشات تو غم

تو

عمورو زن صورت بده مادرش به خودش خوبو خبر این میخواست دلم اما داره

دوست بیشتر جونشم از و مادرشی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۴۵ mroman.ir

تو اشکو براقی وضوح به گفت بخیر صبح نه داد سلام نه همیشه ومثل اومد

ارسلان وقتی میز سر نشستم بوسیدم

چشاش

پشت از رفت دنبالش ارسلانم که بلندشد صندلیش رو از ور اون کرد روشو

سریع چای قوری آوردن هوای به دیدم

کرد حلقه دورش دستاشو

_کردم بد درحقت خیلی که ببخش منو مادر جان ببخش منو

ارسلان طرف برگشت برق سرعت به عمو زن

_بشم قشنگت چشای اون فدای الهی میاد یادت منو برم قربونت مادر عزیزدل

خوبی پسرم خوبی مادر ارسلان

اجزای تک تک دستاش تو گرفت مادرشو صورت ریختم اشک تشت یک اندازه

میدیدم رو صحنه اون فقط منکه

صورت

های گریه صدای از موقع همون بود پاکتر ها خیلی از دلش اما بود گناهکار

هرچند کرد بخشش طلب بوسید مادرشو

زن

وقت هیچ خدایا خوشحاله حد از بیش میدونستم خندید بلند بلند دید رو عمو زن

ارسلانو وقتی که اومد عموهم عمو

دوباره

بخشش طلب جفتشون واز بوسید پدرمادرشو دست ارسلان کشیدن رنج کافی

اندازه به برنگردون خانواده این به غمو

کرد

خوب اتفاقات دادن رخ وقت فقط حالا دیگه بگی انگار کرد دعوت فرداشب برا

فامیلو زد زنگ سحر کله همون عمو زن

از عمو زن شب اون نمیخورد جم ارسلان کنار از هم لحظه یک عمو زن میکرد

خوشحال اندازه از بیش منو واین بود

بود شنیده صدامو خدا واقعا اینکه مثل کردم خداروشکر کلی صالح زاده امام

رفتم ظهر روز همون بود ابرا رو خوشحالی

دوباره بخواد ازم ارسلان که وقتی تا خودمون خونه برگردم باید فکر کنم عمو زن

خونه اومدن همه اینا بابا امشب

برگردم

از ومنو بگیره تصمیم ازادانه اینبار میخوام کنم تحمیل بهش خودمو نمیخوام

مجبورم اما سخته اینکار برام خیلی هرچند

بخواد دلش ته

من با هیچکی شده خوب ارسلان که حالا خدا ای میکردم بازی دستم انگشتای با

عمو زن کنار مبل رو بودم نشسته

حرف

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

کرد صاف گلوشو ارسلان میبینه گیلاس البالو داره چشم فکر میکردم بودم کرده
نگاه قالی های گل به بس از نمیزنه
کردن صحبت به کرد شروع
_برگردیم کی تا نیست ومعلوم شمال برم ارام با فردا میخوام من اما اومدم
حرفاتو میون ببخشید
جان ارسلان چی برای پدرم
_عمو میفهمید بعدا
_وبیاید برید سلامت به نیست مشکلی باشه
وخنیدید زد چشمک یک برام که ارسلان به کردم نگاه تعجب با
شد دیوانه دوباره نداده شفاش هنوز خدا گذاشته تاثیر مخشم رو ش حافظه
دادن دست از فکر کنم
به هرچی شمال برم ارسلان با فردا صبحش میخواستم چون کردم حافظی خدا بابا
از جا همون بود خوب خیلی شب اون
ناچارا منم بخر داشتی لازم فوقش نمیخواه چیزی گفت بیارم لباس که
خودمو ارسلان خونه ببره منو گفتم ارسلان
قبول

چی مثل ارسلان نخوایده هنوز بودم غرق فکرام تو صبح تا خوابیدم مهمون اتاق

تو بدبخت منه دوباره بازم شب کردم
 بلند زور به میزد برق موهایش بود رفته حموم چون بود بیدار کی از خودش
 نمیدونم بخوابم نداشت و دیگه اتاق تو پرید
 بودم پوشیده تیره لباس هرچی دیگه بود بس بیرون اومدم حموم طرف رفتم
 دادم ارسلانو خوشجلم فحش چندتا شدم
 امروز
 برم الان کردن ارایش کردم شروع نشستم تخت رو گذاشتم مشکی شلوار با
 دراوردم سفید مانتوی یک بتر کونم میخوام
 رفتم وقتی ندارم دل من مگه والله کردن خوشجل این به نه بودنم پولیده ژولیده
 اون به نه میکنه کپ ارسلان پایین
 پایین
 یا میخواد دلت که هرچی تا چایی و فلاسک و میوه غذا از بود گذاشته هم موراکی
 خوراکی و اسمون کلی عمو زن
 ابر فرض
 کشید طول ساعتی نیم که کرد سفارش ارسلان به کلی عمو زن خودم جان به
 نخواییدن دیشب از اصلا اینا کنم فکر
 وقتی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

این از میخوره من به اخه بگه بیاد نیست یکی حالا باشم ارسلان خودمو مواظب
گفت بوسید سرمو رسید من به

هر کول

بودن نو ازها موقع اون عین الان که شدم ارسلان ماشین سوار رفتم کردم

خداحافظی وعمو عمون زن با کنم مراقبت

نشست اومد ماشین پشت گذاشت ساکارو ارسلان افتاده خط وکناراش سپرش

ورو نمیزنه برق

_ خوشبختی سوی به پیش

اب سرم پشت کسی که بود باری اولین این ریخت سرمون پشت ابو کاسه عمو

زن که دیدم شدیم دور اونجا از وقتی

سقف تا صداشم بود گذاشته اهنگ ارسلانم صندلی پشتی به دادم تکیه سرمو

بستم چشمو زدم لبخند یک میریخت

بود کرده بلند اسمون

_ سلامتی؟ به عروسیتنه

_ دیدی خداروچی شاید

_ باش شاد باشه

_ هستم

به شو فندقی حافظه اون تازه که انگار نه انگار پایین بیارم فکشو بزخم میکنه
 کاری خودش ها شده خوب دورروزه این
 ورنجی غصه هیچ وبدون کامل ارامش با نگرونی دل هیچ بدون ارسال با دارم
 امروز ونیم سال یک از بعد آورده دست
 بشه ثبت خاطراتم تو همیشه برای شاید که مسافرتی مسافرت یک میرم
 گرفتی؟ سکوت روزه
 نخواایدم دیشب فقط نه
 میکردی؟ شکر من سلامتی خاطر به خدارو داشتی
 _پاک گرفتت اسمون به اعتماد نیست که سقف به اعتماد
 _رفتم خانم به
 _دور به بلا
 _نگرفتی منو پاچه تا بخواب بگیر باشه
 mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۴۸ mroman.ir

_خالته ببخشید ببخشید گفتم سریع میکنه مسخره منو الان که اومد یادم سریع
 عمته گفتم تا عمته

بود گرفته ضرب فرمون رو دستش با کرد نگام باخنده
 چشمو دوباره ارامش با نمیشد بالاتر این از خوشبختی دیگه میکردم نگاه بود

رومون روبه که سبزی های جاده به

بستمو

خواب پیشواز به رفتم وبعدهشم کشیدم عمیق نفس یک دادم تکیه پشتی به سرمو

_ها میارم ابو پارچ خودم جان به دیگه بلندشو آرام بلندشو آرام

_داشت اهنی درای که بود رومون روبه بزرگ ویلای یک کردم نگاه دورورمو

شدم بلند

کجاییم؟ ارسلان

_میگم بهت شو پیاده

وسایلو خودمون گفت ارسلان که کنه کمک خواست اومد هم پیرمرده یک

دراوردیم وسایلو ارسلان کمک با شدم پیاده

میبریم

_هستید؟ ارسلان اقا خانم شما پس اومدید خوش دخترم سلام

_هستم خودم بله ممنون خیلی سلام

..... _چقدر اقا نمیدونید

که منم خندید بعدشم ها بریزی اب رو منو مته پته که نشد قرار محمد مش ا

گفت بلند ارسلان بزنه حرفشو خواست تا

بگه میخواستن چی که میشد منفجر داشت مخم بود کرده گل فضولیم حس

_نرفتم؟ خودمون ویلای چرا ارسلان

_دیگه میگم بهت بیا هولی چقدر حالا
 شده دکور ممکن وسایل جدیدترن با پابینش طبقه که بود بزرگ خیلی ویلای
 یک بالا رفتیم بالا انداختم هامو شونه
 میکردم نگاه رو ویلا بودم وایستاده زمین گذاشتم ساکارو که طوری بود
 _کیه؟ مال بگو تورو خدا نداره حرف محشره اینجا ارسلان وای
 _میگم بهت بزار جیگر رو دندون دودقیقه باز دیگه تو هستی پیچی سه عجب
 بابا ای

نخواستم اصلا بابا خوب خیلی
 mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۴۹ mroman.ir

اتاقا تو گذاشتیم رو وسایلا رفتیم

_بخوریم؟ چی نهار خوب

_کنم اشپزی الان ندارم حوصله اصلا منکه نمیدونم

_موافقی؟ رستوران با

بهتره هیچی از هی

_باشه خداتم از والله نیست که رو

_قانعیم بچه که کنم چه

_بابا بریم بیا

لی وشلوار تنگ خاکستری تیشرت یک با لباساشو هم ارسلان کردم عوض رو
 بود شده چروک که رو اینا مانتوم رفتم
 از میخواستم بود من اسم گردنبند همون گردنبندش به افتاد چشم تازه مدت
 همه این از بعد بود کرده عوض دودی
 اویزون گردنش از نرم که کردم کنترل خودمو خیلی بود گردنش تو اما ش
 انداخته فکر میکردم بزخم جیغ خوشحالی
 نشم
 باغ طرف رفتم پایین انداختم سرمو دختر خوب یک عین نکنم ماچش چندتا
 _دونه یک رفتیم داخلش که ما اما دوتاست فکر میکنی میکنی نگاه که بیرون
 نمای از اینطوریه چرا ویلا این ارسلان
 بود
 _بهمه چسبیده ویلا دوتا برایکه
 _کیه دیگه یکی اون پس جدی
 _دختر خوب شیطونه کار عجله میبینی اونارم
 _دیوانه پسره بیاد جا حالش بچلونم بگیرم ارسلانو ابدار لباس عین اینجوری
 میخواست دلم چقد که اخ
 بود خوبی روز خیلی بودن گذاشته بیرون هاشم صندلی و بود دریا کنار که ویلا
 نزدیکی رستوران یک رفتیم هم با

فکر میکردم

بودم اونى ممنون چقدر ومن ميشه جبران يکى يکى داره شون همه حالا داشتم

که بدى روزهاى همه اون درعوض

بالاى که

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۵۰ mroman.ir

کرد مستجاب ودعاهامو بود کارام همه وشاهد بود سرم

_ نکردى؟ تعريف برام چرا شده چى ت گذشته بقيه ميگم ارسلان

ميکنم تعريف برات امشب

_ بشنوم مشتاقم خيلى باشه

_ ادمه يک تحمل از خارج کشيدم من که چيزايى اون تحمل خوب اما بياد نظر به

جالب برات ميکنى گوش وقتى شايد

ميدم قول بهت اينو معموليه

_ اما زياد نه هرچند ميتونم اما بفهمم درستي به نتونم شايد شدم متعجب حسابى

سرگذشتت نصف شنيدن با من ميدونم

بفهمم و حرفاتو کنم درکت كمى

_ دادى گوش حرفام به که ممنونم

_ بودم وظيفه

بود گرم هوا واقعا چون بخورم اب که یخچال طرف رفتم ویلا برگشتیم غذا خوردن از بعد

_ارسلان

خاک ها خرمن زیر جسدش والان کردید اعدام اونم نکنه داشته نقش بازی این تو اونم نکنه ارسلان کجاست شیوا باشه

کردن اعدام حق نا به رو شیوا بوده پاک شیوا دارم یقین من کنم باور رو شیوا بودن گناهکار نمیتونم وقت هیچ ارسلان

بکنه کارهایی همچین نمیتونه وقت هیچ معصوم چهره اون

_روبه به میزنه زل شب تا روز میمونه روح بی جسم یک مثل منتهی شما ویلای تو ما نزدیکی همین ارام شماله شیوا

راحله اعدام روز که هرچند شد اینجوری شیوا جلو راحله اعدام از بعد میگه نامفهومی چیزای یک لب زیر فقط روش

بهشون انقد یا فروختی دختراشونو که بده رو مادرهایی اون اشک جواب میخواد کی کنم حلاله اگرم حتی گفت شیوا

سرتنه پشت نفرین همه این وقتی کنم حلاله چجور شد ریخته ابروشون که پدرهایی کشتن خودشونو که اوردی فشار

اینا

ها نداشتی خودت برای برگشتی راه هیچ که مامان کردی چیکار کنم چیکار رو

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۵ | mroman.ir

از تر پاک خیلی شیوا بدم نشون بهت بینی خواستی اگه تا داشتم نگه رو شده

چاپ روزنامه تو که هاشو حرف هنوزم

اون

میکنی فکرشو که چیزی

هستم؟ ادمی چطور من فکر میکنی چیه؟ گفتم ازش رو کمی خیلی خلاصه که من

گذشته درمورد نظرت حالا آرام

_کمو خلاصه همین نمیتونم حتی الان من ارسال میدونی میشد چی بود کامل

اگه بود خلاصه این واقعا ارسال

هضم

نفهمیدم من چرا که بفهمم نمیتونم و معصوم پاک انقدر شیوا اما بوده پلید ذاتش

انقد راحله چرا کنم درک نمیتونم کنم

این

مگه نبودم زندگیت شریک من مگه چرا نگفتی بهم چرا واقعا بزرگ شرکت یک

رییس نه بودی پلیس تو مدت همه

نباید

میگرفت بازی به مونو زندگی راحله باند مثل باند چندتا باید بوده؟ پلیس شوهرم

میفهمیدم روزنامه تو از باید میفهمیدم

پلیسه شوهرم که میفهمیدم بعد

_راحله نمیتونستی تو اونوقت میگفتم بهت اگه میدونستم گفتم خودت خاطر به

هارو دروغ اون همه من اما داری حق

رو

راهی تنها موقع اون اما بگیرم باباتو جلو میخواستم شنیدم و باباتو راحله ازدواج

خبر وقتی اولش پدرت کنار کنی تحمل

کرده عوض من رفتن از بعد رو بود داده من به باند درباره که اطلاعاتی اون همه

راحله چون بود کردن صبر داشتم که

نمیزارم اما بیارم دست به باند از اطلاعات کلی میتونم و راحله بابات ازدواج طریق

از گفتم کردم فکر یکم که بعد بود

که

نمیتونستم روز اون اگه کنیم شون دستگیر تونستیم بالاخره خدا کمک با اخر

روز که کنه وارد بابات یا تو به ای صدمه

وقت هیچ میوفتاد اتفاقی عمو برای لال زبونم اگه یا بابات شرکت طریق از

میکردن ایران وارد رو موادها اون

نمیتونستم

کنم نگاه چشات توی

پلیسم من میدونی که حالا بوده نشده بسته اسمونا تو عقدمون وقت هیچ که حالا

نیستم پسر عموت دیگه که حالا آرام

من

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ۱۵

Page ۱۵۲ mroman.ir

صورتشو کرد پیر باباشو کرد مریض مامانشو نادونیش با که همونی کردم کار

باند یک توی که بودم پسری همون

عوض

تحت رو بوده زندگیش تو گیش بچه از که رو دختری اون وقت هیچ اما کنه

شروع جدیدو زندگی یک بتونه تا کرد

هیچ

عشق به من که ویلا این تو ابی اسمون این زیر داری قبول رو نکرده خیانت بهش

وقت هیچ نکرده فراموش شرایطی

تو

این ریشه همیشه چیزی هیچ با دیگه والان کرد رشد کم کم بعدا بود شده گذاری

پایه بچگی از که عشقی ساختمش

عشغو

کس هیچ تا کنیم درست زندگی خودت قول به تا برمیگردی داری؟ قبول

زندگیت شریک عنوان به منو برد بین از

دیگه

؟ ت خونه برمیگردی آرام اره ؟ کنه خرابش نتونه

کنار میخوامش ودل جون با که خوشبختی میشدم غرق خوشبختی تو داشتم تو

من بود آورده هجوم چشم به اشکام

مردی

اومد بیرون دهنم از لعنتی جمله این که شد چی نمیدونم اما دارم دوستش بیشتر

خودمم از الان که

_ارسلان کنم فکر یکم باید

_گفتم بهت رو چی همه منکه آرام چی درمورد

_اسمت اینکه داشتی بادیگارد سال سه اینکه کنه تعریف رو چیزایی همچین

خودت برای بیاد یکی یهویی بده حق بهم

از

همه این از بعد اینکه خلافاکارهاست بردن بین از کارش یا خلافاکاره نمیدونی که

پسرعمویی بوده پسرعموت رو بچگی

وارد شوک بهت بوده چیکاره بفهمی وقتی بشناسیش وقتی بعدش اما دروغی

هرچند شدی مادر صاحب دوباره سال

نمیشه

به تو که خوبی همه این در عوض فکر میکنم ببخشم خودمو نمیتونم نوعی به

ارسلان کرده قفل مخم واقعا من الان

من

مدیونم بهت فکر میکنم کردم بدی بهت همه اون من کردی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۵۳ mroman.ir

_ تا شاید کافیه برام ببینم چشاتو هرروز که همین من نیستی مدیون من به وقت

هیچ تو آرام نزن حرفو این وقت هیچ

یک

تر بزرگ هام خواسته الان اما بودم راضی بودم آورده انگلیس از که چشات

عکس به ازدواجمون از قبل پیش سال ونیم

میدونم اینم اما بزرگه هام خواسته میدونم ببینمشون هرروز باشن جلوم هرروز

که چشایی با میخوام خودتو الان شده

که

تو داستانو این اخر میخوام چون برگردیم مشهد از که وقتی تا آرام میدم فرصت

بهت حرفاست این از تر بزرگ تو قلب

که مامان دفتر همون مثل بسوزونم دفترمو وحتی بسپرمش فراموشی به همیشه

برای وبعد کنم تعريف برات مشهد

سوزوندم

_کني؟ تعريف برام ميخواي رو چي مگه

_ميگم برات همونجا ديگه اونو

ها صبح 6 کردی نگاه ساعتو الانم

شده خشک کمرم چرا ميگم خدا وای

_ميشي بهتر ميري راه يکم اينجوري بدم نشون بهت رو چيزي يک بريم

بلندشو پس باشه

ويلا ورودی در طرف ميرفت داشته افتاديم راه هم با

_ارسلان؟ بري ميخواي کجا

_بيا؟ دقيقه يک ا

_بليزم همين با ندارم مانتو منکه ولي

_ديگه درسته داري روسري نيست اينجا سحر کله الان کسی بيا نداره عيب

_وايستاديم ويلا در روی روبه بيرون رفتيم هم با گرفت دستمو

_بخون رو تابلو اون رو آرام

_ها تقدير فرشته بود شده حكاكي اي نقره با روش که بود طلايي کوچيک

تابلوی يک کردم نگاه

_ارسلان چي يعني

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page ۱۵۴ mroman.ir

یک بفروشه ویلاشو میخواست دوستم شمال اومدیم وقتی بعدش روز چند

بودن اومده وبابا مامان که اولی روز همون

خوب مهندس دنبال بسازمش دوباره میخواستم کوییدمش خریدم رو اینجا منم

داشت احتیاج پول به بود کلنگی ویلای

بودم

کردم قبول کنیم درستش شریکی هم با گفت شد دار خبر ویلا وجود از علیرضا

وقتی بود مهندس علیرضا دوست که

اون تو ها تقدیر فرشته اومد ذهنمون به اسم این تا کردیم فکر خیلی علیرضا با

بزاریم اسمو این میخواستیم که روزی

کنیم درست رو اسمونی فرشته دوتا این زندگی گرفتیم تصمیم هم علیرضا منو

بودید فرشته واقعا وشیوا تو کثیف بازی

شیوا مال طرف یک ست طرفه دو اینجوری الان ویلا این که شد این باشن شاد

وهمیشه بخورند غصه نزاریم دیگه

اینکارو ومن کنیم شروع ویلا این از مونو زندگی دوباره که گرفتیم تصمیم

علیرضا با تو منو مال طرفم ویک وعلیرضا

شیوا با میخواست بود داده اس بهم شه پیدا ش سروکله که الاناست کرده

صحبت بابا با شیوا در مورد هم علیرضا کردم

کنه صحبت

صورتتم تو خورد چراغ دوتا نور که خیابون طرف بر گردوند منو منو انداخت م

شونه دور دستشو ارسلان

_رسید راه از خواهرتم عاشق اینکه مثل

به لبخند با ارسلان منو میرقصید شیوا با ارسلان منو عروسی شب که پسری

همون بود علیرضا سفید کمری کردم نگاه

طرفمون اومد شد پیاده ماشینش از کردیم نگاه طرفش

_بخیر رسیدن داداش سلام

_ممنون خیلی جان ارسلان سلام

_علیرضا اقا سلام

_بگید اسممو شما که میکشه طول ساعت نیم فقط اینجوری کنید صدام علی

همون نداره عیبی داد سلام خندید

میرسی کجا به ببینم برو تو کردم روی پیاده طرف مخ رو فعلا که من: گفت

علیرضا به رو زد چشمک یک ارسلان

پسر

داداش باشه

قلبم تمام با من لبم رو اومد لبخند ویلا در سر اسم دیدن با ویلا داخل بریم

خواستیم وقتی کردیم خدا حافظی علیرضا با

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۵۵mroman.ir

شدیم وارد باهم م زنانه کردن ناز پای به بزارم باید فکر کنم هم فکر کردنم اون

میخواستم رو ارسال و وجودم

باهاش تماسی هیچ هرچند خواهید من کنار تخت رو ارسال دیگه بار یک برای

میزنه لبخند روم به زندگی فکر میکردم

به بودم شاکر خدارو بار و هزاران داشت همراه به ارامش دنیایی من برای

میکردم حسش در کنارم اینکه اما نداشتم

خاطر

اسمونی هدیه این

مردو این من صورتش تو بود ریخته موهاش کردم نگاهش بود خوابیده پشت به

ارسلان بلندشدم بود 2ساعتی ظهر

چون بخوریم کنم درست چیزی یک پایین برم بلندشدم میخوامش قلبم ته از

هاش و خوبی ها بدی همه با میخوام

مطمئن دراوردم رو سبزی قرمه و برنج قابلمه بود پر پر کردم باز یخچالو در

مشهد طرف بیوفتیم راه امروز میخواستیم

چیدم خوشجل خیلی نفره دو میز یک شه گرم گذاشتم یخچال تو گذاشته کرده

درست محمد مش خانم اینارو که بودم

رفتم

کنم بیدارم ارسلانو بالا

گذاشته پنبه بگی انگار اما شو بلند که پریدن پایین بالا به کردم شروع تخت رو

رفتم اخرش نمیشد بلند میکردم هر کار

تو

که پایین بالا میپریدم داشتم همینجوری میخونم..... گوش تو یاسی دارم

میکردم فکر انگار نه انگار گوشش

ارسلان

نیوفتادم زمین رو که کردم شکر خدارو بار هزار ارسلان رو افتادم صورت با

خوردم سکندری یهویی داد تکون خودشو

میگرفتم گچ هیکلمو کل میرفتم باید الان و گرنه

_ شکست نازنیم دماغ دیگه بلندشو خوب ارسلان نکشت خدا ای

_ روم انداختی خودتو وزنت اون با شد پاره شکمم دختر پیر پایین بالا کمتر

خوب

_ لباسام رو کشیدم دستمو بلندشدم سریع افتادم ارسلان رو فهمیدم تازه

_ دامن سومالیا قحطی تا وایستا همینجا توم میخورم رو غذاها همه خودم میرم

الان نیا اصلا بود خودت تقصیر خوب

بشه گيرت

_اومدم منم برو دختر بابا باشه

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page ۱۵۶ mroman.ir

ديگه بودم شده جنبه بی من چقدر انداخت گل هام گونه کردم نگاه ایینه تو

خودمو پایین رفتم

سرم دور رو حوله بیرون اومدم گرفتم ساعته یک دوش یک حموم تو پریدم

رفتم سریع خوردیم ارسلان با رو غذا وقتی

گفت باخنده بعد پیچید حوله دور دستشو شد رد ارسلان که ارایش میز جلو بودم

نشسته بودم پیچیده

_کردی؟ درست قیفی بستنی

دوباره هم کمک به بیرون اومد وقتی حموم رفت ارسلانم نه میگی داره کم میگم

میخندید و خودشم میگفت خودش

ماشین پشت گذاشتشون برد ارسلان بستیم ساکامونو

_دریا لب بریم بار یک رفتن از قبل ارسلان

_میریم داریم که بگم محمد مش به برم من بده انجام کاراتو زودتر پس باشه

_کنم خداحافظی ازشون میخوام منم وایستا ا

زدم ایینه تو لبخند یک فهمید صورتم از میشد اینو حتی بودم خوشحال کردم

نگاه ایینه تو خودمو سرم رو انداختم شالمو
 وادم پاکه پاکه دلاشون که مهربون وپیرمرد پیرزن یک کردیم خداحافظی
 وخانمش محمد مش از ارسلان دنبال رفتم
 کنه حس وجود تمام با صداقتو میتونه کنارشون
 خداحافظ زدم داد بلند بیرون بردم شیشه از سرمو داد تکان دست برامون محمد
 مش شدیم ماشین سوار ارسلان با
 دستمو کنارم اومد ارسلان شدم پیاده کردیم پارک دریا های نزدیکی شد دور
 اونجا از کاملاً ماشین بعدش وچنددقیقه
 گرفت
 عاشقتم و نشستنی حرفام پای به که مرسی بودی در کنارم هم کسیم بی های
 تورو که ممنون خدایا ممنونم ازت خدایا
 به
 برگردوندی بهم ارسلانو اینکه خاطر
 لباس همون پسره جلو میرفتیم داشتیم نشستن هم کنار جوون وپسر دختر یک
 دیدم دور از میرفتیم دریا کنار زنان قدم
 های
 رو گذاشتم دستمو اروم شیوا بود من خواهر هم ودختره بود تنش علیرضا که
 صبح های لباس همون داشت رو آشنا

م بینی

گفتم ارسلان به رو

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page ۱۵۷ mroman.ir

_ کردی جان نوش رو کتک دربیاد جیکت

برای دلم چقد که اخ میزد حرف داشت که میومد شیوا صدای وایستادیم

پشتشون رفتیم اروم داد تکون برام سرشو فقط

بود شده تنگ شیوا

_ ادامه راهشو مادرم شبیه واو نوقت بینم خیانت میترسم کنم وازدواج کنم

ریسکو این نمیخوام شه تکرار تاریخ نمیخوام

میخوام باشه داشته ادامه بودن مخدر مواد باند رییس ما خانواده تو دوباره

نمیخوام بشکنم طلسمو این میخوام من بدم

این

من که انتخابت خاطر به ت خانواده جلوی تورو نمیخوام بعدها بشنوم زبون زخم

نمیخوام کنم تموم جا همین داستانو

باشم

انتخاب اسونو راه شو خیال بی پس داری درپیش رو سختی راه کنی ازدواج من با

اگه میدونم وقت هیچ کنم شرمنده

کن

کار اتیش تو کنن نگاه خلافکار یک چشم به بهم نمیخوام خریدن جون به فامیلو
های حرف تمام یعنی من با ازدواج

مامان

بمونم باید میدونم گذاشته پا اونجا مامان که جایی از میرم اینجا از میرم من اما
شد سیاه زندگیم منم سوختم منم

کنم و ثابت

مادرم نمیدونستم خلافکاره که نمیدونستم اعدامش روز تا دیگه نفر هزار هزاران
مثل منم که بودم گناه بی من که

ممکنه

نمیخواستم کردم فرو برف تو کبک مثل سرمو زندگیم تمام نمیدونستم رو
هیچی کنه ول منم کارش خاطر به روز یک

کار واین بفهمم نخواستم ببینم و نخواستم بشنوم نخواستم بیره بین از نمیتونه
هیچی رو تلخیش که ببینم رو حقایقی

مامانو

چیکار میگی کنم حلالش گفت کرد گریه برام شب یک که رو منی زد گول منم
که طوری راحت خیلی کرد راحت

کنم

؟ هستی گفتم کردم سربلند هر بار ؟ نبود همراهم وقت هیچ که خدایی به باشم؟

داشته ایمان کی به دیگه ؟ علیرضا؟ها

گفتم

ساکت همیشه بهم نگفت هیچی ؟ نیست قائل من برای ارزشی کوچیکترین حتی

مامان میبینی گفتم ؟ تنهام میبینی

بود

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۵۸ mroman.ir

قبلش ماه یک از باید م دیگه دوستای که درحالی دوستام با برم سفر میداد اجازه

میداد من به رو هر کاری اجازه مامان

هیچ مامان اینکه احساس داشتم احساسی چه فکر میکنی بده اجازه مادرشون

شاید که چینی مقدمه به کنن شروع

ارزشی

بهش میاد کجا از اینا پول مامان چی برای پاش به بریز همه این مامان میگفتم

بهش همیشه که منی نبود قائل برام

گفتم

حالا کردم استفاده حروم پول اون از منم علیرضا میشه باورت نرفت گوشش تو

اما نیار زندگیمون تو حروم پول

شه؟ درست اینا همیشه م بدبختی سراسر من شه درست من زندگی همیشه اینا همه
با فکر میکنی

_من شیوا کردی استفاده حروم پول اون از ناخواسته تو نمیشم پشیمون تو
انتخاب از وقت هیچ من شیوا نخور غصه
یک اجازه که میزدن سروکله مادرشون با قبل ماه یک میگی که دخترایی همون
کردم انتخاب تورو پاکت قلب بخاطر
بهت شرایطی هیچ تحت وقت هیچ که میدم بهت اطمینانو این من باشن بدتر
خیلی تو از شاید بدن بهشون سفرو
خیانت
که منم این م چیکاره وسط این خودم پس ببرم پیش مردم حرف براساس مو
زندگی بخوام اگه من نخور غصه نکنم
برای

از کنی جلب خودت به مو توجه تونستی تو فقط که منی من فقط م خاله نه م عمه
نه فامیلم نه میگرم تصمیم زندگیم
از نمیرفت تر عقب خاصی مرز یک از ت مقنعه که روزایی همون از بود اولت
سال تو که دانشگاه اول روز همون
تو میزدی حرف پسر ت های همکلاسی با وقتی میکردی نگاه پاتو جلو فقط
میرفتی راه هر وقت که وقتی همون

چشاشون

وکل بودید چشم تو و حسابی بودید اولی سال شما خلاصه داشتمت نظر زیر ها
موقع اون تمام من نمیکردی نگاه

دانشگاه

با دوستم منو روزی یک که خواهر بشید روزی یک که نمیگنجید باورم تو وقت
هیچ و میدیم و آرام تو میشناختنت تقریبا

خواهر دوتا کردن خوشبخت بشه ارسال منو و ذکر فکر روزی یک که اسمونی
فرشته دوتا با کنیم ازدواج خواهر دوتا

اما داد قرار سرراهشون زیادی بلندی پستی داد تغییر زندگیشونو که بازی شدن
بازی یک وارد ناخواسته که خواهر دوتا

نشیم تسلیم که ارسال منو نوبت حالا نشدن تسلیم وقت هیچ کردن مبارزه سالم
زندگی داشتن برای جنگیدن اونا

حالا

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵۵ ها

Page ۱۵۹ mroman.ir

تکون اب دلت تو نیزارم دیگه میسازم برات رو زندگی بهترین شیوا کن باور
کنیم راضی رو شما که ماست نوبت

اره بگو فقط بخوره

کشید دستمو ارسلان که میکردم گوش هنوز داشتم بود غمگین چشماش همیشه
اینکه برای شیوا برای میریخت اشکام

_کنه چیکار میدونه علیرضا نباش نگران ها میشه دیر دیگه بریم بیا

ش طلایی گنبد اون عاشق بودم عاشقش ودل جون با من که شهری همون مشهد
میرفتیم داشیم دوباره افتادیم راه

برگردوند بهم رو خوشبختی که بودم

_ارام؟ ساکتی چرا

_بگم؟ چی

_میکردی؟ چیکار بودی مشهد تو وقتی نمیدونم

_تو نمیتونستم وقت هیچ من نبود خانم اون اگه میکردم زندگی خانمه یک

وپیش میکردم کار مهد یک تو هیچی

بیارم دوام مشهد

_کرده هدایت منو زن که بده خیرش خدا

_کنه هدایت تورو بیاد باید یکی پرو

_میشه کچل کنه ارشاد منو بخواد طرف تا اوه

_خرابی کله که بس

_ارادتمندیم

_بهتره بزار اهنگ یک میگم

چشم روی به ای

نگرفته تماس هیچکی با بودیم اومده تهران از که روزی از میکردم نگاه روها

جاده بودم داده تکیه شیشه به سرمو

بودیم

شب بده نشون من به مشهد تو میخواد رو چی ارسلان که فکرمیکردم این به

همش حالا بود کم بود شیوا درگیر ذهنم

بار این بیوفته اتفاقی برام شاید تنهام چون نمیترسیدم نداشتم استرسی هیچ بار

این داشتیم نگه راه بین شام برای

ارسلان

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۶۰ mroman.ir

زندگیم لحظات بهترین واین میکرد ازاد فکروخیالی هر از ومنو بود گرفته

محکم دستمو که بود زندگیم مرد بود کنارم

به ای دغدغه هیچ بدون ومن میساخت داشت برام زندگیمو روزهای زیباترین که

بودم ارسلان ممنون چقدر ومن بود

میومد لبم روی لبخند دیدنش با که بودم نشسته زندگی این تماشای

دوباره شدیم مستقر حرم کنارهایی هتل از یکی تو دوباره بود گرفته شدت من

قلب تپش که درحالی مشهد رسیدیم

شد زنده خاطرات

_همانگ علیرضا با اخه تهران برگردیم باید وقت اصرع در باید چون جایی

میبرمت ظهر از بعد کن استراحت آرام

تهران برسیم همزمان کردم

_چطوره؟ میگی تو که همونجایی بریم بعد بخوریم تو پایین چیزی یک بریم

حموم برم پس باشه

_عالیه باشه

ها شد دیر میخوابی چقد دختر دیگه شو بلند آرام

شدم بلند باشه باشه

این گرفت دلم بود کوفته حسابی بدنم بودم نخواایده ماشینم تو ارسال خاطر به

دیشب چون شدم بلند زحمت هزار با

بار

حس داشتم بدی احساس هتل اومدم راست یک نفرتم حرم اول بود راه روبه چی

همه چون بودم خوشحال چون

تا میکردم

بیرون رفت پوشیدم لباسامو بدم سلام نفرتم پنجره پشت از حتی حالا اما بودم

رضا اما دامن به دست بود گیر کارم

_حرم بریم کی میگم ارسلان

_میشه دیر 5 ساعت که بدو فقط حرم میریم برگشتنی

حاضریم بریم باشه

_بشینم من میخوای نشستنی رول پشت انقدر نشدی خسته ارسلان میگم

_نشستم رول پشت بس از مردم بشین بیا بده خیرت خدا اخ

mroman.ir 15 تقدیر فرشت ۵ هـ

Page ۱۶۱ mroman.ir

کردیم عوض جامونو سریع

_نمیدی؟ ادرس خوب

_راه تو میگم بهت من برو

ادرسو این خدایا بود شده خشک ذهنم اب م سینه قفسه به میزد بیشتر قلبم من

میداد ادرسو نصفه ارسلان که بار هر با

من

باشه داشته فرق پلاکش شماره که میخوام فقط خدایا نمیبرم یاد از وقت هیچ

شده هک ذهنم تو ادرس این من برم از

رسیدیم

بهترین کنار کردم زندگی توش ماه پنج که همونی بودم بر از ادرسشو من که

همونی زده زنگ قدیمی در همون جلوی

بی

مدیونم بهش واقعا که کسی کنار دنیا بی

_کجاست؟ اینجا ارسلان

_شروع جدیدو زندگی یک هم با میخواستم بدم انجام کارم اخرین میخواستم

کنم ثابت بهت میتونم که همونجایی

کنیم

بمونه باقی برات وابهامی شک هیچ جای دیگه نیمخوام کنم تموم ناتمامو کارای

همه میخوام

چرا اینجا چرا خدایا میده بلب صدای فکرمیکردم همیشه من که قدیمی زنگ

همون روی گذاشت دستشو بود درست

این

نگاهم داشت که بود خودش بود بی بی خود شد تبدیل یقین به شکم سفید گلی

گل چادر اون تو بی بی دیدن با خونه

کسی همون بغلش تو انداختم خودمو جلوش رسیدم بالاخره برمیداشتم قدم

اروم اروم بود اوامده بند زبونش اونم میکرد

که

بودم خوشبوش نماز چادر این عاشق من که خدا اخ میکرد یادآوری مادرمو برام

_برگشتی؟ دخترم

_میکرد نابود منو داشت نبودش غم روزی یک که همونی با اومدم خودش با

اینبار بی بی

کرد نگاه ارسلان به کرد جدا خودش از منو بی بی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page۱۶۲mroman.ir

_داخل بفرمایید پسر م سلام

شده خشک که پژمرده ها گل و همون شده خشک درختای همون شدیم وارد

ارسلان با رفت کنار در جلو از بی بی

اغوش برای دلم که ای گوشه همون تلفن کنار به کردم نگاه پایین اتاق همون تو

نشستیم بود نکرده تغییری هیچ بودن

میزد پرپر ارسلان

نداشتم گرفتم دستشو که بره چایی بره خواست بی بی

_فقط میشناختین رو دیگه هم قبلا شماها فکر کنم که درحالی اوردم اینجا ارامو

امروز من نکشید زحمت جان بی بی

بدید توضیح ارام به منو گناهی بی میخواستم

_پسر م بگم چی

_مهمه خیلی من برای اما سخته میدونم بی بی رو چی همه سمیرا درمورد

_ریخت واشکاش کرد ارسلان به نگاه یک بی بی

گفتم بهت که روزی اون کاش ای نشستم انتظارش به ومن پیشم از رفت سمیرا
 شرمندگی همش که دخترم بگم چی
 کنه خدا
 میبرد زودتر منو خدا کاش میشدم لال کاش نمیزدم حرفی همچین بهت بینم
 دوباره رو سمیرا که کنم عمر اونقدی
 پیش
 همیشه که بالا پنجره همون از دیدمش آوردنش وقتی اما نشستم انتظارش به
 سال همه اون رفت ابروم خودش
 منتظرش
 که بود موقع اون بود خودش اما باشه من دختر کردم شک اومد دست به بند
 دست اومد وضعی چه با که دیدمش بودم
 بوده این اعتراف برای شرطش تنها نمیدیدمش اونطوری وقت هیچ ولی
 میکشیدم انتظارشو همیشه کاش دادم ترجیح
 که
 شدم اب بوده دخترم سمیرا که کردم شرم شدم خورد مادر شکستم ارام
 نمیآوردنش کاش کنه اعتراف من پیش بیارنش
 رفتم
 از که روزی رفت اون میکردم شک باشه من دختر سمیرا اینکه به بیشتر من

میزدو حرف کلمه به کلمه اون زمین تو
 شاید نمیگفتن چیزایی همچین بهش اونا اگه دربیاره پول راحت میتونه که کرده
 اغفالش خبر بی خدا از یک رفت پیشم
 اون نشد حاضر کس هیچ دیگه اخرش تا کرد اواره رو بقیه کرد نابود خودشو
 زندگی رفت اما خونه برمیگشت سمیرا
 mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۶۳ mroman.ir

خودشون گناه از بلکه که سمیرا گردن انداختن بانو کارهای بیشتر دادن
 شهادت ش برعلیه همه کنه اباد رو ویرونه
 کم

کرد خراب تورو مثل گلی زندگی نیست دخترم فکر میکنم حالا که سمیرا شدن
 اعدام شون همه نهایت در نشد اما بشه
 برای

حتی اینکارش

دوست سمیرا با بدموقعی ارسال اقا بودم تو کشیدن رنج شاهد چون کنم
 حلالش نمیتونم میکنم فکر مادرشم منکه 6

بود شده

دادن دست از داغ هنوز بود کرده فرار تازه موقع اون سمیرا اما بوده گروه اون

دستگیری هدفشون که میدونم هرچند

بی دوستی این به میشه احساساتی سمیرا داشتن سمیرا نامزد به زیادی شباهت

ارسلان اقا واینکه بوده تازه نامزدش

جهت

میبینه هم با رو شما بعدا کردن تحقیق درموردش میکنه شروع نمیبینه حرکتی

هیچ ارسلان طرف از وقتی میبنده دل

عکسای ظاهرا که ونامزدشو خودش عکسای میشه تحریک ش زنانه حسادت

بوده خلافکار هرچند موقع همون بیرون

عوض رو عکسا که کاری همون چیه اسمش نمیدونم گذشته من از سنی دخترم

میکنه عوض رو بوده هم مزخرفی

فتوشاپ گفتم اروم دادم تکون سر میریخت اشکام که درحالی

انگلیس سمیرا اصلا که درحالی شما درخونه میفرسته میکنه عوض ارسلان اقا با

نامزدشو عکسای همون با دخترم اره

بد درحقت دخترم میدونم کنم نگاه چشات تو دخترم میکنم شرم بوده کرده

درست خودش هم رو ها عکس واون نبوده

کرده

قربونی خودشو گذاشتو بدی مسیر تو قدم اما نبود بد ذاتش سمیرا دخترم خاطر

به نکن نگاه بد هم من به وقت هیچ اما

کرد

هیچ دیگه امیدوارم که دخترم تلخ سرنوشت بود این زد رگشو زندان تو اعدام از
قبل زدن اتهام بهش که هم روزی

وقت

نکنم تعریف ای دیگه کس هیچ برای
میگرد گریه وقتی پا که دلش انقد که اون بی؟ بی چرا کردی همیچین چرا خدایا
زدم زار بغلش تو کردم بغل رو بی بی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۶۴ mroman.ir

هرچقد بی بی شدیم راهی ارسلان با که بود 7:30 تقریبا ساعتای میدیدم توانیشو
بی وقتی میشد ریش دلم میلرزید

اصرار

بیوفته زحمت به حالش اون تو نمیخواستم نکردم قبول بمونیم ش خونه شب

کرد

_حرم بریم ارسلان

_عزیزم بریم

میگرد قراری بی م سینه تو دوباره من و قلب حرم میرفتیم هم با داشتیم دوباره

گرفت دستمو

— پلوغی شلوغ این تو نشی گم وقت یک باش خودت مراقب ها میشیم جدا الان
جا این از بین آرام

— میشم گم بازم مشهد تو زندگی ای و خورده ماه پنج وجود با من نظرت به
منتظرتم اونجا زمین زیر قسمت بیا هم زیارت از بعد باش خودت مراقب اینکه
منظورم: داد و ادامه کشید بلند اه یک

قسمت رفت هم وارسلان زنانه قسمت رفتم خوشحالی با میشدم مرگ ذوق
خوشحالی از داشتم دادم تکون سرمو
مردانه

دلم نخواییده حسابی درستو وقته چند این طی میدونستم میزد موج ش قیافه تو
خستگی کردم نگاه اش قیافه به وقتی
براش

هیچ دیگه میریخت اشکام و خوشحالی شوق از اینبار دادم سلام شدم خم شدم
و داخل گرفتم ازش نگاهمو رفت ضعف

راه اروم تره ارزش با هرچیزی از من برای این فکرمیر کردم و من بود من
کنار ارسلان الان نداشتم ای غصه

وانتظار غم تموم ی اندازه به کردم دعا واسش افتادم بی بی یاد ان یک کردم پر
گلاب بوی از مو بینی میرفتم

توچشاش

ارومو زندگی بعد به این از خواستم خدا واز کردم دعا دلم ته از صورتش رو
 چروکای تمام اندازه به دنیا تمام اندازه به
 همه اون از بعد که بودم شاکر خدارو دوباره بود شده قرمز چشمم دوباره
 زیارت رفتم باشه داشته ای دغدغه بدون
 سختی

ارسلان که زمین زیر طرف افتادم راه شد تموم کارم وقتی ارسلان گفته به آورد
 ارمغان به رو خوشبختی همه این برام
 میکرد سعی که پنهانیش اشکای همون دوباره سرخش چشای همون دوباره
 میکردم نگاه برم و درو داشتم برم بود گفته
 mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۶۵ mroman.ir

خم دیدم بود بالا به رو حالتش خوش موهای دارم دوست بشرو این دلم ته از من
 جون خدا نبینمشون من وقت هیچ
 شد
 کنارش رفتم آورد جا به شکر سجده
 _ارسلان
 _بله؟
 _گرفته؟ دلت

_میکردم شکر خدارو داشتم فقط نه

_چیه؟ گردنت تو سلیب اون قضیه ارسلان

_اگه صلیبو واین داشتم دوشش برادرم اندازه به که دوستی شد شهید عملیات

تو که دوستم مال دوستمه مال اون ارام

دینمو و نمیره بین از من مسلمونیت وقت هیچ صلیب این بخاطر میکنم فکر ومن

اونه بخاطر فقط دارم گردنم تو

دارم قبول قلبم تو

_بودم کنجکاو درموردش فقط نبود اون منظورم

_عزیزم میدونم

اما بود شده رو ارسلان برای دستم حال تا میدونم هرچند وعذاب رنج بود بس

بود وقتش دیگه کردم نگاهش برگشتم

داره ای دیگه حال یک بشنوه خودم زبون از وقتی بودم مطمئن کنم اعتراف

خودمم که میخواست دلم

طرفم برگردوند سرشو که دستم تو گرفتم دستشو

_داری؟ دوست منو تو ارسلان

_بهت داشتن دوست مثل احساسی یک بچگی از اینکه با بودم غرور کوه

دیدمت که اولی روز شاید حرفیه چه این ارام

زندگیمو وقتی موندم ساکت همین برای دارم دوست بگم چشات تو بزمن زل پیام

نداد اجازه غرورم وقت هیچ اما داشتم
با

که هستی کسی کردم احساس دادی ترک وعادتامو بخورم تلخ قهوه نداشتی
دیگه که وقتی همون از کردم شروع تو
میشه له کنم بغلش تر محکم یکم اگه فکرمیکردم من که بی کوچولو دختر
همون تو بدی تغییر منو زندگی میتونی
کم کم

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۶۶ mroman.ir

همه بشه روزی یک بودم مواظبش همیشه من که کسی نمیشد باورم وقت هیچ
کردی وابسته کردی عوض منو
زندگیم

احساسم حتی کردی عوض چیزو همه شدی زندگیم وارد بشه زنم هم قلبا بود
زنم قانونا اینکه بر علاوه روزی یک
و حالا

بخوام که نمیگنجه کلمه تو احساسم دارم دوست دنیا همه قد دارم دوست من
ارام بگم بهت بار هزار روزی میتونم
برات

حتی من چون نمیبینی منو دیگه برگردی وقتی بدم دست از دوباره تورو روزی
 یک اگه بدون اینو فقط کنم توصیفش
 عشق یک نیست پیش دوسال یا پیش سال یک مال عشق این بگم در آخر اینو
 ندارم تو از رو دوری دقیقه یک طاقت
 شد تر قوی روز به روز فقط بودم درگیرش بچگی از من که مقدسه
 کرد نگام برگشت ارسالن ریخت اشکام
 _ندارم دیدنشونو تحمل من نباشه دریایی قشنگت چشای وقت هیچ دیگه
 عزیزم نکن گریه دیگه
 _نماز داری دیدم وقتی سرخت چشای اون با ای شیشه دیوار اون کنار دیدمت
 حرم تو که اول روز همون ارسالن
 میخونی
 سراغم اومد تازه احساس یک لرزید قلبم دلمو روز همون بودم لحظات تک
 تک شاهد اوردی جا به شکر سجده وقتی
 تو
 داشتم ازت که چیزی تنها بود روزا اورترین زجر من برای روزا اون مسافرت
 رفتی وقتی بودم کرده گیر دوراهی
 وقتی نمیکرد اروم هم عطرت بوی حتی بودم شده خواه زیاده بودم کرده عادت
 تو اغوش به من اما بود عطرت

بر گشتی

کوچیک عشق یک بود نشونه همه اینا نبودم تاب بی دیگه شدم سبک چقد
فکر میکردم گرفته اروم قلبم کردم احساس
که

احساس بهش من که بودی کسی اولین تو بود کرده قفل مغزم دیدم روها
عکس اون وقتی میومد وجود به داشت تازه
نمیدونستم بودی اولم تجربه بودی اولم عشق قوی به نداشتم احساسی همچین
پسری هیچ به حالا تا داشتم متفاوتی
چیکار

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۶۷ mroman.ir

همونی پیش برگشتم که شد این بر خورد غرورم به کردی تحقیرم یتیمم چون
ندارم مادر چون فکر میکردم همش کنم
که

منم اما بودمت بخشیده دلم تو باشم دلخور ازت نمیتونستم وقت هیچ من اما رضا
امام پیش برگشتم کرد عاشقت منو
مثل

نابود مو زندگی دخترش که کسی کردم پیدا رو بی بی بود شده دار جریحه

شدید ها موقع اون وغرورم داشتم غرور تو
 که خواستم رضا اما از روزها اون تمام کرد تو به من رسیدن دوباره برای تلاششو
 تموم مادرش وبرخلافش بود کرده
 وایستاد قلبم بیمارستانی توی تو خوندم وقتی خوندم خبرو اون روزنامه توی
 وقتی برگردونه تو به منو دوباره خودش
 اگه بود تو سلامتی بود مهم برام که چیزی تنها نبود مهم برام هم راحله موضوع
 حتی کردم لعنت خودمو هزاربار
 نداشتم طاقت میشکستم من میشد چیزیت
 رضا امام همین پیش حالا کردیم اعتراف دوتامون که شد این تا کردی تلافی هم
 تو اما بودم ت شرمنده برگشتم وقتی
 که
 برای نزارم تنهات وقت هیچ دیگه که میخورم قسم بوده تو برای ودلتنگیم تو به
 باختگیم دل های لحظه تموم شاهد
 همیشه
 ومحبت وعشق و صداقت اعتماد منو تو بین حلقه چون نکنم شک بهت وقت هیچ
 باشم همسفرت زندگیمون سفر تو
 حالا
 عاشق هستم عاشقت دلم ته از که میخورم قسم راد ارام من الان ریختم پات به

رو همه نمونده غروری برام دیگه

پسر عموم

باشه عسل شیرینی به برامون میتونیه زندگی این بخوایم اگه گفتم بهت گفتم

ارام: داد محکم فشار یک دستامو ارسال

میزد برق چشاش

_ بکنم چیکار شب تا خسته دل عاشق دختر عمومی این با من حالا

_ کنم حلواش حلوا سرت رو بزارش هیچ

_ ها بودم فکرش تو

هستم جات من تعطیلات برو تو گفتی پا سنگ به تو: بازوش تو زدم یکی

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۶۸ mroman.ir

_ ندارم طاقت دیگه من خونه بریم بلندشو خیال بی ارام

_ میترسم از تو من اصلا بابام خونه برم میخوام نیام جایی باتو من اقا هی

_ جوجو تهرانه که بابات خونه

_ بی بی خونه میرم خو

_ گفت بهم خودش نمیخواد مهمون فعلا بی بی

_ کردم باور ومنم گفتی تو ت عمه ارواح اره

عزیزم نکن شک درصد سنگ

طالب حمید اهن‌گ ماشین تو بود گرفته دستامو ارسلان بریم که بلنشدیم ارسلان
با

من بود کرده بالا اسمون سقف تا و صداشم بود گذاشته رو ارومه چی همه زاده
دستم رو میوفته مکینه سخته خوشحالی از الان نمیکنه باور کسی خنگوله این
میگم

— به عجیبی میل الان من چون نه یا میشه باز سرش بینم کنم نگاه اول خریدم
ماشین دفعه این باشه یادم آرام وای
دارم کشیدن جیغ

— بوق پسره بخری خودت برای بالاتر مدل این از ماشین بری میخوای تو دارم
90 ال من حلقم تو برو بیا
— هستیم خانمونم چاکر

جوری یک همش میزد برق خوشحالی از چشاش دوباره ارسلان هتل رفتیم وقتی
ودل جون با اینبار بودیم باهم ارسلان منو بار دومین برای شب اون سمتم آورد
هجوم نیاورد طاقت اخرم میکرد نگاهم

ایا میشه بالاتر این از خوشبختی دیگه میکردم همراهیش خودمم
بود رسیده ما از قبل چندساعت هم علیرضا بودیم رسیده وقتی تهران طرف
افتادیم راه ارسلان منو روز اون صبح

کلی زدیمو زار هم بغل تو ساعت نیم دیدم رو شیوا وقتی بود برگردونده خودش

با هم رو شیوا بار این اینکه برخلاف
 از ترمون خستگی گرفتیم دوش من اتاق حموم تو رفتیم نوبتی ارسلان با بودن ما
 خونه همه اونروز دراوردیم بازی
 دریاد

اشپز خونه تو رفتیم ارسلان با میکرد خانم زری کمک هم خانم هلن میکشیدن
 نهارو داشتنن پایین رفتیم وقتی
 mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page ۱۶۹ mroman.ir

_نیست لازم کمکی

_میز سر بیان همه بگو کن لطف فقط دخترم نه

_چشم روی به ای

با ظاهرا بود نتونسته هنوز که بود شیوا این تنها بودیم شده جمع هم کنار خانواده
 همه دوباره خوردیم هم کنار نهارو
 این

هم لحظه یک برگشتیم که دیروز از ارسلان بشینیم پذیرایی تو خواست هممون
 از شیوا نهار از بعد بیاد کنار قضیه

ای عقده بچه و گرنه کردم اعتراف من شد خوب میزنه ژکوند لبخند چشام تو

میزنه زل ساعت 24 نمیکنه ول دستمو

ها میشد

بدونید باید هم شما میکردم احساس چون بدم توضیح براتون رو چیزایی یک

خواستم: شیوا

در جریان بودمو دخترش منکه وقتی میکرده کارایی چه مامان که نداشته خبر

روحم حتی منم میدونید که همونطور

کاراش

سیگار از فریدون یعنی من بابابزرگ باشم بوده مهم مامان برای من فکر نکنم

البته نمیره توقعی بقیه از دیگه نداده قرار

بزرگ ما اره بدن نشون میخوان دستشون میگیرن جوون پسرهای بیشتر وقتی

که سیگاری همین کرده شروع کشیدن

میده نشون توانایشونو بی فقط سیگار اون اینکه از غافل هستیم معنا تمام به مرد

یک ما خفیم خیلی ما یا شدیم

میدیدم

مشکلات نمیتونن که خاکبر سرشون میده نشون بودنشونو اشغال فقط: کشید داد

یهویی نداره کنترل خودش رو شیوا

که منم بابابزرگ اون ها لعنتی این به میارن روی کردن خستگی احساس که

ویکم کنن حل خودشون زندگیشونو

اسمشو

که طوری مواد به میاره روی بوده سالش 20 یا 19 تازه بوده جوون مامان وقتی گر
سواستفاده غیرت بی یک بزارم باید

درست میخونده پزشکی رشته ها موقع اون مامان میمیره میکنه دق دستش از
مادربزرگم بود کشیده کراک به کارش

مثل

غیرتی بی همه اون از دور کنه درست خودش برای جدا زندگی یک میخواست
کنه جدا پدرش از راهشو میخواست ارام

میفروشه جسمشو میفروشه مامانو خبر بی خدا از اون اما بوده کرده تحمل رو
خونه اون همین برای ودم دود اون از دور

mroman.ir 15 تقدیر فرشت ه ها

Page ۱۷۰ mroman.ir

دوستش به درعوض بوده نداشته وپول بوده خریده مواد ظاهرا که شب یک
میترسونش مردا از میکنه زخمی روحشو

فرار خونه از میره بین از زندگیش میشه داغون میشه ای کینه مامان شب اون
باشی دخترم پیش امشب میتونی میگه

به نداشته ای چاره کنه سواستفاده ازش دوباره نمیخواست که کسی نداره
سرپناهی هیچ که جوون دختر یک میکنه

جای

گلیم میتونسته بوده اومده دستش کار حساب کم کم بقیه برای کردن و کار مواد
فروختن به آورده رو فروشی تن

از خودشو

گرفتم دستشو میریزه اشکاش شیوا دیدم میشه رییس خودش میکنه درست
کوچیک گروه یک کم کم بیرون بکشه اب

_خوبه؟ حالت شیوا

_داد تکون سرشو اره معنای به کشید بالا شو بینی

دانشجوی مامان اونوقت اسونی خیلی کار باشی زرنگ اگه ها گروه این تو کردن
پیشرفت که میدونید داد ادامه دوباره

رشته

دراودن پا از بده ادامه راهو این میگردش وسوسه که وچیزیم و بیشترین کنه
اداره گروهو اون میتونست مطمئنا پزشکی

همه من بیا بگه فروختی منو قیمتی چه به بگه صورتش تو بکوبه رو موادها اون
تمام روز یک میخواست به پدرش

از که کسی به نمیزارم دارم غیرت دارم سیاست زنم یک اینکه با چون اوردم
دست به تنموبفروشم اینکه بدون رو اینا

که بوده بارش اولین روز اون داشته قرار باندها های رییس از یکی با مامان روز
یک بگن بالاتر گل از مه وریشه خون

اونروز میکنه اینکار ادامه به مجبور مامانو دوباره ملاقات همون همونجا اما کنه
ملاقات باند اون رییس با میخواست

یک

نمیده اجازه غیرتم من برگرد میگه میبینه مامانو فریدون وقتی کنن معامله هم با
مخدر سرمواد میخواستن و پدر دختری

که

گوری کدوم موقع اون نداشتی غیرت موقع اون چطور میگه میکنه خالی هاشو
عقدده تمام مامانم بفروشه مواد دخترم

چون کنار بکش گفتم این برای فق من میگه میده پیام مامان به فریدون بعدا
میگیره بالا جروبحثشون روز اون بودی

مامان شاید نمیداد رخ ملاقات اون روز اون اگه نداری ارزش پیشیزی من برای تو
وگرنه بکشم بالا ثروتتو میخواستم

فریدون معنای به اف باند اعضا رو خالکوبی اون معنی کردند نابودش دوباره اما
کنار میکشید باند اون از همیشه برای

mroman.ir15 تقدیر فرشت ه ها

Page 17 | mroman.ir

اول بودن تو زندگیش که افرادی مامان ترتیب به بوده شیوا معنای به واس
مسعود معنای به ام راحله معنای به ار

سینا بدم ادامه اونو راه منم نمیخواستی چون بوده نداده ادامه دیگه من اسم از بعد
از اما بوده گذاشته هم کنار اسماشونو
لیسانس اونم میکرد کمک مامان به بود افتاده راه باند تازه وقتی که بود کسی
میکرد کار ارام با بیمارستان تو که کسی
اگه میگفت بود شده متنفر پزشکی از قضیه اون از بعد مامان بود نداده ادامه
درسشو دیگه دلایلی به اما داشت پزشکی
اتفاق این وقت و هیچ میرفتمو خونه اون از زودتر منم میشد تموم زودتر درسم
اگه میخوندم تر اسون درس یک
نمیوفتاد
ارام مادر قاتل کنه کنترل ماشینو بود نتونسته بوده گم وپاشو دست بوده
شده هول عملیاتشون اولین توی سینا
بابا زن
جدید هویت یک یا دوباره سال چند از وبعد کرد ناپدیدش مامان تصادف از بعد
که کسی همون سیناست همون علی
ارامو سینا طریق از نشد همکاری به حاضر علی بابا وقت یک اگه که میکرد کار
ارام کنار بیمارستان تو اینبار برگشت
از هم سینا شد اندازی راه ومامان بابا ازدواج جشن وقتی داشتن نظر زیر دقیقه به
دقیقه ارامو طوری به یا کنن تهدید

کار

بکشه کار اون از دست نشد حاضر بازم اما بانده اون عمر اخرای میدونست مامان

کنار کشید بیمارستان تو کردن

وقتی ها اخری این که طوری میاورده دست به خوبی خیلی وپول میفروخته عربا

به رو دخترا ظاهرا پیش چندسال

داشته

روز چند از بعد اما اینکار به اورده روی دوباره بودن اورده دست به سرنخ ازش

پلیس وقتی میکشیده ته پولاش ذخیره

نابود اما بگیره انتقام میخواست که راهی بود گرفته درپیش رو بدی راه داد پس

رو کارا اون همه تقاص دار چوبه پای

ازم روفهمیدم چی همه دفترش صفحه اخرین خوردن با اما نفهم من خواست

شد ویرون اما کنه اباد خواست شد

قائمش

همراه پیش چندسال که حمیدی مسعود دختر تجاوز یک حاصل آرام من کردم

پیدا مدارکو تمام کردم پیداش اما کرد

چشم به منو به که اینه خواهشم تنها زیاد خیلی م شرمنده نشستم تون جلو حالا

دنیا اون رفتن دار چوبه پای فریدون

یک گذرونی خوش ثمره من درسته باشید نداشته بدی خاطره من از وقت هیچ

اما خونه این از میرم نکنید نگاه مامان

mroman.ir15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page ۱۷۲ mroman.ir

تو منو باشم پدر و مادرم مثل نخواستم وقت هیچ من اما نداشت لیاقتشو هم دار

چوبه که کسی هستم بیشعور هیز مرد

اتیش

نبینید لعنتیمو اسم این از بعد فامیلی ببینید شیوا منو نسوزونید اونا

شیوا طرف رفت شد بلند بابا

_کردم فرض خودم دختر تورو من روز اون اما کردیم ازدواج هم با ما مادرت

حیله با هر چند همونروز من شیوا عزیزم

منی دختر تو بری خونه این از نداری حق نکنی ازدواج که وقتی و تا بری جایی

هیچ که نمیدم اجازه علی ولای به

دفتر دفترا اون تمام کردیم درست بزرگ اتیش یک خونه پشت پارک تو رفتیم

شب اون گرفت شدت ش گریه شیوا

همه شدو تموم نوشتنش پیش چندوقت که منو گذشته و دفتر هلن عمو زن دفتر

راحله خاطرات دفتر ارسالن خاطرات

رو

گفت ارسالن بودیم زده حلقه اتیش دور همه رفت بین از لحظه به لحظه گذشته

منو که در حالی اومد ش خانواده با علیرضا که خواستگاری روز رسید شب اون

گذشت خندیدیم بلند همه دوباره که

mroman.ir 15 تقدیر فرشت ۵ ها

Page ۱۷۳ mroman.ir

میکرد طی خودشو عادی روال داشت زندگی دیگه حالا شیم دار بچه زودی به که

بودیم گرفته تصمیم هم ارسلان

زری

نمیتونه هیچکس که شد ثابت بهش هم وبابا بده ادامه کارش وبه بمونه ما ی

خونه تو همیشه برای کرد قبول خانم

براش

کنه پر مامانو جای

روز درست ارشیا چون گرفتیم جشن ازدواجمون سالگرد با همزمان پسر مونو

سالگی یک تولد ارسلان منو امروز حالا

تنها ازدواجمون سالگرد هیچ توی وقت هیچ دیگه که داد قول من به ارسلان

وامروز اومد دنیا به ازدواجمون سالگرد

رو خوشبختی وجود تمام با بستمو چشمو دوباره اینبار بگیریم جشن باهم

ازدواجمونو سالگرد همیشه وبرای نباشیم

کردم لمس همسرم پسر مو درکنار

وقتی میبندی؟ رو چشمهات کنی گریه میخوای وقتی میبندی؟ رو چشمهات رویا

تو بری میخوای وقتی چرا دونی می

میبندی؟ رو چشمهات ببوسی رو کسی میخوای وقتی میبندی؟ رو چشمهات کنی

صدا خدارو میخوای

.
. .
. .

نیست دیدن قابل دنیا این لحظات ترین قشنگ چون

پایان